

چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود؟

لیو شائوچی

بازتایپ و پخش: انتشارات محسن
mohsinpubs.blogspot.com

این کتاب که از روی نســـخه انگلیســـی چاپ پکن (اکتوبر ۱۹۵۱) ترجمه شـده است، سال‌ها قبل در ایران بوسیله «موسسه مطبوعاتی هنر پیشرو» به چاپ رســیده بود، هرچند با مقایســه آن با متن انگلیســـی دریافتیم که بخش‌هایی از آن، بخصـوص نقل‌قول‌هایی از مائوتسه‌دون در متن فارسی حذف گردیده اند.

بـا توجـه بـه نـایاب شــدن کتاب و محتویات آگاهی‌بخش و آموزنده آن، «انتشارات محسن» به بازتایپ و پخش دیجتال آن اقدام نمود.

انتشارات محسن

mohsinpubs.blogspot.com

سنبله ۱۳۹۶ – سپتامبر ۲۰۱۷

چگونه می‌توان
یک کمونیست خوب بود؟

لیوشائوچی

مترجم: نوذر

سلسله نطق‌هایی است که رفیق لیوشائوچی در جولای ۱۹۳۹ در انستیتوت
مارکسیزم – لنینیزم ینان ایراد کرده است

دربارهٔ نویسنده کتاب



لیو شائوچی
(۲۴ نوامبر ۱۸۹۸ - ۱۲ نوامبر ۱۹۶۹)

لیوشـــائوچی، رییس حکومـت مرکزی جمهوری مردم چین، عضـــو دبیرخـانـه کمیته مرکزی حزب کمونیســـت چین و یکی از رهبران نهضت انقلابی معاصر و نهضت کارگری چین است.

لیوشـــائوچی در ســـال ۱۸۹۸ در «نینگ هســبانک»، در استان هونان به دنیا آمد. در ســـال ۱۹۲۰ وارد اتحـادیـه جوانـان ســوسـیالیسـت چین شـد (سـلف حزب کمونیســـت چین) این اتحادیه در همان ســال تأســیس شده بود. در سال ۱۹۲۱، حزب کمونیســت چین تأسیس شد و لیوشائوچی در همان سال به حزب پیوست. در بهار ســال ۱۹۲۲ به عضویت دبیرخانهٔ تشکیلات کارگری چین منصوب شد، و

این تشکیلات، سلف فدراسیون کارگری سراسر چین می‌باشد.

از آن موقع تا شکست نخستین انقلاب بزرگ در ۱۹۲۷، لیوشائوچی رهبر نهضت کارگری چین بود.

بعد از شکست انقلاب بزرگ ۱۹۲۷، لیوشائوچی، در پاییز سال ۱۹۳۲، به پایگاه انقلابی «کیانک سی» رفت و رهبری نهضت کارگری را در مناطق سرخ به عهده گرفت.

از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲ لیوشائوچی، متوالیاً با سمت های: منشی‌گری دفتر شمالی کمیتهٔ مرکزی، منشی‌گری دفتر جلگه‌های مرکزی کمیتهٔ مرکزی، منشی‌گری دفتر چین مرکزی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین، مشغول خدمت بود.

از سال ۱۹۳۲ لیوشائوچی عضو هیئت سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین بوده است. از سال ۱۹۴۳ به بعد عضویت دبیرخانه کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین و نیابت ریاست شورای انقلابی نظامی مردم چین را به عهده داشته است. هنگام تأسیس جمهوری مردم چین در اول اکتوبر ۱۹۴۹ لیوشائوچی، به نیابت ریاست حکومت مرکزی چین منصوب شد. او از ۱۹۵۹ الی ۱۹۶۸ ریاست دولت چین را به عهده داشت.

لیوشائوچی علاوه بر کتاب «چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود» آثاری از قبیل «مبارزهٔ در داخل حزب»، «دربارهٔ حزب» «انترناسیونالیزم و ناسیونالیزم» و بعضی نوشته‌های پراهمیت دیگر دارد.

مقدمه

رفقا! عذر می‌خواهم، مدتیست تقاضا کرده اید که نطقی برای شما ایراد کنم، ولی ایراد این نطق تا کنون به تأخیر افتاده اســت. موضــوعی که می‌خواهم دربارهٔ آن صحبت کنم، پرورش اعضای حزب کمونیست است. تصور می‌کنم صحبت دربارهٔ این موضوع، در موقعی که با وظیفه اساسی بنا و تحکیم حزب روبروییم، بی‌فایده نباشد. من می‌خواهم سخنم را به چند قسمت کنم، از این جهت امروز به قسمتی از آن می‌پردازم و بقیــه را برای دفعــه بعــد می‌گــذارم. برای اینکــه عده زیادی از رفقای جوان را قادر به فهم مطالب کنم، ناگزیرم دربارهٔ بعضی مسایل توضیحات و امثلــه زیــاد ذکر کنم، در نتیجــه، نمی‌توانم موجز و مجمل ســـخن گویم. این موضوع را باید در همان شروع کار روشن کنم.

چرا باید اعضاء حزب کمونیست به پرورش خود بپردازند؟

رفقا! چرا باید اعضاء حزب کمونیست به پرورش خود بپردازند؟

از همان وقتی که انسان پا به عرصه وجود نهاد، برای اینکه قادر به زندگی باشد، ناگزیر بود برای تولید مادی – لازم برای هستی – با طبیعت مبارزهٔ کند.

«بدین ترتیب، افراد بشر با طبیعت مبارزه می‌کنند و از طبیعت برای تولید نعمات مادی، نه جدا، جدا نه در حال انفراد بلکه بالاشتراک، و به شکل گروه‌ها و جوامع استفاده می‌نمایند. بنابراین تولید در همه حال و در تمام شرایط، تولید اجتماعی است. افراد بشر در تولید نعمات مادی بین خود یکنوع مناسبات داخلی تولید، یک نوع مناسبات تولیدی برقرار می‌سازند.»[۱] بدین ترتیب، مبارزه‌ای که افراد بشر بخاطر تولید با طبیعت می‌کند، از لحاظ کاراکتر اجتماعی است. مبارزه‌ایست که افراد بشر بعنوان موجودات اجتماعی با طبیعت می‌کنند. در این مبارزهٔ بی‌امان با طبیعت است که موجودات بشری دایما طبیعت را و همزمان خود را و مناسبات خود را با یکدیگر تغییر می‌دهند. در جریان مبارزه‌ی طولانی افراد بشر – بعنوان موجودات اجتماعی – برضد طبیعت است که اشکال فزیکی انسان‌ها (دست‌ها، پاها، قامت و غیره) مناسبات اجتماعی آنها، اشکال سازمان‌های اجتماعی آنها و به همان ترتیب تفکرات، ایدئولوژی آنها و غیره، دایما تغییر کرده و تکامل یافته است. این امر بدانجهت است که:

---

۱) تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دورهٔ مختصر، چاپ انگلیسی، ۱۹۵۱، صفحات ۱۸۹–۱۸۸ (چاپ فارسی صفحه ۱۵۲)

«نخستین خصومت تولیدی عبارت از آنست که هیچگاه در یک نقطه برای دورانی طولانی توقف نمی‌کند و همیشه در حال رشد و تغییر می‌باشد، ضمناً تغییر در طرز تولید، ناگزیر موجب تغییر همه رژیم‌های اجتماعی، اندیشه‌های اجتماعی، نظریات سیاسی و مؤسسات سیاسی می‌شود.»[۲]

حال انفراد، بلکه بالاشتراک، و بشکل گروه‌ها و جوامع استفاده می‌نمایند. بنابرین، تولید، در همه حال و در تمام شرایط تولید اجتماعی است. افراد بشر در تولید نعمات مادی بین خود یک نوع مناسبات داخلی تولید، یکنوع مناسبات تولیدی برقرار می‌سازند.

انسان، از حیوانات تکامل یافته است. در اعصار عتیق، اسلوب زندگی انسان، سازمان اجتماعی و ایدئولوژی او وغیره، با آنچه که امروز وجود دارد، تفاوت داشته است. در آینده هم، اسلوب زندگی انسان، سازمان اجتماعی و ایدئولوژی او وغیره با آنچه که امروز وجود دارد، فرق خواهد داشت.

بشر و جامعه بشری یکنوع جریان تکامل تاریخی هستند، رشد می یابند و تغییر می کنند و در جریان مبارزه می‌توانند دائماً، تغییر یابند و تغییر هم یافته اند.

وقتیکه جامعهٔ بشری بمرحلهٔ تاریخی معینی رسید، جامعهٔ طبقاتی بوجود آمد، از آن پس، انسان‌های جامعهٔ طبقاتی، بعنوان انسان‌های یک طبقهٔ معین شروع به

---

۲) تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دورهٔ مختصر، چاپ انگلیسی، ۱۹۵۱، صفحات ۱۸۹–۱۸۸ (چاپ فارسی صفحات ۱۵۲–۱۵۱)

زندگی کردند. طبق اصــول فلســفهٔ مارکســیستی وجود اجتماعی انسان‌ها، تعیین کنندهٔ ایدئولوژی آنهاست بدین ترتیب در جامعهٔ طبقاتی، مبارزات طبقاتی بی‌امان بوقوع می‌پیونــدنــد. بدین ترتیب در جریان مبارزهٔ دایم طبیعت را تغییر می‌دهند، جامعه و در همان حال ایدئولوژی خود شان را تغییر می‌دهند.

یک وقت مارکس به کارگران گفت:

«فقط بخاطر تغییر مناســبات اجتماعی موجود نیســت که باید، از رهگذار پــانزده، بیســـت یا پنجاه ســـال جنگ‌های داخلی و بین‌المللی بگذرید، بخاطر تغییر خودتان و تبدیل خودتان به افراد بااســتعداد و قادر به اعمال فرمانروایی سیاسی هم هست.»

به عبارت دیگر، انسان‌ها نه‌تنها در مبارزه با طبیعت، بلکه در مبارزهٔ اجتماعی دایم هم خود را تغییر می‌دهند. پرولتاریا هم باید برای تغییر جامعه و خودش، هشیارانه از راه یک مبارزهٔ اجتماعی طولانی بگذرد.

از این رو، انسان‌ها باید خود را موجوداتی لازم‌التغییر و قابل‌تغییر بدانند. نباید خود را مقولهٔ تغییرناپذیر، کامل، مقدس و بی‌نیاز از اصـــلاح، تلقی کنند. اگر این امر را لازم بشمریم، به کسی بی‌حرمتی نکرده‌ایم، زیرا با قوانین ناگزیر تکامل طبیعی و اجتماعی تطبیق می‌کند؛ و در غیر اینصــورت انســان‌ها نمی‌توانند بســوی کمال روند.

ما اعضــاء حزب کمونیست، پیشروترین انقلابیون تاریخ نویم، و در تغییر جامعه و جهــان قــدرت جنگــاور و محرک معــاصـــریم. مــا انقلابی هســـتیم، زیرا هنوز

ضدانقلابیون موجودند. بنابرین مبارزهٔ بی‌امان، با ضدانقلابیون، برای موجودیت و هستی و رشد انقلابیون، بالضروره، لازمست. اگر آنها، در اجرای چنین مبارزه‌ای ناکام شوند، نمی‌توان به آنها انقلابی نام داد و گذشته از آن نمی‌توانند پیش روند و تکامل یابند. در جریان این مبازهٔ بی‌امان با ضدانقلابیون است که اعضاء حزب کمونیست جامعه را تغییر می‌دهند. جهان و در عین‌حال خودشان را تغییر می‌دهند.

یک عضو حزب کمونیست، در مبارزهٔ با ضدانقلاب – در رزمگاه‌های مختلف – خود را تغییر می‌دهد. یعنی اگر کسی بخواهد پیش رود، و خصال انقلابی و تکنیک خود را ارتقاء بخشد، لازمست که دو امر زیر را با هم جمع کند: آبدیده شدن در مبارزهٔ پراتیک، و پرورش فکری. اگر کسی بخواهد از خامی به پختگی رسد و یک انقلابی مجرب و قادر بمقابله با هر پیشامدی شود، باید یک دورهٔ بسیار طولانی تجربهٔ انقلابی و پرورش، یعنی یک دورهٔ طولانی تصحیح و اصلاح را بگذراند. یک انقلابی نسبتاً بی‌تجربه نمی‌تواند استنباط واقعاً عمیقی از دشمن، از خودش، از قوانین تکامل اجتماعی و قوانین انقلاب داشته باشد، زیرا او در جامعهٔ کهن پرورش یافته است و طبعاً بقایای ایدئولوژی‌های مختلف، سوابق ذهنی و عادات و رسوم آن جامعه همراه اوست، زیرا هنوز او بی‌تجربه است و هنوز یک دورهٔ طولانی پراتیک انقلابی را نگذرانده است.

برای اینکه این وضع را تغییر دهد، علاوه بر مطالعه تجارب انقلابی تاریخ، (پراتیک پیشینیان) باید شخصاً در پراتیک انقلابی معاصر شرکت کند. در این پراتیک انقلابی، یعنی در مبارزه با عناصر رنگ وارنگ ضد انقلاب، باید ابتکار ذهنی خود را رشد دهد و مساعی خود را در راه مطالعه و پرورش، مضاعف کند.

فقط پس از این قـادر خواهـد بود کـه تدریجاً از تجربه خود بهره بگیرد و قوانین تکامل اجتماعی و قوانین انقلاب را، عمیق‌تر درک کند؛ قادر خواهد بود دشمن و خودش را بشـناسد؛ قادر خواهد بود عدم صحت نظریات، عادات و رسوم و سوابق ذهنی را کشـف کند و اصـلاح نماید؛ قادر خواهد بود سـطح آگاهیش، و خصـال انقلابیش را ارتقـا دهـد و شـــیوه‌هـای انقلابی‌اش را ترمیم نمـاید و قس‌علیهذا. بنـابرین، یک انقلابی برای اینکه خودش را تغییر دهد و ســـطح آگاهیش را بالا برد، البتـه نبـاید خود را از پراتیک انقلابی جدا کند یا مســـاعی ذهنیش را برای پرورش خود و آموزش از راه پراتیـک (هم پراتیک خودش و هم پراتیک دیگران) ترک نماید. بدون رعایت شـرط اخیر، باز هم برای یک انقلابی غیر ممکن اسـت که خود را اصلاح نماید.

مثلاً، چند نفر از اعضـــاء حزب کمونیســـت، متفقاً برای شـــرکت در یک مبارزهٔ انقلابی توده‌ای رهسـپار می‌شـوند، شاهد تجربه انقلابی متشابهی می‌گردند، ولی در خـاتمه کار، تاثیری درین اعضـــاء حزب برجای می‌ماند، ممکن اســـت کاملاً مختلف باشـد، بعضـی ممکن اسـت سـریعاً پیشـرفت کنند و بعضـی که سـابقاً عقب‌مانده بوده اند، حتی محتمل اســـت که از دیگران گوی ســـبقت را بربایند. بعضـی شـاید پیشـرفت‌شـان خیلی سطحی باشد، دیگران حتی در جریان مبارزه ممکن دچار تردید گردند، و پراتیک انقلابی، بجای این که آنها را قدرت پیشروی دهد، به عقب شان براند. علت اینها چیست؟

باز فی‌المثل، بسـیاری از اعضاء حزب کمونیست ما، در راهپیمایی طولانی شرکت کردند، این راهپیمایی، آزمایشـــی دشـوار برای اعضـاء حزب ما بود، و اثر بســـیار مترقی و مثبتی در اعضـاء حزب و حتی در توده‌های وسیع مردم باقی گذاشت. با

این حال در مورد عده بسیار معدودی از اعضاء حزب، نتیجه درست معکوس بود. این افراد که از رهگذار مبارزۀ دشوار «راهپیمایی طولانی» و ده سال جنگ داخلی گذشته بودند، از مبارزۀ سخت، هراسان شدند. سعی کردند که عقب بنشینند و بگریزند. بالاخره، بر اثر تحریکات خارجی، صفوف انقلابی را ترک کردند. بسیاری از اعضاء حزب در «راهپیمایی طولانی» شرکت کردند، ولی اثری که در آنها برجای ماند و نتایجی که بدین ترتیب بدست آمد، کاملاً غیر از این بود. علت اینها چیست؟

علت اینست که این افراد حزبی واجد خصال انقلابی مختلف بودند، زیرا در پراتیک، در جهات مختلف رشد کردند، و زیرا در مساعی ذهنی خود، در پراتیک انقلابی و در میزان و شیوه‌های پرورش خود، با یکدیگر فرق داشتند. بعلت خصال مختلف انقلابیون و اختلاف مساعی ذهنی و پرورش آنها، ممکن است نتایج و آثار کاملاً مختلف و حتی مغایری به بار آید. از این قبیل مثال‌ها، حتی در آموزشگاه هم پیدا می‌شود شما در آموزشگاه، آموزش و تعلیمات واحدی می‌گیرید. با این حال، به علت اختلاف در خصال، تجارب، و سطح فرهنگ و مساعی ذهنی و میزان و شیوه‌های پرورش خود، ممکن است نتایج مختلفی و حتی مغایر تحصیل کنید. آیا توجه نکرده اید که عده قلیلی از افراد، پس از کسب آموزش و پرورش در آموزشگاه‌های ینان، از انقلاب دورتر شده اند؟ به همین علت است. با وجود این برای یک انقلابی که بخواهد خود را تغییر دهد و تکامل بخشد، سعی ذهنی، پرورش خود و آموزش در جریان مبارزۀ انقلابی مطلقاً لازم و ضروریست.

هر فرد انقلابی که در کوره سال‌ها مبارزۀ انقلابی قرار بگیرد، نمی‌تواند به یک

انقلابی بسیار خوب و مجرب تبدیل شود، علت اصلی آنست که ممکن است مساعی او و پرورش خود او، کافی نباشد. ولی تمام آنها که انقلابیون بسیار خوب و مجربی از آب درآمده اند، محققاً در مبارزهٔ انقلابی، در کوره سال‌ها تجربه و پرورش خود، پخته شده اند. از این جهت، اعضاء حزب ما، فقط از راه پخته کردن خود، و تشدید پرورش خود، از دست ندادن حس ابداع و تکمیل قدرت فکری در جریان مبارزهٔ انقلابی توده های وسیع، در گیراگیر تمام مشکلات و مصایب، می‌توانند خود را به انقلابیون ممتاز و از نظر سیاسی انعطاف‌پذیری، تبدیل سازند.

کنفوسیوس گفت:

«در پانزده سالگی، مشغول تحصیل بودم. در سی سالگی، استوار سر پا ایستادم. در چهل سالگی، فارغ از شک شدم. در پنجاه سالگی حکم الهی را دانستم. در شصت سالگی گوش من، برای پذیرش حقیقت، عضوی فرمان‌پذیر بود. در هفتاد سالگی، توانستم خواهش قلبم را بدون تخلف از آنچه که صحیح بود، دنبال کنم.»

منسوس گفت:

«وقتی که خدا می‌خواهد به یکی از افراد بشر مقامی شامخ اعطا فرماید، نخست مغزش را با مرارت و رگ‌ها و استخوان‌هایش را با زحمت آشنا می‌کند. بدنش را دچار گرسنگی می‌کند و در چنگ بزرگ‌ترین فقرش می‌اندازد، تعهداتش را مغشوش می‌کند. با تمام این وسایل، مغزش را به حرکت می‌آورد، مزاجش را قوام می‌بخشد، و نقایص‌اش را علاج می‌نماید.»

آنچه که منسوس گفت ناظر بر جریان آبدیده شدن و پرورش خودی که یک مرد بزرگ هم باید متحمل شـود هست. چون اعضاء حزب کمونیست باید مقام شامخ بی‌سـابقه تغییردهندگان جهان را احراز کنند، عبور از رهگذر اینگونه آبدیده شدن و پرورش خود، برای آنها واجد لزوم بیشتر است.

پرورش اعضـاء حزب کمونیسـت، پرورش انقلابیست. ما اگر از پراتیک انقلابی یا نهضت انقلابی پراتیک توده‌های وسیع زحمتکشان، مخصوصاً توده‌های پرولتاریا، جدا شـویم، نمی‌توانیم خود را پرورش دهیم. هدف پرورش ما منحصـراً این است کـه بـه منافع پراتیک انقلابی خدمت کنیم و به نحو موثرتری نهضـــت انقلابی پراتیـک توده‌هـا را رهبری نمـاییم. فرق میـان پرورش ما و ســایر پرورش‌های آیدالیسـتی، صوری و انتزاعی که با پراتیک اجتماعی بیگانه اند، همین است. من در این باره توضیحات مختصر دیگری بعداً خواهم داد.

اعضـــاء حزب ما نه تنها در جریان پراتیک انقلابی پرشـــور، مشـــکل و حتی نا مطلوب، بلکـه در جریان پراتیک انقلابی مطلوب، موفقیت‌آمیز و مظفرانه هم باید خود را آبدیده کنند و پرورش خود را تشـــدید نمایند. بعضـــی از اعضـــاء حزب، هنگامی که با کامیابی روبرو می‌شـوند، دست و پای خود را گم می‌کنند و از باده فتح دچار سرگیجه می‌گردند.

پیروزی، کامیابی، تجلیلی که توده‌های وسـیع مردم از آنها می‌کنند، و حیثیتی که میان مردم بدســـت می‌آورند، آنها را بداخلاق، از خود راضـــی، بروکرات و حتی مذبذب، فاسد و منحط می‌کند، بدین ترتیب کاملاً روحیه انقلابی سابق خود را از دست می‌دهند.

از این قبیل افراد غالباً در میان اعضـــاء حزب کمونیســـت، دیده می‌شـــوند. وجود چنین نمودی باید میان اعضـاء حزب ما در حکم یک هشدار خطرناک تلقی شود، زیرا چنین نمودی، در میـان انقلابیون نســـل‌های ســـابق، تقریباً مانند یک امر غیرقـابـل‌اجتنـاب وجود داشـــت. ولی چنین نمودی، محققـاً در حزب ما، تحمل نخواهد شـــد. انقلابیون نســـل های ســـابق، قبل از کامیابی و پیروزی انقلاب و کامیابی و پیروزی خودشـــان، می‌توانســـتند مطالبات توده‌های پیشـــرو و مظلوم را بیان کنند و خصـــال انقلابی خود را حفظ نمایند، ولی به محض اینکه انقلاب و خودشـــان بـه کامیابی و پیروزی می‌رســـیدند، اکثراً فاســـد، بروکرات و منحط می‌شدند، بدین ترتیب خصال انقلابی و کاراکتر پیشرو خود را از دست می‌دادند و در برابر انقلاب و تکامل اجتماعی، بشکل مانعی قرار می‌گرفتند.

ما می‌دانیم که بسیاری از انقلابیون چین، در صد سال گذشته یا جلوتر، در پنجاه ســـال اخیر، و وقتی که تا اندازه‌ای به پیروزی رســـیدند و مقام مســـئولی را حایز شـــدنـد، آثاری از فســـاد و انحطاط نشـــان دادند. این امر، معمول پایه طبقاتی انقلابیون نســـل‌های گذشـــته اســـت. چون انقلابیون گذشـــته نماینده طبقات اســـتثمارگر بودند، طبعاً تغییر جهت می‌دادند و پس از پیروزی انقلاب، توده‌های اســتثمارشده را تحت فشار می‌گذاشتند، و بدین ترتیب به صورت موانعی، در برابر پـذیرفـت مـداوم انقلاب و تکـامـل اجتمـاعی قرار می‌گرفتنـد. این یـک قانون تخلف‌ناپذیر بود که انقلابیون گذشــته فاســد، بروکرات و حتی منحط می‌شــدند و خصال انقلابی خود را پس از پیروزی و کامیابی انقلاب از دست می‌دادند.

ولی وضـــع کمونیســـت‌ها چنین نیســـت و نمی‌تواند هم باشـــد. چون پرولتاریای اســتثمارشــده که ما نماینده اوییم، کسی را استثمار نمی‌کند، می‌تواند انقلاب را تا

پایان ادامه دهد، بشـــریت را کلاً آزاد کند و نتیجه تمام اشـــکال و صــور فســاد، بروکراســـی و انحطاط جامعهٔ بشـــری را بروبد. می‌تواند یک حزب، یک دســتگاه دولتی با ســازمان و انضباط استوار، بمنظور اجرای یک مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر با تمام اشــکال و صــور فســاد، بروکراسی و انحطاط تشکیل دهد و بی هیچگونه درنگ، حزب و دستگاه دولتی را از عناصر فاسد، بروکرات و آنها که در کارها راه انحطاط می ســپرند پاک بماند (هر قدر هم که این عناصــر کله گنده باشــند مهم نیست)، بدین ترتیب صفای حزب و دستگاه دولتی می‌تواند تأمین شود.

این خصــلت جالب حزب انقلابی پرولتاریا، در هیچیک از احزاب انقلابی گذشــته، دیده نمی‌شــد، و نمی‌توانست هم دیده شود. بنابرین، اعضاء حزب ما باید صریحاً این خصــلت جالب را درک کنند و متوجه باشــند که در جریان کامیابی و پیروزی انقلاب و در جریـان اوج بی‌حد و حصـــر محبوبیت و قدرت، باید توجه خاص به پرورش خود مبذول کنند و خصال انقلابی منزه خود را حفظ نمایند، تا دست آخر به همین راه انقلابیون گذشـــته — که پس از حصـــول کامیابی، طریق انحطاط می‌سپردند — نروند.

اینگونه آبدیده شدن و پرورش انقلابی، برای اعضاء حزب ما عموماً و برای اعضاء جدید حزب که اصل و نسب پرولتاریایی ندارند خصوصاً اهمیت دارد. چرا این امر، برای اعضاء جدید حزب که اصل و نسب پرولتاریایی ندارند مهمست؟

دقیقاً به این علت که اینگونه اعضـــاء حزب از اصـــل و نســـب غیر پرولتاریایی هستند.

لنین گفت اعضــاء حزبی که اصــل و نســب پرولتاریایی دارند، واجد خصــال ذاتی

پرولتاریا هستند. از این حرف مستفاد می‌شود، اعضاء حزبی که اصل و نسب طبقات دیگر دارند، طبعاً واجد خصال ذاتی طبقات دیگر اند. اگرچه حالا ایدئولوژی کمونیستی را پذیرفته اند. هنوز کم و بیش بقایای ایدئولوژی‌ها و عادات و رسوم غیرکمونیستی در آنها باقیست.

دقیقاً بدان علت که اعضاء جدید حزب اند و هنوز خوب آبدیده نشده اند. بنابرین، باید در جریان مبارزهٔ انقلابی قبل از اینکه بتوانند انقلابیون خوبی از آب درآیند، آبدیده شوند و خود را پرورش دهند.

آبدیده شدن و پرورش خود برای عموم افراد حزب لازم است: خواه برای عضو جدید، و دارای اصل و نسب غیرپرولتاریایی، خواه برای عضو کهنه‌کار یا برای عضوی که اصل و نسب پرولتاریایی دارند. علت این امر آنست که حزب ما از آسمان به زمین نیفتاده، بلکه محصول جامعهٔ چین است. تمام اعضاء حزب ما از بطن جامعهٔ ناپاک و کهنه چین بیرون آمده اند و هنوز در همین جامعهٔ زندگی میکنند. از این رو، اعضاء حزب ما، کم و بیش، بقایای ایدئولوژی‌ها و عادات و رسوم جامعهٔ کهن را همراه دارند و تمام شان با تمام مظاهر جامعهٔ کهن دایماً محفوظ است. بخاطر حفظ تکمیل و صفای خود مان به عنوان پیشاهنگ پرولتاریا و بخاطر ارتقاء خصال اجتماعی و تکنیک انقلابی خودمان، هنوز با آبدیده‌کردن و پرورش خود در همه زمینه ها محتاجیم.

بدین دلیل است که اعضاء حزب کمونیست باید به پرورش خود بپردازند.

***

بکوشیم که بهترین شاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین باشیم:

یک نفر برای اینکه عضـو حزب کمونیست شود، فقط باید حایز شرایطی باشد که در اسـاسـنامهٔ حزب مندرج اسـت، یعنی، هرکس که برنامه و اسـاسنامهٔ حزب را بپذیرد، حق‌عضـویت حزبی بدهد، و در یکی از سازمان‌های حزبی وظایف محوله را انجام دهد، می‌تواند عضـو حزب بشود. اینها حداقل شرایطی است که برای هر عضـو حزب لازم است و بدون احراز از این شرایط نمی‌توان عضو حزب بود. ولی هیچیک از افراد حزب ما نباید صـرفاً عضـو حایز اقل‌شرایط باشند، نباید به احراز اقل شـرایط دلخوش کنند، باید در صدد پیشرفت باشند و شعور و استنباطات خود را در زمینهٔ مارکسـیزم – لنینیزم، دایماً ارتقاء بخشند. اینهم وظیفه‌ایست در قبال حزب و انقلاب که هیچیک از اعضاء حزب نباید دربارهٔ آن مماطله و مسامحه روا دارند. این وظیفه در اسـاسـنامهٔ حزبی جدیدی که اخیراً از طرف حزب کمونیست (بلشـویک) اتحاد شـوروی تهیه شده، قید گردیده است. بهرحال، برای اینکه این وظیفه به نحو رضـایت‌بخش انجام گیرد، اعضـاء حزب ما باید آبدیده‌شـدن و پرورش خود را تشدید کنند.

بنابرین، هدف اعضـاء حزب در آبدیده‌شـدن و پرورش خود، نباید فقط حداقل شرایط باشد، بلکه باید حداکثر شرایط باشد. در حال حاضر بسیار مشکل است که حـداکثر شـرایط را تعریف کنیم. با اینحال، گفتار و کردار، اجراییات و خصـال مارکس، انگلس، لنین و اسـتالین، در جریان زندگی‌شـان، بعنوان مثال و میزان آبدیده شدن، پیش روی ماست. مقصود از آبدید شدن این است که خصال خود را در همه زمینه‌ها، به همان سـطح مارکس، انگلس، لنین و اسـتالین ارتقاء دهیم.

بیایید بکوشیم بهترین شاگردان آنها باشیم. رفیق استالین در نطقی که دربارهٔ انتخابات شورای عالی ایراد کرد گفت:

«انتخاب‌کننده‌گان، مردم باید بخواهند که نماینده‌گان‌شان، برازنده وظایف شان باشند، تا اینکه در جریان کار به سطح کوته‌نظران سیاسی نزول نکنند؛ تا در مقام‌های شان بتوانند شخصیت‌های سیاسی سبک لنینی باشند، تا بعنوان شخصیت‌های عمومی بتوانند بهمان اندازه لنین صریح و جازم باشند، تا بتوانند در نبرد همانقدر دلیر و در مقابله با دشمنان همانقدر بیرحم باشند که لنین بود، باید از تمام اضطرابات، از هرگونه شبه‌اضطراب خالی باشند، همانطور که لنین در موقع بغرنج شدن اوضاع و ظهور خطر با اشباح دیگر در افق بود، باید موقع اتخاذ تصمیم در باره مسایلی که مستلزم جهت‌یابی جامع و سنجش جامع تمام مطالب له و علیه است، همانقدر عاقل و محتاط باشند که لنین بود، باید همانقدر مردم را دوست بدارد که لنین دوست می‌داشت.»

این توصیف ساده‌ایست که چگونه از لنین درس بگیریم، تصویری است از بهترین شاگرد لنین. مقصود از پرورش اعضاء حزب کمونیست اینست که دقیقاً بهمان ترتیب از لنین درس بگیرند تا بعنوان شاگرد لنین باشند.

بعضی می‌گویند که تحصیل خصال الی نوابغ انقلابی مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین مخالف است و همچنین غیرممکن است که خصال خود را بهمان سطح مارکس، انگلس، لنین و استالین ارتقاء دهیم. آنها مارکس، انگلس، لنین و استالین را اعجوبه مادرزاد می‌دانند. آیا این حرف صحیست؟ تصور نمی‌کنم.

تا وقتیکه رفقای ما، هوشـــمندانه، مصـــممانه، آگاهانه و با پشـــتکاری در مقام پیشـــاهنـگ جای دارند و بخاطر آزادی پرولتاریا می‌جنگند، تا وقتیکه جهان‌بینی صادقانه کمونیستی از زندگی و جهان در پیش‌رو دارند، و لحظه‌ای از نهضت‌های انقلابی، بزرگ و عمیق کنونی پرولتـاریـا و توده‌های مردم منفک نمی‌شـــوند، و کوشـــش‌هـای شـــایـان در راه آموزش خود و آبدیده کردن و پرورش خود بکار می‌برند، کاملاً قادرند که خصـــال خود را ارتقاء دهند و همانقدر صـــریح و جازم، همانقدر دلیر در جنگ و بیرحم به دشـمنان مردم، همانقدر آزاد از تمام اضطرابات و شـــبه اضـــطرابات در بحبوحه مشـــکلات و خطرات و همانقدر رک و راســـت و شـرافتمند باشـند که لنین بود و همانقدر مردم را دوسـت بدارند که لنین دوسـت می‌داشـــت. کاملاً می‌توانند متد مارکسـیســـتی – لنینیســـتی را بکار برند، به حل مسـایل بغرنج، به تفکر دربارهٔ مسایل از تمام زوایا و با سنجش تمام مطالب له و علیـه بپردازنـد. گو اینکـه امروزه رفقـای عـادی مـا خیلی دور از داشـــتن چنین اسـتعدادهایی، چنین معرفت علمی وسـیعی، چنین محیط و چنین اسـتعداد خوبی برای آموزش مانند مارکس، انگلس، لنین و اسـتالین هستند. گو اینکه بسیاری از رفقـای مـا نمی‌تواننـد انتظـار تحصـــیل چنان تبحر عمیقی نظیر تبحر مارکس، انگلس، لنین و اســـتالین را در مطالعه تیوری انقلاب پرولتاری داشـــته باشـــند. به عبارت دیگر، تا وقتی که مصممیم شدیداً بیاموزیم، خود را پرورش دهیم و آبدیده کنیم، از نهضـت انقلابی توده‌ها و مردم منفک نشـده‌ایم. بر اسلوب مارکسیزم – لنینیزم مسـلطیم، کاملاً قادریم خصال خود را به سطح سیاستمداران سبک لنینی ارتقاء دهیم، بطوری که در کار و مبارزهٔ مان بتوانیم اسلوب مارکس، انگلس، لنین و استالین را بکار بندیم، یعنی «شخصیت های سیاسی سبک لنینی شویم» و«به سطح کوته‌نظران سیاسی تنزل نکنیم.»

منسیوس گفت:

«هرکس می‌تواند یائو یا یک شون باشد.»[۳] معنی این حرف هم همانست. نباید بآغوش یاس پناه بریم یا بمحض مشاهده خصال انقلابیون بزرگی مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین از میدان خارج شویم. اگر چنین کنیم به «کوته نظر سیاسی» به «چوب پوسیده غیر قابل حک» و«دیوار گلی» تبدیل شده ایم.[۴] ولی افراد مختلف مردم، در درس گرفتن از مارکس، انگلس، لنین و استالین راه‌های مختلف پیش می‌گیرند.

دسته اول، از مارکس و لنین درس می‌گیرند بدون اینکه در ماهیت مارکسیزم – لنینیزم نفوذ کنند، اگرچه به کرات ادبیات مارکسیستی – لنینیستی را می‌خوانند و بسیاری از اصول و نتایج حاضر آماده مارکس، انگلس، لنین و استالین را از بر می‌کنند، با این حال نمی‌توانند این اصول و نتایج را به عنوان متدی برای حل مسایل مشخص و پراتیک بکار برند. آنها به نقل این اصول و نتایج که شتاب‌زده می‌نویسند و ماشینی از آنها استفاده می‌کنند، قانع اند. اگرچه زیر درفش مارکسیزم عمل می‌کنند و خود را مارکسیست های «تمام عیار» می‌دانند، با وجود این مارکسیست‌های تمام‌عیار نیستند و شیوه‌های کار آنها، کاملاً مغایر با

۳ یائو و شون دو تن از شخصیت‌های افسانه‌ای تاریخ چین قدیم اند که به مناسبت خیراندیشی و عقل شان مشهور اند.

۴ فصل نهم منتخبات کنفوسیوس: «تسائی یو هنگام روز خوابیده بود، کنفوسیوس گفت: «چوب پوسیده را نمی‌توان حک کرد؛ دیوار گلی ماله‌پذیر نیست.» اما یو! چه فایده دارد سرزنشش کنم.»

مارکسیزم – لنینیزم است.

رفیق استالین در پنجاهمین سال تولد لنین نوشت:

«دو گروه مارکسیست وجود دارند. هردو زیر درفش مارکسیزم عمل می‌کنند و خود را مارکسیست های «تمام عیار» می‌دانند. با اینحال، به هیچ وجه شبیه هم نیستند. علاوه بر این یک دورۀ واقعی آنها را از هم جدا می‌کند، زیرا شیوه‌های کار آنها، کاملاً مخالف یکدیگر است. گروه اول، معمولاً به یک قبول صوری، به یک اعلام تشریفاتی مارکسیزم قناعت می‌کنند. چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به جوهر مارکسیزم دست یابند، چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که آنرا بر حقیقت تطبیق دهند، اصول جاندار و انقلابی مارکسیزم را به فرمول‌های بیجان و بیمعنی مبدل می‌کنند. فعالیت‌های خود را بر تجربه، بر آنچه کار پراتیک می‌آموزد. مبتنی نمی‌کنند، بلکه بر منقولات از مارکس مبتنی می‌سازند، استنتاجات و دستورات خود را از تحلیل واقعیات موجود نمی‌گیرند، بلکه از مقایسات و مشابهات تاریخی می‌گیرند. اختلاف میان قول و فعل بیماری عمده این گروه است.»

این یک نوع درس گرفتن از مارکس و لنین است.

شماره گروه اول، موقعی در حزب کمونیست چین کم نبود. بدترین نمایندگان آنها، از افرادی که در بالا یاد کردیم، بدتر بودند. در حقیقت، آنها، به هیچوجه قصد مطالعه مارکسیزم – لنینیزم را نداشتند. آنها خود را با کاراکتر عالی پرولتاریا و خصال عالی مارکس و لنین آشنا نمی‌ساختند. آنها سعی می‌کردند که با تصنع،

بعضـی شیوه‌های مارکس و لنین را تقلید کنند. بعضی اصطلاحات مارکسیستی - لـنینیســتی را الله‌بختی جمع‌آوری می‌کردنـد، خود را مـارکس و لنین چین می‌دانســتند، مثل مارکس و لنین در حزب رفتار می‌کردند، و از اعضاء حزب توقع داشتند، همانطوری که به مارکس و لنین احترام می‌گذارند، به آنها احترام گذارند، از آنهـا به عنوان رهبران خود حمایت کنند و به آنها وفادار و فداکار باشـــند. آنها گســتاخانه خود را به «رهبری» منصـوب کردند. بدون اینکه در انتظار بمانند تا از طرف دیگران نامزد شــوند. مقامات مســئول را حایز شــدند. در حزب فرامینی به شـیوه شیوخ قبایل صادر کردند، سعی کردند معلم حزب ما شوند، از همه چیز در حزب ســوءاســتفاده نمودند، خودســرانه حمله کردند، مجازات کردند و در میان اعضای حزب تاخت و تاز کردند. این افراد به هیچوجه نمی‌خواستند مارکسیزم – لنینیزم را «مطـالعـه» کنند یا بخاطر تحقق مارکســیزم – لنینیزم بجنگند، بلکه بیشــتر اپورتونیســت‌های داخل حزب و دلال ها و لش و لوش های راه کمونیزم بودند. شــک نیســت که در حزب، با این قبیل افراد باید مخالفت کرد، اعضــای حزب ما باید ماهیت آنها را نشان دهند، و در آغوش فراموشی مدفون شان سازند. و اعضـای حزب ما فعلاً آنها را درآغوش فراموشــی مدفون ساخته اند. با اینحال، آیـا می‌توانیم بـا اعتمـاد کـامـل بگوییم کـه از این قبیل افراد دیگر در حزب ما نیستند؟ هنوز نمی‌توانیم بگوییم.

افراد دســته دوم، درســت نقطه مقابل افراد دســته اول اند. آنها، قبل از هرچیز و بالاتر از هرچیز خود را شاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین می‌دانند و سعی می‌کنند که بر جوهر، روح و شیوه‌هایی که مارکس، انگلس، لنین و استالین را به آنصــورت درآورده اســت، تسـلط یابند. آنها به خصــال شــخصــی عالی مارکس،

انگلس، لنین و استالین و خصال آنها بعنوان انقلابیون پرولتاری توجه می‌کنند و با تحمل زحمت پرورش خود را در جریان مبارزهٔ انقلابی ادامه می‌دهند، و از خود می‌پرسند که آیا طریق برخورد شان با مطالب و مردم و رفتار شان با روح مارکسیزم – لنینیزم تطبیق دارد؟ آنها بکرات آثار مارکس، انگلس، لنین و استالین را می‌خوانند، ولی دربارهٔ تحلیل واقعیات زنده اصرار زیاد می‌ورزند، در باره وجود مخصوص اوضاعی که – در زمان و کشوری که آنها زندگی می‌کنند – در برابر پرولتاریا قرار دارد، تأمل می‌کنند و نتایج مخصوص خود شان را تحصیل می‌نمایند. آنها به تذکار اصول و نتایج مارکسیزم – لنینیزم قناعت نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند روی مارکسیزم – لنینیزم محکم بایستند، بر شیوه‌های مارکسیزم – لنینیزم تسلط یابند و برای رهبری جوش و خروش تمام مبارزات انقلابی، آنها را در پراتیک وارد کنند و وضع موجود امور و در عین‌حال خودشان را تغییر دهند تمام فعالیت آنها و سرتاپای زندگی شان با اصول مارکسیزم – لنینیزم هدایت می‌شوند و هدف شان تنها یک چیزست: پیروزی پرولتاریا، آزادی ملی، آزادی بشریت، فتح کمونیزم، لاغیر.

رفیق استالین گفت:

«گروه دوم، از سوی دیگر، برای قبول صوری مارکسیزم اهمیت اساسی قایل نیستند، بلکه برای تحقق آن، تطبیق آن بر واقعیت اهمیت اساسی قایلند. آنچه این گروه، اساساً توجه خود را روی آن متمرکز می‌کنند، اتخاذ تصمیم در باره طرق و وسایل تحقق مارکسیزم است، بنحوی که با حسن وجه پاسخگوی اوضاع باشد و این طرق و وسایل را وقتیکه اوضاع تغییر کرد، تغییر می‌دهند. دربارهٔ این گروه گفتار مارکس کاملاً

صـادق اسـت که گفت: مارکسیست‌ها نمی‌توانند به ترجمهٔ جهان قناعت کنند، بلکه باید بیشـــتر روند و آن را تغییر دهند. این گروه بلشـــویک‌ها کمونیست ها هستند.»

این شیوه دیگر درس گرفتن از مارکس، انگلس، لنین و استالین است.

فقط شـیوه دوم صحیح است. منحصراً با تبعیت از این شیوه مطالعه مارکسیزم — لنینیزم، انسـان می‌تواند از ارتکاب خطای «ترسـیم ببری که به سـگ شـباهت دارد.» بپرهیزد و خصال خود را به نحوی بهبود بخشد که یک انقلابی کمونیست پرولتاری به سبک مارکس، انگلس، لنین و استالین بشود.

آنهـا که در راه پرورش خود تحمل زحمت می‌کنند و شـــاگردان وفادار مارکس، انگلس، لنین و اسـتالین اند، منحصـراً به تسلط بر نظرگاه مارکسیزم — لنینیزم و شـیوه‌ها و حل مسایل مختلفی که در برابر انقلاب پرولتاری قرار دارد — به همان ترتیب که مارکس، انگلس، لنین و استالین کردند — توجه می‌کنند.

به غیر از این دیگر به فکر این نیسـتند که مقام و حیثیت شان در حزب عالیست یـا دانی. آنهـا هرگز ادعـا نمی‌کننـد کـه مارکس یا لنین چنین اند و هرگز طلب نمی‌کنند، و در بحر این اندیشــه فرو نمی‌روند که سـایرین به آنها احترام گذارند، همـانطور کـه بـه مـارکس و لنین احترام می‌گـذارنـد. آنهـا بـه خود چنین حقی نمی‌دهند و می‌دانند که اگر به این فکر افتند به مارکس و لنین خیانت کرده و در ورطه کوته‌نظران سـیاسـی غرق شـده اند. بهرحال دقیقاً به همین مناسبت، و به جهت دلیری و قدرت رقابت‌ناپذیر شـــان در مبارزهٔ انقلابی اســـت که خود بخود جلب احترام می‌کند و مورد تأیید توده‌های حزبی قرار می‌گیرند.

رفقا! البته سـرمشق قرار دادن مارکس، انگلس، لنین و استالین در پرورش خود و داخل شـدن در جرگه وفادارترین و بهترین شاگردان آنها، کار آسانی نیست. ارادهٔ آهنین و تصـمیم راسـخ به مبارزهٔ پرشـور به خاطر پرولتاریا لازمسـت، یک امر فـداکـاری در راه مطالعه مارکسـیزم – لنینیزم و تطبیق آن بر پراتیک مبارزات انقلابی توده‌های وسیع و در راه آبدیده شدن و پرورش یافتن همه‌جانبه لازمست.

***

وجوه و شیوه‌های پرورش:

رفقا! برای اینکه وفادارترین و بهترین شـاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین بشویم پرورش در زمینه‌های زیرین لازم است: در تحصیل تیوری‌های مارکسیزم – لنینیزم و تطبیق این تیوری‌هـا بر عمـل: پرورش در تحصـیل اسـتراتژی و تـاکتیک های انقلابی، پرورش در مطالعه مسـایل مختلف – طبق نقطه نظر و شـیوه های مارکسیزم – لنینیزم و مقابله با آنها؛ پرورش در تحصیل ایدئولوژی و خصـال انقلابی، پرورش در وحدت حزبی؛ مبارزهٔ داخل حزبی و انضـباط؛ پرورش در پرکاری و شـیوه‌های کار؛ پرورش در هوشمندی هنگام مقابله با افراد مختلف مردم و نزدیکی بـا توده‌هـای مردم و پرورش در معـارف علمی و قس‌علیهـذا. ما همه عضـو حزب کمونیسـت هستیم و بالنتیجه یک پرورش کلی مشترک داریم. ولی امروز اختلاف وسـیعی میان اعضاء حزب ما وجود دارد. اختلاف وسیعی میان ما، در زمینه آگاهی، عمل، موقعیت، سـطح‌فرهنگی، تجربه مبارزهٔ و اصل و نسب اجتماعی وجود دارد. بنابرین علاوه بر پرورش بطور کلی لازم است که گروه‌های مختلف، و رفقای منفرد ما، پرورش خصوصی هم ببینند.

به همین مناسبت، باید به شیوه‌ها و اشکال مختلف و متنوع پرورش دست زنیم. مثلاً، بسیاری از رفقای ما دفترچه یادداشتی دارند که کارها و تفکرات روزانه خود را در آن می‌نویسند، یا روی ورقه‌های کوچک نقایص شخصی و کارهایی را که دل شان می‌خواهد انجام دهند، می‌نویسند و همراه عکس‌های افراد مورد احترام خود به دیوار محل کار یا اقامت خود می‌چسبانند و از رفقا خواهش می کنند که از آنها انتقاد کنند و در کارشان نظارت نمایند. در چین قدیم شیوه‌های مختلفی برای پرورش وجود داشت. تسنگ تز[5] می‌گفت: «من روزی سه بار درباره خودم فکر می‌کنم» در کتاب قصاید مسطور است: «شخص باید خود را همانطور پرورش دهد که یک جواهرساز جواهری را می‌تراشد و می‌ساید، حک می کند و صیقل می‌دهد.» شیوه دیگر این بود که «شخص از راه مطالعه نفس خود را آزمون کند» و «شعارهایی دست راست میزش یا روی کمربندش» بنویسد و در اعمال شخصی روزانه خود، به آنها توجه کند. مدرسین چینی مکتب کنفوسیوس، برای پرورش جسم و روان شیوه‌های مختلف داشتند. هر مذهب، شیوه و اشکال پرورشی مختلف داشت. «تفحص اشیاء، توسعهٔ معرفت، صداقت در اندیشه، حضور قلب، تربیت نفس، نظر خانواده، اداره متحسن دولت و ایجاد آرامش در سرتاسر قلمرو و پادشاهی» که در کتاب آموزش بزرگ[6] بیان شده، از همین قبیل است. تمام این مطالب نشان می‌دهد که انسان برای پیشرفت باید در راه پرورش و آموزش خود کوشش‌های سخت و پرحرارت به کار برد. با این حال ما

---

۵ از شاگردان کنفوسیوس.

۶ بطوری که می‌گویند «آموزش بزرگ» کتابی است از آثار مکتب کنفوسیوس، مدخلی است که مبتدیان را به فضیلت، رهنمون می‌شود.

نمی‌توانیم بسیاری از این شیوه‌ها و اشکال را بکار بریم، زیرا بسیاری از آنها ایدالیستی، فرمالیستی، انتزاعی و مجرد از پراتیک اجتماعی است. مدرسین و معتقدین به مذهب، در امر ابتکار نفس غلو می‌کنند؛ تصور می‌کنند چون «حسن نیت» دارند و مرید عبادت بی سروصدایند، قادر اند که وضع موجود امور را تغییر دهند، و بدون پراتیک اجتماعی انقلابی جامعه و خودشان را عوض کنند. این، البته کار باطل و مهملی است. ما نمی‌توانیم با این طریق خود را پرورش دهیم. ما ماتریالسیت هستیم و پرورش ما نمی‌تواند از پراتیک جدا باشد.

برای ما مهم این است که نباید به هیچوجه خود را از مبارزات انقلابی افراد مختلف مردم، به اشکال مختلف در یک لحظه معین جدا کنیم، علاوه بر آن باید تجربه انقلابی تاریخی را جمع‌بندی کنیم، از آن با فروتنی درس بگیریم و بموقع اجرا بگذاریم. یعنی باید خود را در جریان پراتیک پرورش دهیم و آبدیده کنیم، بر تجارب پراتیک انقلابی گذشته و بر وضع مشخص حاضر و تجارب جدید تکیه کنیم. مقصود از پرورش خود و آبدیده شدن، چیزی جز پراتیک انقلابی نیست. یعنی، باید با فروتنی بکوشیم که نقطه نظر، اسلوب و روح مارکسیزم – لنینیزم را بفهمیم، بفهمیم که چگونه مارکس، انگلس، لنین و استالین، با مردم روبرو می‌شدند. وقتیکه این مطالب را فهمیدیم باید بی‌درنگ آنها را بر پراتیک‌مان، یعنی زندگی‌مان، اقوال‌مان، اعمال‌مان و کارمان تطبیق دهیم. علاوه برین باید به آنها تکیه کنیم، در ایدئولوژی خودمان هر چیزی را که مخالف آنهاست تصحیح کنیم و دور بریزیم و بدین ترتیب، ایدئولوژی و خصال پرولتری کمونیستی خودمان را تقویت نماییم، یعنی باید با فروتنی عقاید و انتقادات رفقای خودمان و توده‌ها را گوش کنیم، با دقت مسایل پراتیک زندگی‌مان و کارمان را

بررســـی نمـاییم، بـا دقت تجارب مان و درس‌هایی را که آموخته‌ایم، جمع‌بندی کنیم، تا راه و لم کار به دســـت مان آید. بعلاوه براســـاس تمام آنها، باید داوری کنیم که آیا از مارکسیزم – لنینیزم استنباط صحیحی داریم، آیا متد مارکسیزم – لنینیزم را صـحیحاً بکار برده‌ایم، آیا نقایص و اشـتباهات مان را یافته و تصـحیح کرده‌ایم یا نه؟ در همان حال باید پیدا کنیم که در چه مواضعی استنتاجات خاص مارکسـیستی – لنینیستی باید، براساس تجارب تازه و هضم شده خودمان تکمیل و غنی شـــود و رشـــد یابد. یعنی باید حقیقت جهانی مارکســـیزم – لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب مربوط کنیم.

شـیوه‌های پرورش ما اعضـای حزب کمونیست باید چنین باشد. یعنی، باید شیوه های مارکسیزم – لنینیزم را برای پرورش خود بکار بریم. این نوع پرورش با سایر انواع پرورش که ایدالیستی و جدا از پراتیک اجتماعی است، کاملاً فرق دارد.

بدین ترتیب، ما در برابر حرف‌های مفت و مکانیکالیزم در مسأله پرورش و آبدیده شدن، وظیفه‌ای جز مخالفت نداریم.

نخست آنکه، باید در برابر یکی از بزرگترین مفاسدی که آموزش و پرورش جامعهٔ کهن در ما باقی گذاشــته است، یعنی انتزاع تیوری از پراتیک، مقاومت کنیم و آن را منهدم سـازیم. بســیاری از افراد در جریان آموزش و تحصـیل در جامعهٔ کهن، تصـور می‌کردند که بکار بستن آنچه می‌آموزند، امری غیرلازم یا حتی غیرممکن اســـت، با اینکه کتب عقلای قدیم را به کرات می‌خواندند، با اینحال دســـت به کارهایی می‌زدند که عقلاً از آنها نفرت دارند. با اینکه در تمام نوشــــته‌های خود، دم از درســتی و اخلاق می‌زدند، در کارهای شــان شـیوهٔ دزدان ارقه و فواحش را

دنبال می‌کردند. بعضـی «مأمورین عالی‌مقام» فرامینی برای قرائت چهار کتاب و پنج کلاسـیک[۷] صـادر می‌کردند، با اینحال در کارهای اداری روزانه شـان، بی‌رحمانه مقررات را نقض می‌نمودند، و در ورطهٔ فساد و کشتار می‌افتادند. کاری که مخالف درسـتی و اخلاق نبود که مرتکب نمی‌شـدند. بعضـی افراد سـه اصل مردم را به کرات می‌خواندند و وصـیت دکتر سـون یات سن را نقل می‌کردند، با این حال مردم را تحت فشـار می‌گذاشـتند، با ملیت‌هایی که روابط شـان با ما بر اسـاس تسـاوی بود مخالفت می‌ورزیدند، و بدآنجا می‌رسـیدند که با دشـمن ملی می‌سـاختند و به او تسـلیم می‌شدند. روزی یکی از مدرسین مکتب به من گفت، تنها سـخن کنفوسیوس را که می‌تواند مورد توجه قرار دهد اینست: «برای او غذا هیچ‌وقت نمی‌تواند خیلی لذیذ باشـد؛ گوشت قیمه نمی‌تواند هیچ‌وقت خیلی عالی باشـد.» اضـافه می‌کرد که سـایر تعالیم کنفوسـیوس را هیچ‌وقت مورد توجه قرار نمی‌دهد و هیچ‌وقت هم پیشـنهاد نکرده است کسی تا آنها توجه کند. خوب پس چرا باز می‌خواسـتند کارهای تربیتی و تحصـیل تعلیمات عقلاً دنبال شود؟ غیر از ظاهرسازی، هدف‌های زیر را داشتند:

۱- می‌خواستند از این تعالیم برای اعمال فشار بر استثمارشدگان استفاده کند و از درسـتی و اخلاق بمنظور لگـدکوب کردن و مختنق‌سـاختن افرادی که از نظر فرهنگی عقب مانده اند، استفاده نمایند.

۲- می‌کوشـیدند از این رهگذر مشـاغل دولتی بهتری بدست آورند جیب شان را پر کنند، مشـهور شـوند و به قوم و خویش های شان افاده فروشند. مقصودی جز

۷ نه اثر قدیم چینی در زمینه‌های فلسفه، تاریخ، شعر و غیره (در شریعت کنفوسیوس) می‌باشد.

این نداشـــتند و تعالیم عقلا، حیطهٔ کارشـــان را محدود نمی‌کرد. این بود روش و پاسـخ «ادبا» و «مدرسـین» جامعهٔ قدیم در قبال عقلای «مورد پرستش شان». البته با اعضـای حزب کمونیسـت نمی‌توانیم در تحصـیل مارکسـیزم – لنینیزم و تعلیم درخشـان و مفیدی که از عقلای پیشین به ما رسیده است، این شیوه تلقی و توجـه را معمول داریم. بـایـد آنچه را که می‌گوییم به کار بندیم. ما شـــریف و منزه‌ایم و نمی‌توانیم خودمان، مردم یا پیشـــینیان مان را فریب دهیم. این یکی از خصال جالب و در عین حال یکی از فضایل بزرگ اعضای حزب کمونیست است.

رفقا! آیا ممکن نیســـت که میراث اهریمنی جامعهٔ قدیم هنوز در میان ما، تأثیراتی داشته باشد؟ در میان ما تأثیر دارد. در میان شما دانشجویان البته کسی نیست که برای احراز مقام عالی دولتی، پول درآوردن و اعمال فشـار بر اسـتثمارشدگان، به تحصـیل مارکسـیزم بپردازد. شـما مارکسـیزم را برای آن تحصـیل می‌کنید که سـیسـتم اسـتثمار انسـان از انسـان را منهدم سـازید. با این حال، من نمی‌توانم تضـمین کنم آنچه را که شـما می‌خوانید بکار می‌بندید. آیا در میان شـما کسانی نیســـتند که اینطور فکر کنند؟ یعنی فکر کنند که لزومی ندارد تفکرات، اعمال و حیات آنها طبق اصـول مارکسـیزم – لنینیزم هدایت شود؟ لزومی ندارد اصولی را که آموخته اند، بکار بندند؟ باز هم آیا در میان شـما کسانی نیستند که مارکسیزم – لنینیزم بیاموزند و تیوری را عمیقاً تحصیل کنند، برای اینکه مشهور شوند؟ من تضـمین نمی‌کنم که در میان شـما مطلقاً کسـانی نباشـند که اینگونه فکر کنند معالوصـف، اینگونه تفکر با مارکسیزم، تطبیق نمی‌کند، و مظهر شکافی است که میان تیوری مارکسیستی و پراتیک مارکسیستی وجود دارد.

مـا نه تنها به مطالعهٔ تیوری مارکســـیســـتی ایرادی نداریم، بلکه باید به مطالعهٔ

تیوری بپردازیم، ولی آنچه را که آموخته‌ایم باید بکار بندیم. ما صرفاً به این منظور می‌آموزیم، که آموخته‌های خود را به کار بندیم. بخاطر حزب و پیروزی انقلاب است که می‌آموزیم. فی‌المثل، شما غالباً این شعار را داده‌اید: «تیوری را با عمل بیآمیزند» ولی آیا تیوری‌هایی را که آموخته اید، با عمل آمیخته اید؟ آیا هنوز در میان شما افرادی نیستند که عمل شان کاملاً منتزع از اصول مارکسیزم – لنینیزم باشد؟ به نظر می‌رسد در میان شما بعضی کسان هستند که ترکیب تیوری و عمل را به ترتیب زیر می‌فهمند: می‌خواهند رفقایی که خارج از مدرسه کار می‌کنند بیایند تجارب خود را گزارش دهند تا آنها ببینند که سایرین چطور تیوری را با عمل ترکیب می‌کنند. این البته ترکیب تیوری و عمل است، ولی مال آنها، نه مال شما. خیال می‌کنم معنی شعاری که می‌دهید این باشد که خودتان تیوری را که می‌آموزید با عمل ترکیب کنید. اگر شما این نکته را بدین ترتیب نفهمیده اید، آنوقت فایدهٔ شعار شما چیست؟ یک مثال دیگر بزنم: شما شعارهای زیادی دربارهٔ آبدیده کردن خودتان داده‌اید، ولی آیا در میان شما افرادی نیستند که خود را همه چیز نشان داده‌اند، جز آبدیده. آیا افرادی نبودند که در ساعت آزمایش حقیقی، موقع عقب‌نشینی، وقتی که مورد انتقاد و کیفر یا تحت فشار افکار عمومی و نظارت صحیح یا ناصحیح اکثریت عظیم مردم قرار گرفتند، نشان دادند که طاقت آبدیده شدن را ندارند؟ آنها فراموش کردند که یک عضو حزب کمونیست باید ارادهٔ استوار و نقطه‌نظر روشن و قس‌علیهذا داشته باشند، آنها افسرده شدند، نمی‌دانستند چه بکنند. آیا اینها واعظ غیرمتعظ آبدیده‌شدن و پرورش خود نیستند؟

در حقیقت، آموزشی هم که می‌بینند و تحصیلی هم که در مدرسه می‌کنند،

اشکال آبدیده شدن و پرورش است. ما سعی می‌کنیم که از راه آموزش و تحصیل در مدرسه، شما را به کادرهای مفید و کارگران حزبی بدل کنیم، نه اینکه فقط مشتی «تیوری» انتزاعی و اصطلاحات و فرمول‌های مارکسیستی – لنینیستی بیاموزند. علاوه برآن، از شما می‌خواهیم که خود را پرورش دهید و آبدیده کنید تا به چنان کادرهایی بدل شوید که بتوانید صحیح فکر کنید. ارادهٔ استوار داشته باشید و عملاً، انواع مسایل بغرنج را حل نمایید. بهرحال، من غالباً شنیده‌ام می‌گویند با تحصیل در مدرسه نمی‌توان آبدیده شد، برای اینکه یک نفر آبدیده شود و پرورش یابد، باید مدرسه را ول کند و بکار عملی بپردازد. رفقا! آبدیده شدن و پرورش یافتن وظیفهٔ مادام‌العمر و وظیفهٔ متنوع‌الوجوه است. اینکار، همه جا، همیشه و در تمام موارد لازم است. نمی‌توانیم بگوییم که فقط، بعضی اوقات، بعضی جاها، در مورد بعضی مطالب، نه هما جا، نه همیشه، نه در مورد همه مسایل باید به آبدیده شدن و پرورش خود پرداخت. گو اینکه منکر نمی‌شویم که اعضاء حزب کمونیست باید بطور عمده در جریان مبارزهٔ عملی توده‌ها آبدیده شوند و پرورش یابند.

معنی این حرف آنست که ما مخالف ایدآلیزم، حرف مفت، و مکانیکالیزم در مسئله پرورش هستیم. یعنی ما باید آبدیده‌شدن را تحمل کنیم. ما باید در مدرسه، میان توده‌ها، و در مبارزات داخل و خارج حزب، خود را آبدیده کنیم. باید در همه حال، هم در فتح و هم در شکست بیآموزیم و خود را پرورش دهیم.

***

ارتباط میان آموزش تیوری مارکسیزم – لنینیزم و پرورش ایدئولوژی اعضاء حزب:

میان ما اعضاء حزب کمونیست، یکی از نحوه‌های تفکر متفوق اینست:

نقطه نظر کمونیستی پرولتاری استوار و منزه هیچ ارتباطی با معرفت اعضاء حزب کمونیست و تسلط بر تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم ندارد. بعضی ها تصور می‌کنند با اینکه نقطه نظر طبقات شان خیلی استوار ایدئولوژی شان خیلی منزه نیست (هنوز بقایای ایدئولوژی سایر طبقات را از دست نداده اند، و هنوز خودخواه اند و تقاضای مادی و غیر آن دارند)، با وجود این می‌توانند تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم را کاملاً بفهمند و بر آن مسلط شوند.

بعضی رفقا فکر می‌کنند که تسلط کامل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم صرفاً با هوش فردی، استعداد و مطالعه، ممکن است. این طرز تفکر غلط است.

میتین، فیلسوف شوروی کاملاً حق دارد وقتی که می‌گوید:

«اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم تشریح طبقاتی است. مثلاً، در حال حاضر، در عصر فساد سرمایه‌داری، هر قدر هم که یک ایدئولوگ بورژوا بااستعداد باشد، توانایی او برای تحصیل یک مفهوم عمیق از قوانین تکامل، بعلت ماهیت طبقاتی اش، به علت محافظه‌کاری طبقه‌ای که نماینده آنست «محدود» است. ناتوانی بورژوازی در پیش‌بینی آینده باعث محدودیت و کم‌عمقی استنباط تیوریسین‌های بورژوا می‌شود. ایدئولوگ‌های طبقاطی که به تدریج از صحنه تاریخ خارج می‌شوند، با

وجود تمام استعداد شان نمی‌توانند استنتاجات و کشفیات واقعاً عمیق بکنند. مجموعه تاریخ تکامل علم و فلسفه این حقیقت مارکسیستی را تأیید کرده است.»[۸]

مارکسیزم – لنینیزم علم انقلاب پرولتری است، فقط کسانی می‌توانند مارکسیزم – لنینیزم را بفهمند و بر آن تسلط یابند که کاملاً دارای نقطه‌نظر پرولتری باشند و ایدال‌های پرولتاریا را ایدال‌های خود بدانند. اگر کسی دارای نقطه‌نظر استوار و ایدال‌های منزه پرولتاریا نباشد، غیرممکن است که فقط بوسیلهٔ هوش خود و تحصیل پرحرارت، دانش مارکسیستی پرولتاریا را درک کند و بر آن مسلط شود. بنابراین، تحصیل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم باید همدوش پرورش ایدئولوژیک و آبدیده‌شدن ما پیش رود، زیرا اگر تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم نباشد، وسیله‌ای وجود دارد که افکار و اعمال ما را هدایت کند، و پرورش ایدئولوژیک ما ناممکن است. این دو امر بهم ارتباط نزدیک دارند و لازم و ملزوم یکدیگر اند.

غالباً می بینیم بعضی از بهترین اعضای حزب که دارای اصل و نسب طبقهٔ کارگر اند، بالمقایسه با کسانی که کوشش مخصوصی در تحصیل تیوری مارکسیزم – لنینیزم بکار می‌برند، کمتر در تیوری رشد یافته‌اند. اگر به آنها بگوییم که فرمول‌های مارکسیستی – لنینیستی یا مقولاتی از آثار مارکسیستی – لنینیستی را بیان کنند، واقعاً تبحر چندانی نشان نمی‌دهند. ولی وقتی که پای تحصیل مارکسیزم – لنینیزم به میان آید، به شرط اینکه مطالب را با زبانی که

۸ «ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی»، قسمت ۱، صفحه ۲۸۵ چاپ روسی، (نر م. میتین.مسکو ۱۹۳۴)

بفهمند بیان کنیم از اعضـایی که ریشهٔ دانشجویی دارند، غالباً علاقهٔ بیشتر نشان می‌دهند و اسـتنباط شـان عمیق‌تر اسـت. فی‌المثل، فصـلی از کتاب سـرمایه که دربارهٔ تیوری ارزش اضـافی بحث می‌کند برای بعضـی از اعضـای حزب بسـیار دشوار است، ولی برای افرادی که دارای ریشهٔ طبقهٔ کارگر اند آنقدر دشوار نیست، زیرا کـارگران کـاملاً می‌فهمند که چگونه در جریان تولید، سـرمایه‌داران مزد و ساعات کار را حساب می‌کنند، چطور سود می‌برند و چگونه تجدید تولید را وسعت می‌دهنـد و قس‌علیهـذا. بنابرین، غالباً دیده می‌شـود که این افراد تیوری ارزش اضـافی مارکس را عمیقتر از سایر اعضاء حزب می‌فهمند، مخصوصاً در مواجهه و مقابله با مسـایل مختلف عملی، خود را شـایسـته‌تر، صـائب‌تر و هماهنگ‌تر از سـایرین با اصـول مارکسـیزم – لنینیزم نشـان می‌دهند. چرا اینطور است؟ علت آنست که این‌ها دارای نقطه‌نظر و ایدال‌های استوار و منزه پرولتری و کمونیستی هسـتند، تلقی آنها از مطالب عینی اسـت، در بارهٔ هیچگونه مطلبی تصـور قبلی ندارند، دربارهٔ مسـایل شـخصـی و مطالب نادرسـت آشفته خاطر نیستند. بنابرین می‌توانند فوراً حقیقت مطالب را درک کنند و بدون تردید و اشـکال، شـجاعانه حقیقت را بپذیرند.

اگر در میان ما اعضـاء حزب کمونیسـت هنوز کسانی هستند که نقطه‌نظر طبقات شـان اسـتوار، روشـن و مشـخص نیست، ایدئولوژی شان صحیح و منزه نیست، هنوز تا اندازه‌ای بقایای انواع مختلف ایدئولوژی‌ها، رسـوم و سـوابق ذهنی سـایر طبقات جامعهٔ قدیم را حفظ کرده اند، و هنوز منافع شـخصی و اغراض خصوصی و انواع علایق و نظرهای خودخواهانه دارند، وقتی که به تحصـیل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم بپردازند، محققاً اصول و استنتاجات مارکسیستی – لنینیستی

با تمام این چیزها تصادم خواهد کرد، درآنصورت، یا سعی می‌کنند بر این قبیل چیزها غلبه کنند یا اینکه اصول استنتاجات مارکسیزم – لنینیزم را کج و معوج می‌کنند تا با سوابق ذهنی شان جور شود، و بدین ترتیب، از فهم مارکسیزم – لنینیزم باز می‌مانند. این افراد نمی‌توانند به کنه مارکسیزم – لنینیزم عمیقاً نفوذ کنند و جوهر مارکسیزم – لنینیزم را که خصلت بارز طبقاتی دارد جذب نمایند. نمی‌توانند جوهر مارکسیزم را چون سلاحی بدست گیرند، زیرا سلاح هیچگونه وجه مشابهتی با ایدئولوژی طبقاتی سابقشان ندارد.

بازهم وقتیکه در جریان انقلاب پرولتاری، با مسایل مختلف پراتیک برخورد کنند، حل این مسایل طبق مارکسیزم – لنینیزم غالباً با عادات و سوابق ذهنیشان ناسازگار و با منافع شخصیشان مغایر می‌شود. در این حالات، خود را سبک مغز، غیر مصمم، مردد و مُتَلون نشان می‌دهند. نمی‌توانند با مسایل به طریق شایسته، صحیح و عینی روبرو شوند، نمی‌توانند حقیقت را بدون اشکال درک کنند یا آن را شجاعانه تأیید نمایند. کارشان به آنجا می‌کشد که حقیقت را آگاهانه و ناآگاهانه مخفی یا تحریف می‌کنند. رفقا! این چیزها به هیچوجه نادر و غریب نیست، بلکه غالباً اتفاق می‌افتد.

بدین ترتیب می‌توانم بگویم، اگر یک عضو حزب کمونیست دارای نقطه‌نظر ایدئولوژی پرولتری صریح، استوار، صحیح و منزه نباشد، غیرممکن است که تیوری و متد مارکسیزم را بفهمند و بر آن مسلط شود و از آن به شکل سلاحی در مبارزۀ انقلابی استفاده کند.

بنابرین، پرورش ایدئولوژیک اولین و مهم‌ترین قدم در راه پرورش اعضاء حزب

کمونیست است. پرورش ایدئولوژیک مبنای تمام پرورش‌های دیگر است. در این باره باید بعداً صحبت کنم.

فصل دوم

پرورش ایدئولوژیک اعضای حزب

رفقا! در مورد پرورش ایدئولوژیک اعضـــاء حزب، ســـعی می‌کنم این مســـأله را براساس پاره‌ای آثار که در ایدئولوژی بعضی از اعضاء حزب مان، بروز کرده است، مطرح کنم. آنچه می‌خواهم در این باره بگویم فقط اساسی‌ترین ایدئولوژی اعضاء حزبست.

خوب، بالاخره مقصود از پرورش ایدئولوژیک چیست؟ من معتقدم که بطور عمده مبارزه‌ایست در مغزها، میان ایدئولوژی پرولتاریا و سایر ایدئولوژی‌ها؛ مبارزه‌ایست در مغزها میان حیات‌بینی کمونیســتی و جهان‌بینی کمونیســتی از یکطرف و تمام حیات‌بینی‌ها و جهان‌بینی‌ها از طرف دیگر، مبارزه‌ایســت میان دو اســتنباط کلی: منافع و هدف‌های شخصی حزب و منافع و هدف‌های حزب و مردم.

به نظر من مبارزۀ میان نظریات متناقضــی اســت که مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقــات مختلف یک جامعۀ معین را منعکس می‌کند. نتیجه این مبارزۀ تا آنجا که

به ایدئولوژی اعضاء حزب ما مربوط است، باید شکست و خورد و خمیرشدن تمام ایدئولوژی های دیگر، بوسیلهٔ ایدئولوژی پرولتاریا باشد؛ باید شکست و جذب نظریه منافع و هدف‌های شخصی اعضای حزب، از طرف نظریهٔ منافع و هدف‌های مشترک حزب، انقلاب و آزادی پرولتاریا و بشریت باشد. اگر نتیجه جز این نباشد، آن وقت معنی‌اش شکست دومی‌ها از اولی‌هاست و عضو حزب عقب می‌افتد و حتی خصال یک عضو حزب کمونیست را از دست می‌دهد. برای ما اعضاء حزب، این نتیجه خوفناک و بدبختی‌آوری است.

در جریان انواع مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی هم در داخل و در خارج حزب، ما کمونیست‌ها، نظریات خود را پرورش می‌دهیم و واقعیات انقلاب را درک می‌کنیم. در همان حال باید پیوسته تجارب حاصله از پراتیک را جمع‌بندی کنیم، و نظریات خود را بسنجیم و ببینیم که آیا با مارکسیزم – لنینیزم و با منافع مبارزه برای آزادی پرولتاریا تطابق کامل دارند، یا نه. نابود کردن تمام نظریات نادرست، پیدا کردن و سنجش آن‌ها در جریان این مطالعه، پیدا کردن حتی خفیف‌ترین نظریهٔ مخالف منافع کمونیزم – اینست مقصود ما از پرورش ایدئولوژیک.

رفقا! بطوری که می‌دانید رهنمای همه اعمال انسان ایدئولوژی اوست. علاوه بر آن، هر انسان حیات‌بینی و جهان‌بینی خود را، بعنوان یک رهنمای کلی مبنای نظریات و اعمال خود قرار می‌دهد. بنابرین، در اجرای پرورش ایدئولوژیک، ما کمونیست‌ها باید قبل از هر کار حیات‌بینی و جهان‌بینی خود را مشخص کنیم، زیرا تمام نظریات و فعالیت‌های ما با حیات‌بینی و جهان‌بینی ما مربوط است.

***

باید بدانیم که مقصد کمونیزم بزرگترین و پرشورترین مقصد تاریخ بشر است

حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیست‌ها باید نمایندهٔ سیستم ایدئولوژی پرولتاریا باشد، نمایندهٔ سیستم ایدئولوژی پرولتاریا حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیستی و همچنین متودولوژی ما کمونیست‌ها است. چون این مطلب به تفصیل در ادبیات مارکسیستی – لنینیستی و مخصوصاً در آثار مارکس و لنین – دربارهٔ فلسفه – مورد بحث قرار گرفته است و چون شما مقدار زیادی از آن را آموخته‌اید، نمی‌خواهم امروز درین باره صحبت کنم. اینجا فقط مختصراً صحبت می‌کنم که چگونه باید مقصد مان را درک کنیم، بالاخره مقصد کمونیزم چیست و چگونه باید ما اعضاء حزب کمونیست مقصد مان را به پیش برانیم.

اساسی‌ترین و عمومی‌ترین وظیفهٔ ما اعضاء حزب کمونیست چیست؟ همانطور که همه می‌دانند، آنست که کمونیزم را برقرار کنیم، جهان کنونی را به جهان کمونیستی تبدیل کنیم. آیا یک جهان کمونیستی خوب است یا نه؟ همه می‌دانیم که بسیار خوب است. در چنین جهانی استثمارگران، ظالمان، ملاکان، سرمایه‌داران، امپریالیست‌ها یا فاشیست‌ها وجود نخواهند داشت. نه مردم مظلوم و استثمارشده وجود خواهد داشت، نه ظلمت، جهل و عقب‌ماندگی و غیر آن. در چنین جامعه‌ای تمام موجودات بشری به کمونیست‌های کریم و هوشمندی بدل خواهند شد و فرهنگ و تکنیک عالی خواهند داشت. روحیهٔ کمک متقابل و عشق متقابل میان بشریت حکمروا خواهد گشت. مطالب نامعقول، مانند فریب متقابل، دشمنی متقابل، کشتار متقابل و جنگ و غیر آن وجود نخواهد داشت. البته چنین جامعه‌ای بهترین، زیباترین و پیش‌افتاده‌ترین جوامع تاریخ بشری

خواهد بود. چه کسی می‌گوید چنین جامعه‌ای خوب نیست؟ در اینجا مسأله پیش می‌آید: آیا می‌توان جامعهٔ کمونیستی را تشکیل داد؟ جواب اینست: «آری» در این باره مجموعهٔ تیوری مارکسیزم – لنینیزم، توضیحاتی علمی می‌دهد که جای کوچکترین شک شبهه باقی نمی‌گذارد. گذشته از آن، بیان می‌کند که چنین جامعه‌ای، به عنوان نتیجه نهایی مبارزهٔ طبقاتی بشری، ناگزیر بوجود خواهد آمد. فتح سوسیالیزم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شاهد واقعی ماست. بنابرین، وظیفه ما اینست که در اسرع اوقات جامعهٔ کمونیستی را – که استقرار آن در جامعهٔ بشری، اجتناب‌ناپذیر است – به وجود آوریم.

این یک جنبه موضوع است. این آرزوی ماست. ولی ما باید جنبهٔ دیگر را هم درک کنیم، یعنی، با وجود این حقیقت که کمونیزم می‌تواند و باید تحقق یابد، ولی هنوز دشمنان نیرومندی در برابر آن ایستاده اند که باید قبل از اینکه کمونیزم تحقق یابد، در همه زمینه‌ها، کاملاً مغلوب شوند. از این جهت، مقصد کمونیزم، مبارزهٔ طولانی، سخت، پرشور ولی پیروزمند لازم دارد. بدون چنین مبارزه‌ای، کمونیزم تحقق نمی‌یابد. البته، این مبارزهٔ، بطوری که بعضی‌ها گفته اند یک نمود اجتماعی «اتفاقی نیست»، چیزی نیست که آلت دست بعضی کمونیست‌های «ذاتاً شورشی» باشد. بالعکس، در جریان رشد جامعهٔ طبقاتی نمودی اجتناب‌ناپذیر است. یک مبارزهٔ طبقاتی اجتناب‌ناپذیر است. تولد حزب کمونیست، شرکت کمونیست‌ها در مبارزه، سازمان و جهت مبارزهٔ آنها هم نمودهای اجتناب‌ناپذیری است که با قوانین تکامل اجتماعی مطابق است چون امپریالیست‌ها، فاشیست‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین خلاصه استثمارکنندگان، اکثریت قاطع بشریت را به نحوی مورد ظلم و استثمار قرار داده اند که مردم

مظلوم و استثمارشده به زحمت می‌توانند زندگی کنند، مظلومان و استثمارشدگان برای مخالفت با ظلم و استثمار راهی جز اتحاد ندارند؛ در غیر اینصورت نمی‌توانند زندگی و رشد کنند. در نتیجه، این مبارزه، یک نمود کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. از یکطرف باید بدانیم که مقصد کمونیزم بزرگترین مقصد تاریخ بشر است، زیرا کمونیزم بالاخره طبقات را محو و نابود خواهد کرد، بشریت را آزاد خواهد نمود، و جامعهٔ بشری را به سعادتی خواهد رساند که در تاریخ بشری بی‌نظیر است. از طرف دیگر باید بدانیم که مقصد کمونیزم پرشورترین مقصد تاریخ بشر است زیرا کمونیزم باید بر دشمنی بسیار نیرومند یعنی طبقات استثمارگر، تمام نفوذها، سنن و عادات و رسوم آنها و غیره در میان مردم غلبه کند.

حزب کمونسیت با اتکاء به پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم استثمارشده و مظلوم و به کار بردن استراتژی و تاکتیک مارکسیزم – لنینیزم در رهبری مبارزهٔ انقلابی توده‌های وسیع و پیش‌رانده جامعه بسوی هدف بزرگ کمونیزم – مطمئن است که پیروزی نهایی از آن او خواهد بود. زیرا جریان تاریخی تکامل اجتماعی بشریت بسوی جامعهٔ کمونیستی به پیش می‌رود، زیرا در صفوف پرولتاریای جهانی و توده‌های مردم استثمارشده و مظلوم، عظیم‌ترین قوای انقلابی مضمر است که اگر مجهز، متحد و متشکل شود، می‌تواند تمام قوای ارتجاعی طبقات استثمارگر و سرمایه‌داری فسادیابنده را در سرتاسر جهان مغلوب کند؛ زیرا حزب کمونیست و پرولتاریا نیروهایی هستند که اوج می‌گیرند و رشد می‌کنند. «فقط آنچیز که اوج می‌گیرد و رشد می‌کند شکست‌ناپذیر است»[۹]

۹ تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دورهٔ مختصر

این متن را می‌توان از روی تمام تاریخ حزب کمونیست چین و از روی تمام تاریخ نهضت‌های بین‌المللی کمونیستی و طبقهٔ کارگر کاملاً به اثبات رسانید.

تا آنجا که وضع حاضر نشان می‌دهد، کمونیزم فعلاً در یک ششم سطح کرهٔ ارض (اتحاد شوروی) پیروزی بزرگی بدست آورده است. نهضت‌های کمونیستی در تمام کشورهای جهان در راه عظمت و رشد سریع گام برمی‌دارند. احزاب مبارز کمونیست، که با سلاح تیوری مارکسیزم – لنینیزم مجهز اند، هم اکنون در تمام کشورها مستقر شده اند و قدرت پرولتاریای جهانی و توده‌های استثمارشده و مظلوم در مبارزات بی‌امان، به سرعت مجهز و متحد می‌شوند. بنابرین، مقصد کمونیزم در سراسر جهان به قدرت نیرومند و شکست‌ناپذیری تبدیل شده است. کوچکترین شک نیست که این قدرت به رشد و پیشرفت ادامه خواهد داد و فتح نهایی تام و تمام نصیب او خواهد بود. با وجود این، قدرت قوای ارتجاعی بین‌المللی و طبقات استثمارگر هنوز از قدرت ما بیشتر است و در حال حاضر هنوز در بسیاری از زمینه ها، تفوق دارد. در نتیجه، باید قبل از اینکه آنها را مغلوب کنیم، از راه یک مبارزهٔ طولانی، سخت پیچ در پیچ و پرشور بگذریم.

چون طبقات استثمارگر هزاران سال بر بشریت فرمانروایی کرده اند، نه تنها، با قبضه کردن همه چیز، در همه زمینه‌ها بی‌نهایت نیرومند شده اند، بلکه نفوذ بسیار نامطلوبی هم روی توده‌های طبقات استثمارشده و مردم جامعه باقی گذاشته اند. این نفوذها، موجب انواع عقب‌ماندگی، جهل، خودخواهی، فریب متقابل، دشمنی متقابل، کشتار متقابل و قس‌علیهذا در جامعهٔ انسانی است. این نمود، در جامعهٔ طبقاتی، مخصوصاً در جامعه‌ای که دارایی اقتصاد کالایی است و در جامعهٔ سرمایه‌داری، الزاماً ظهور می‌کند. اینها نمودهای اجتناب‌ناپذیری است

که طبقات اســـتثمارگر، بخاطر فرمانروایی طبقات شـــان به وجود آورده اند، زیرا بدون عقب‌ماندگی، جهل، تفرق و عدم اتحاد توده‌های طبقات اســـتثمارشـــده و مردم مسـتعمرات، حفظ وضع طبقات استثمارگر، بعنوان استثمار غیرممکن است. بدینجهت، برای تحصـــیل پیروزی، نه تنها باید مبارزهٔ تندی را بر ضـــد طبقات اسـتثمارگر ادامه دهیم، بلکه باید بر ضـد نفوذهای طولانی طبقات استثمارگر در میـان توده‌ها، بر ضـــد ایدئولوژی و نمودهای عقب‌افتاده در میان توده‌ها، مبارزهٔ کنیم، تا بتوانیم سـطح آگاهی آنها را بالا بریم و برای درهم شـکسـتن طبقات اسـتثمارگر متحدشان کنیم. اشکالی که در مبارزه بخاطر مقصد کمونیزم با آن رو برو‌ییم، همین است.

رفقـا! اگر آنطور کـه بعضـــی‌هـا خیال می‌کنند توده‌ها آگاه مجرد از نفوذ طبقات اسـتثمارگر و مظاهر عقب‌ماندگی بودند، آنوقت دیگر انقلاب چه اشـکالی داشت؟ نفوذ طبقات اســـتثمارگر نه‌تنها مدتها قبل از انقلاب وجود داشـــته اســـت، بلکه مدت‌های بسیار درازی بعد از پیروزی انقلاب و بعد از طرد استثمارگران از مواضع قدرت سـیاسـی بوسـیلهٔ طبقات اسـتثمارشده، باقی خواهد ماند. فکر کنیم: برای آزادکردن و تغییر تمام بشـریت، شـکست نهایی طبقات استثمارگر و نفوذشان در میـان مردم، رفرم ده‌ها میلیون تولیدکنندگان کوچک، محو نهایی طبقات و ارتقاء تدریجی بشـریتی که هزاران سـال، با انواع عادات قدیم، سـنن و نمودهای عقب مانده (در چنین جامعه‌ای بشـریت به طبقات و ملت‌هایی تقسـیم شده است که با یکـدیگر می‌جنگنـد و همـدیگر را می‌کشـــنـد و بـدین ترتیب نظریات، عادات، خودخواهی، فریب متقابل و دشـمنی متقابل را بوجود می‌آورند) دمساز بوده است، و ارتقاء آن به مقام یک بشریت هوشمند، کریم، کمونیست، صاحب یک فرهنگ

و تکنیک عالی، چه وظایف و مبارزات بغرنج و دشواری در پیش رو داریم.

لنین می‌گوید:

«معنی محو طبقات، تنها طرد ملاکین و سرمایه‌داران، همان کاری که ما بالنسبه با سهولت انجام داده‌ایم نیست، معنی آن همچنین محو تولیدکنندگان خرده‌پاست، اینها را نمی‌توان طرد کرد یا مضمحل ساخت. ما باید هماهنگ آنها زندگی کنیم؛ آنها می‌توانند (و باید) فقط با کار سازمانی بسیار طولانی، بطی و بااحتیاط تجدید شکل و تجدید آموزش یابند. آنها، از هر طرف پرولتاریا را با یک محیط خرده‌بورژوایی، محاصره می‌کنند و این محیط پرولتاریا را اشباع و فاسد می‌کند، و سبب می‌شود پرولتاریا دایماً به آغوش ضعف، عدم اتحاد، اندیویدوالیزم خرده‌بورژوایی و حالات متناوب جلال و افسردگی بیفتد. برای مقابله با این امر، برای اینکه نقش سازمانی پرولتاریا (این نقش اصلی آنست) صحیحاً، موفقیت‌آمیز، فاتحانه اجرا شود، دقیق‌ترین سانترالیزم و انضباط در داخل حزب سیاسی پرولتاریا لازم است. نیروی عادت، میلیون‌ها و ده‌ها میلیون مهیبت‌ترین قدرت‌هاست. معدوم کردن بورژوازی بزرگ متمرکز، هزار بار آسانتر از «معدوم» کردن میلیون‌ها میلیون مالکین کوچک است؛ با این حال، آنها، با فعالیت عادی، همه روزه، غیرمشهود، اغفال‌کننده و فاسدکنندهٔ خود، همان نتایجی را می‌گیرند که بورژوازی لازم دارد و هدف آن حفظ بورژوازی است...»

لنین ادامه می‌دهد:

«...بورژوازی که مقاومت اش بعد از سقوط ده برابر زیاد می‌شود (حتی در یک کشور)، و قدرتش نه تنها در قدرت سرمایه بین‌المللی، در قدرت و دوام ارتباطات بین‌المللی بورژوازی است، بلکه در قوه عادات، در قدرت تولید کوچک هم است. زیرا متأسفانه تولید کوچک هنوز خیلی در جهان شایع است و تولید کوچک، لاینقطع، روزانه، ساعت به ساعت، خودبخود و در یک مقیاس عظیم، سرمایه‌داری و بورژوازی تولید می‌کند. به تمام این دلایل، دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است، و غلبه بر بورژوازی بدون یک جنگ مرگ و زندگی طولانی، سخت و شدید، جنگی که مستلزم پشت‌کار، انضباط، ثبات قدم، ارادهٔ تفوق‌ناپذیر و وحدت ارادهٔ غیرممکن است.»

اینها را لنین دو سال بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در اتحاد شوروی نوشت. (این مشکل‌ترین مسأله هم فعلاً در اتحاد شوروی حل شده است). بدینجهت، پرولتاریا حتی بعد از پیروزی انقلاب هم، مشکل بسیار سختی دارد که باید حل کند، زیرا انقلاب ما با تمام انقلابات تاریخ فرق دارد. فی‌المثل، انقلاب بورژوازی معمولاً با تسخیر قدرت دولتی پایان می‌رساند؛ ولی در نظر پرولتاریا، آزاد شدن و پیروزی سیاسی، فقط شروع انقلاب است. پس از اینکه پیروزی سیاسی بدست آمد، هنوز وظایف عظیمی در پیش روست.

لنین باز می‌گوید:

«انقلاب بورژوازی فقط مواجه با یک وظیفه است- وظیفهٔ درهم شکستن، دور ریختن و انهدام تمام زنجیرهای جامعهٔ قدیم. هر انقلاب

بورژوازی که این وظیفه را با تمام رسـانـد، تمام کارهایی را که باید بکند کرده اسـت، زیرا انقلاب بورژوازی رشـد سـرمایه‌داری را تقویت می‌کند. انقلاب سـوسـیالیستی کاملاً غیر از این است. کشوری که، بر اثر تحول تاریخ، مجبور اسـت با انقلاب سـوسـیالیسـتی دسـت بزند هر قدر عقب‌مانده‌تر باشـد، عبور از مناسـبات سـرمایه‌داری قدیم به مناسـبات سـوسـیالیسـتی مشـکل‌تر اسـت. به همین مناسـبت، به وظیفه تخریب، وظیفه‌ای به شـکل جدید و بی‌سـابقه، وظیفهٔ سـازمان دادن اضـافه می‌شود.»[۱۰]

بدین جهت، پرولتاریا حتی بعد از فتح انقلاب هم وظایف مشـکلی به عهده دارد. ازینرو، مقصـد کمونیزم به قول ما مشـابه با «۱۰۰ سـال وظیفه بزرگ» اسـت و هرگز نمی‌تواند «با یک ضـربت انجام شـود.» پرولتاریای کشورهای مختلف قبل از اسـتقرار نهایی جامعه کمونیسـتی باید از مراحل مختلف رشـد عبور کنند و دشـمنـان مختلف را درهم بشـکننـد. فی‌المثـل، چین هنوز در مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک اسـت که دارای خصـلت بورژوازی است و دشمن آن امپریالیزم است که هجوم بر ضد چین را هدایت می‌کند، قوای فیودالی همدست امپریالیزم است. این دشـمنان باید، قبل از آنکه انقلاب دارای خصلت بورژوایی تمام شود، مغلوب شـوند. در مرحله کنونی، توده وسـیع تولیدکنندگان کوچک هنوز یکی از قوای محرکه بسـیار مهم انقلاب را تشـکیل می‌دهند. کشـور ما، قبل از آنکه بتواند سـرانجام از راه ترانزیسـیون تدریجی، به جامعهٔ کمونیسـتی وارد شـود، باید یک

۱۰ (ازروی متن چینی ترجمه شده است. مترجم)

دورهٔ طولانی تجدید ساختمان سوسیالیستی را بگذراند.

رفقا! استقرار کمونیزم اساسی‌ترین وظیفه ماست. بنابرین غلبه بر مشکلات متنوع مشروحه فوق، که در راه مقصد کمونیزم قرار گرفته است، طبعاً وظیفهٔ حتمی ما کمونیست هاست.

درست به همین علت است که مقصد کمونیزم مقصدی بزرگ و دشوار است. امروز هنوز افراد بسیاری هستند (مقصو ما آنهایی هستند که حس صداقت دارند و جویای حقیقتند) که دربارهٔ کمونیزم شک دارند یا از برابر مقصد کمونیزم عقب می‌نشینند، زیرا ایمان به امکان استقرار کمونیزم را از دست داده اند. آنها باور نمی‌کنند که بشریت بتواند رشد کند و به یک بشریت کمونیستی بسیار منزه مبدل شود، این مشکلات باور نمی‌کنند که لگدکوب گردد. یا منتظر این گونه مشکلات نبوده اند، بطوریکه وقتی با مشکلات روبرو می‌شوند، مایوس، سرخورده و حتی مردد می‌گردند.

ما کمونیست ها، شجاع‌ترین، مصمم‌ترین انقلابیون تاریخ بشریم. تمام اعضا حزب باید با وجد و رسوخ، خود را برای تقبل این وظیفه که از نظر عظمیت و دشواری در تاریخ بشری بی‌سابقه است، یعنی تحقق کمونیزم آماده کنند در همان حال که مشکلات راه مقصد کمونیزم را با وضوح می‌بینیم از دیدار آنها کوچک‌ترین تزلزلی بخود راه نمی‌دهیم، زیرا همچنین، صراحتاً می‌دانیم که این مشکلات در جریان سوق میلیون‌ها مردم به میدان انقلاب، لگدمال خواهند شد. ما با وضوح می‌دانیم که مقصد کمونیزم «۱۰۰ سال وظیفه بزرگ» است. ما باید رسالت بزرگی را که تکامل تاریخ به عهده ما گذاشته است، به انجام رسانیم.

توده‌های کثیر، پشـتیبان ما اند. ما باید قسمت بزرگی از وظیفه مقصد کمونیزم را در دورهٔ خود انجام دهیم و اتمام نهایی این وظیفه را برای آیندگان بگذاریم.

رفقـا! بینش و دلیری مـا کمونیســـت‌ها، با بینش و دلیری هیچ یک از قهرمانان گذشـته تاریخ بشری، قابل قیاس نیست. به این مناسبت، کاملاً محقیم که بخود ببالیم.

بخـاطر دارم یـک بیوگرافی‌نویس بـاســـواد بورژوا، از اهـالی اروپای غربی که به اتحادشـــوروی رفته بود، از رفیق اســتالین پرســید نظر او، دربارهٔ مقایســه لنین با پطرکبیر روســیه چیست. رفیق استالین به این بیوگرافی‌نویس، جواب داد: لنین را می‌توان بـه آب اقیـانوس زخاری تشـــبیه کرد، در حالی که پطر کبیر، فقط یک قطره اقیانوس است.

رفقا! چنین اســت مقایسه مقام تاریخی رهبر مقصد کمونیستی پرولتاریا و پیشوای مقصـــد طبقه فیودال بورژوا. از این مقایســـه می‌توانیم بفهمیم، رهبری که برای پیروزمندی کمونیزم و به خاطر آزادی بشـــریت می‌جنگد، بســـیار بزرگ اســـت، درحالی که، پیشـــوایی که بخاطر مشـــتی اســـتثمارگر و طفیلی می‌جنگد بســـیار کوچک است.

اعضـــای حزب کمونیســـت دارای بزرگ‌ترین ایدال‌ها، بزرگ‌ترین هدف مبارزه و عملی‌ترین روح «تفحص حقیقت از میان واقعات مشـــخص» اند و همچنین به کار عملی می‌پردازند. اینهاست خصال ما کمونیست‌ها.

رفقا! اگر شما فقط آرزوهای بزرگ و سترگ داشته باشید، ولی فاقد روح «تفحص

حقیقت از میان واقعیات مشـخص» باشـید، صمیمانه به کار عملی نپردازید، یک عضو خوب حزب کمونیست نیستید. فقط فردی خیال‌پرست، خام‌طبع، و ملانقطی هســـتیـد. اگر بـالعکس فقط کار عملی بکنید و فاقد آرزوهای بزرگ و ســـترگ کمونیزم باشــید، یک کمونیســـت خوب نیســـتید، بلکه کارمندی مبتذل اید. یک عضو خوب حزب کمونیست، کسی است که آرزوهای بزرگ و سترگ کمونیزم را با کار عملی و روح تفحص حقیقت از میان واقعیات مشخص پیوند دهد.

آرزوی کمونیزم زیباســت، در حالی که جهان موجود ســرمایه‌داری زشــت اســت. دقیقا نه به خاطر زشــتی آن اســت که اکثریت قاطع مردم می‌خواهند آن را تغییر دهنـد و جز تغییر آن راهی نـدارنـد. در تغییر جهان، نمی‌توانیم خود را از واقعیت منتزع کنیم، یـا واقعیت را ندیده بگیریم، نه، نمی‌توانیم از چنگ واقعیت بگریزیم یا به واقعیت زشــت تســلیم شویم. باید خود را با واقعیت منطبق کنیم، واقعیت را بفهمیم، جویای زندگی و رشد واقعی باشیم، با واقعیت زشت بجنگیم و واقعیت را تغییر دهیم، تـا بـه آرزوهـای خود تحقیق بخشـــیم. بنـابرین، ما اعضـــاء حزب کمونیســت، باید وظیفه بزرگ کمونیستی خود را تغییر جهان، با همان مردمی که ما در تماس نزدیک اند و از همان کاری که می‌توانیم فوراً به عهده بگیریم، آغاز کنیم. در اینجـا من بـایـد پـاره‌ای خطاهایی را که بعضـــی از رفقای جوان مکرر مرتکب می‌شوند – تمایل آنها به گریز از واقعیت یا نادیده گرفتن واقعیت – مورد انتقـاد قرار دهم. خیلی خوب اســـت که آنها آرزوهای ســـترگ دارند، ولی غالباً شکایت می‌کنند اینجا خوب نیست و آنجا هم بهتر نیست؛ این کار خوب نیست و آن کار هم بهتر نیســت. همیشــه در جســتجوی یک جا و یک کار خیالی اند، تا بتواننــد نرم‌نرمک «جهان را تغییر دهند». در هر حال، چنین جاها و چنین کارها،

جز در اندیشهٔ آرزومند آنها، موجود نیست.

اینست استنباط من از مقصد کمونیزم، که کار سراسر امر ماست. این همچنین مهم‌ترین قسمت حیات‌بینی و جهان‌بینی ما را تشکیل می‌دهد. فعالیت‌های ما در سراسر عمرمان وقف همین است ولاغیر.

***

تبعیت بی‌چون و چرای منافع شخصی یک عضو حزب از منافع حزب:

یک کمونیست به غیر از استقرار واضح حیات‌بینی کمونیستی و جهان‌بینی کمونیستی، باید مناسبات صحیح و واضح، میان منافع شخصی خود و منافع حزب برقرار کند. اصل مارکسیستی اینست که منافع شخصی باید تابع منافع حزب، منافع جزئی تابع منافع کلی، منافع موقت تابع منافع طویل‌المدت، و منافع یک ملت تابع منافع دنیا بطور کلی باشد.

حزب کمونیست، حزب سیاسی و نمایندهٔ پرولتاریاست. حزب بغیر از منفعت آزادی پرولتاریا هیچگونه منفعت و مقصد خصوصی ندارد. بهرحال، آزادی نهایی پرولتاریا مستلزم آزادی بشریت بطورکلی است، زیرا پرولتاریا، اگر نتواند تمام مردم زحمتکش و تمام ملت‌ها و به عبارت دیگر بشریت را بطور کلی آزاد کند، نمی‌تواند خود را آزاد کند. بدینجهت، پرولتاریا باید وفادار نه تمام مردم زحمتکش، تمام ملل مظلوم و مردمی را که برای آزادی خود و بالا بردن سطح زندگی و سطح فرهنگ و سیاست خود مبارزهٔ می‌کنند، حمایت و رهبری کند. بنابرین،

منافع آزاد شـدن پرولتاریا مشابه منافع آزادی تمام بشریت و تمام ملل مظلوم و با آن غیر قابل انفکاک است. بنابرین، منافع حزب کمونیست همان منافع آزاد شدن پرولتـاریـا و بشـــریـت بطور کلیســـت. همچنین همان منافع کمونیزم و تکامل اجتماعی اســت. بنابرین، تبعیت منافع شـخصی اعضاء حزب از منافع حزب، یعنی تبعیـت از منـافع آزادی طبقـاتی و ملی و تبعیـت از منـافع کمونیزم و تکـامـل اجتماعی.

اینکه یک عضـو حزب کمونیسـت بتواند مطلقاً و بی‌قید و شـرط منافع شـخصی خود را در همه حال، تابع منافع حزب کند، ملاکی اســـت که با آن وفاداری او به حزب، به انقلاب و به مقصـد کمونیزم، سـنجیده می‌شـود. چون کمونیزم بوسیلۀ پرولتاریا و حزب کمونیسـت تحقق می‌یابد، اگر منافع پرولتاریا و حزب کمونیست لطمه ببیند، هرگز کمونیزم تحقق نخواهد یافت.

همیشــه و در تمام مسـایل، یک عضـو حزب کمونیست باید منافع حزب را بطور کلی در نظر آورد و منافع حزب را فوق مسـایل و منافع شـخصـی خود قرار دهد. عالی‌ترین پرنسـیب اعضـاء حزب اینست که منافع حزب را عالی‌ترین منافع خود بدانند. تمام اعضـــاء حزب باید این اســـتنباط را در ایدئولوژی خود، با اســـتحکام بوجود آورند. این همان چیزی است که آن غالباً بعنوان «روحیۀ حزبی» «استنباط حزبی» یا، «اسـتنباط سازمانی» صحبت کرده‌ایم. یک عضو حزب کمونیست باید همیشه حزب و منافع حزب را — نه ملاحظاتی را که دارای خصلت شخصی است — در رأس افکار خود قرار دهد. باید مطمئن شـــود که منافع شـــخص او با منافع حزب موافق یا حتی با آن مخلوط اسـت. بدین ترتیب وقتی که منافع شخصی او با منافع حزب تعارض پیدا کند، قادر خواهد بود به منافع حزب تسـلیم شـــود و

منـافع شـــخصـــی را بدون کوچکترین تردید و تأمل فدا نماید. فدا کردن منافع شخصی و حتی زندگی در راه مقصد حزب، آزادی طبقاتی و ملی و آزادی بشریت بدون کوچکترین تردید و حتی خودســـتایی، عالیترین جلوه اخلاق کمونیســـتی اســت. این عالی‌ترین جلوهٔ پرنسـیب یک عضـو حزب اسـت. این جلوه صـفای ایدئولوژی پرولتاری یک عضو حزب است.

اعضـاء حزب ما نباید هدف‌های شـخصـی و مستقل از منافع حزب داشته باشند. هدف‌های شـخصی اعضاء حزب ما فقط می‌تواند جزئی از هدف‌های حزبی باشد. فی‌المثل، اعضـای حزب ما می‌خواهند تیوری مارکسـیستی – لنینیستی بیاموزند، قدرت شان را بالا برند، مبارزهٔ انقلابی پیروزمندانهٔ توده‌های وسیع را رهبری کنند و انواع مختلف سازمان‌های انقلابی را بوجود آورند و قس‌علیهذا.

اگر اجرای این کارها هدف شـخصـی آن‌هاسـت، تا وقتی که به نفع حزب باشد، جزئی از هـدف‌هـای حزب اســـت و حزب محققاً بوجود عده زیادی از این قبیل اعضـاء و کادرهای حزبی احتیاج دارند. ولی به غیر از این، اعضــای حزب ما نباید هدف‌های مستقل شخصی، مثل کسب مقام شخصی، قهرمانی فردی و نظایر آن داشــته باشند. اگر چنین هدف‌هایی داشته باشند، ممکن است آنقدر از مافع حزب دور شوند که به اپورتونیست‌های حزبی مبدل گردند.

اگر یک عضــو حزب فقط منافع و هدف‌های حزب کمونیزم را در ایدئولوژی خود وارد کند، اگر هیچگونه هدف و ملاحظهٔ شخصی و مستقل از منافع حزب نداشته باشد و اگر واقعاً بی‌غرض و فروتن باشد، آنوقت قادر به کارهای زیرین است:

۱– می‌تواند دارای اخلاق بسیار خوب کمونیستی باشد. چون یک نقطه‌نظر دقیق

دارد، هم می‌تواند «مردم را دوست بدارد و هم از آنها نفرت داشته باشد» می‌تواند به تمام رفقایش، انقلابیون و مردم کارگر وفادار باشد و آنها را از صمیم قلب دوست بدارد، می‌تواند بی چون و چرا به آنها کمک کند، با آنه ها به مساوات رفتار کند و هرگز به آنها به مناسبت منافع شخصی خویش، آزار نرساند. می‌تواند در مناسبات با آنها دارای روحیهٔ «وفاداری و بخشندگی» باشد و «خود را در مقام دیگران بگذارد» می‌تواند مشکلات دیگران را از نظرگاه آنها مورد توجه قرار دهد و نسبت به آنها ملاحظه‌کار باشد.

«آن بد بخود نمی‌پسندد، بر دیگران هم نمی‌پسندد» می‌تواند در برابر خبیث‌ترین دشمنان بشریت، مصممانه‌ترین روش را پیش گیرد و مبارزهٔ بی‌امانی را با دشمن، بمنظور دفاع از منافع حزب، طبقه آزادی و بشریت دنبال کند. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «خیلی پیش از آنکه سایر مردم جهان غصه بخورند، غصه می‌خورد، فقط بعد از اینکه سایر مردم جهان شادی کردند، شادی می‌کند» هم در حزب و هم در میان مردم نخستین کسی است که تحمل مشقت می‌کند و آخرین کسی است که متمتع می‌گردد. هیچ وقت به این فکر نیست که وضعش از دیگران بهتر یا بدتر است، بلکه به این فکر است که آیا از دیگران کار انقلابی بیشتری انجام داده و از دیگران سخت‌تر جنگیده است، یا نه؟ در مواقع خطر، شجاعانه و تزلزل‌ناپذیر می‌ایستد و در برابر مشکلات احساس بزرگ‌ترین مسئولیت می‌کند. بنابرین، می‌تواند در برابر فساد ناشی از غنا و افتخار بزرگ‌ترین درجه وقار و شهامت اخلاقی را نشان دهد. می‌تواند در قبال فقر و پایین مقام مقاومت کند و تردید نشان ندهد.

۲- همچنین قادر است که دارای بزرگ‌ترین درجه شجاعت باشد. چون از قید

هرگونه خودخواهی آزاد اســت، و هرگز «کاری برخلاف وجدان» نکرده اســت، می‌تواند اشـتباهات و نقایص خود را نشـان دهد و به همان ترتیب که خورشید و ماه پس از یک کسـوف یا خسـوف جزئی چهره تابان خود را نشـان می‌دهند، جسـورانه اشـتباهات و نقایص خود را اصلاح کند. او «شجاع است، زیرا مقصد او یک مقصـد عادلانه است» که او هرگز از حقیقت نمی‌ترسد. او درفش حقیقت را شـجاعانه سـربلند نگهمیدارد، حقایق را برای دیگران توضـیح می‌دهد. بخاطر حقیقت می‌جنگند. حتی اگر عملش موقتاً به ضـررش باشـد حتی اگر بخاطر ابراز حقیقـت مورد حملات گوناگون قرار گیرد، حتی اگر مقاومت و منع اکثریت عظیم مردم او را مجبور بـه انفراد موقـت (انفراد افتخـارآمیز) نماید و حتی اگر درین راه جانش به خطر افتد، باز هم می‌تواند جلوی جزر و مد را بگیرد، حقیقت را سرافراز نگاه دارد و هرگز تن به تسـلیم در برابر جزر و مد ندهد. تا آنجا که در ید قدرت اوست، از هیچ چیز نمی‌ترسد.

۳- می‌تواند به بهترین وجه تیوری و متد مارکسـیزم – لنینیزم را تحصـیل کند، مسـایل را ملاحظه و طبیعت واقعی اوضـاع را، با فراسـت و لیاقت مشاهده نماید. چون او، دارای نقطه‌نظر طبقاتی اسـتوار و صـریح است، از اضطرابات و آرزوهای شـخصـی که ملاحظاتش را درباره اشـیا، و فهم حقیقت، آلوده و آشـفته می‌کند، عاری اســت. او دارای تلقی عینی اســت. تمام تیوری‌ها، حقایق و جعلیات را در جریان پراتیک انقلابی می‌سنجد و بله قربان‌گو نیست.

۴- همچنین می‌تواند صـادق‌ترین، بی‌فریب و ریاترین و شـادترین افراد باشـد. چون آرزوهـای خودخواهـانـه نـدارد و چون هیچ چیز را از حزب مخفی نمی‌کند،

بنابر ضـرب‌المثل چینی «هیچ چیز ندارد که از گفتنش بدیگران بترسد»[۱۱] غیر از منافع حزب و انقلاب، نفع و ضـرر شـخصـی یا چیز دیگری ندارد که برای آن پریشـان‌خاطر شـود. «می‌تواند خودش، ناظر اعمال خودش باشـد». وقتی که کار مسـتقلی دارد و کسـی مواظبش نیسـت و فرصـت مناسـبی اسـت که انواع غلط‌کاری‌ها را بکند، دقت می‌کند که غلط‌کاری نکند. کار او در سال‌های بعد هم که بررسی شود، موافق منافع، حزب به نظر می‌رسد. او از انتقاد دیگران نمی‌ترسد و می‌تواند با شجاعت و صمیمیت، دیگران را مورد انتقاد قرار دهد. به همین دلیل است که می‌تواند، صادق، بی‌فریب و ریا و شاد باشد.

۵- می‌توانـد دارای عـالیترین درجهٔ عزت‌نفس و مناعت باشـــد. می‌تواند بخاطر منافع حزب و انقلاب، ملایم‌ترین، صـبورترین و سـازگارترین افراد باشـد و حتی می‌توانـد در صـــورت لزوم انواع تحقیر و بی‌عـدالتی را بدون احســاس ملال و لجبازی، تحمل کند. چون مقصـد و منظور شـخصی ندارد. نه احتیاجی دارد تملق بگوید، و نه می‌خواهد تملق بشـنود. متوقع‌الطاف شـخصـی دیگری نیست، بدین جهت احتیاج ندارد که برای اســتمداد از دیگران خود را خفیف کند. بخاطر منافع حزب و انقلاب مواظب خودش اسـت، جان و سلامت خود را حفظ می‌کند، سطح معلومات تیوریک خود را بالا می‌برد، ولی اگر لازم باشـد بخاطر بعضـی مقاصـد مهم حزب و انقلاب تحمل دشــنام کند، بارهای ســنگین بدوش کشــد، و کاری بکند که موافق میل‌اش نیست، مشکل‌ترین و مهم‌ترین کار را بدون کوچک‌ترین تردید انجام می‌دهد و میدان را خالی نمی‌گذارد.

---

۱۱ ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: «هیچ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه ندارد.» (مترجم)

یک عضـو حزب کمونیسـت باید واجد بزرگترین و گرانمایه‌ترین فضـایل بشـری باشـد. همچنین باید دارای نقطه‌نظر دقیق و صریح حزب و پرولتاریا (یعنی روحیهٔ حزبی و کاراکتر طبقاتی) باشـد. اصـول اخلاقی ما بسـیار دقیق اسـت زیرا اصول اخلاقی کمونیزم و پرولتاریاسـت. اصـول اخلاقی ما مبتنی براسـاس عقب‌ماندهٔ حفظ منافع فردی یا عدهٔ معدودی اسـتثمارگر نیسـت، بالعکس، اصول اخلاقی ما مبتنی بر اسـاس پیشـرو منافع پرولتاریا، آزادی نهایی بشریت بطور کلی و نجات جهان از ویرانی و بنای یک دنیای شـاد و زیبای کمونیسـتی اسـت. برای یک کمونیست، ناشایست‌ترین و نارواترین کار آنست که بنفع خود یا گروه معدودی از مردم، فـداکـاری کند. ولی اگر قرار باشـد که در راه حزب، در راه طبقه و نجات ملی، یعنی در راه آزادی بشریت، در راه تکامل اجتماعی و در راه منافع بزرگ‌ترین اکثریت بشـریت که شـامل میلیون‌ها میلیون مردم اسـت فداکاری شـود، عدهٔ بیشـماری از اعضـاء حزب کمونیست بی‌دغدغه خاطر مرگ را استقبال می‌کنند و بدون کوچکترین تردید به هرگونه فداکاری تن می‌دهند. اکثریت عظیم اعضـاء حزب کمونیسـت در صـورت لزوم «ایثار جان در راه مقصـد گرانمایه» یا «مرگ بخاطر راسـتی و درسـتی» را چون امری مسـلم و مسـجل می‌پذیرند. نه از این جهت که دچار خواب و خیالند یا دل شـان برای افتخار و شـهرت لک زده است، بلکه به جهت استنباط علمی از تکامل اجتماعی و آگاهی است. از این روست که اصـول اخلاقی ما، بزرگترین و علمی‌ترین اصول اخلاقی است. به غیر از این، ما معتقد نیسـتیم که اصـول اخلاقی کلی به اصـطلاح بزرگتر و «مافوق طبقاتی» علمی‌تری در یک جامعهٔ طبقاتی وجود داشـته باشـد. چنین اصـول «اخلاقی» حرف چرت و پرت و مزورانه‌ایسـت. این به اصـطلاح اصـول اخلاقی در حقیقت مبتنی بر حفظ منافع یک عدهٔ قلیل از اسـتثمارگران اسـت. اینگونه اسـتنباط از

«اصول اخلاقی» همیشه دارای خصلت ایدالیستی بوده است. فقط کمونیست‌ها هستند که اصول اخلاقی را بر اساس ماتریالیزم تاریخی مبتنی می کنند، بازهم ما کمونیست ها هستیم که آشکارا اصول اخلاقی را بر اساس منافع مادی مبارزهٔ بخاطر رهایی پرولتاریا و بشریت بنا می کنیم.

حزب کمونیست نه تنها نمایندهٔ منافع فرد – فرد اعضاء حزب است، بلکه نمایندهٔ منافع طویل‌المدت تمام کارگران و نمایندهٔ رهایی بشریت است. منافع حزب نه تنها تبلور منافع فرد فرد اعضای حزب است، بلکه تبلور منافع تمام کارگران و رهایی بشریت است. به غیر از منافع پرولتاریا و رهایی بشریت، حزب کمونیست منافع و مقاصدی دیگری ندارد. بنابرین، حزب کمونیست را نباید یک دستهٔ محدود و کوچک مثل یک صنف فرض کرد که فقط پی منافع شخصی اعضاء خویش است. هرکس که چنین نظریه‌ای داشته باشد، کمونیست نیست.

البته، یک عضو حزب دارای منافع شخصی و رشد شخصی است. بعضی اوقات ممکن است منافع شخصی عضو حزب با منافع حزب تصادم کند یا با آن متناقض شود. اگر چنین حادثه‌ای پیش آید، عضو حزب باید بی چون و چرا منفعت شخصی را فدای منفعت حزب کند، نباید منفعت حزب را برای جلب منفعت شخصی لگدمال نماید، این کار با هیچ عذر و بهانه و مقدمه‌ای جایز نیست. چون منافع و رشد شخصی اعضاء حزب با منافع و رشد حزب مخلوط است، کامیابی و پیروزی حزب و طبقه، همان کامیابی و پیروزی اعضاء حزب است. بنابرین، یک عضو حزب، فقط در جریان مبارزهٔ برای رشد، کامیابی و پیروزی حزب می‌تواند امید رشد داشته باشد. یک عضو حزب نمی‌تواند به منظور تلاش برای رشد شخصی خویش، از رشد حزب کناره بگیرد. خلاصه، فقط در

جریان مبارزه برای رشد، کامیابی و پیروزی حزب، عضو حزب رشد می کند، بدون آن، رشد او اصلاً غیرممکن است. بنابرین، منافع شخصی یک عضو حزب، می‌تواند و باید کاملاً مشابه منافع و رشد حزب باشد.

یک عضو حزب ما، یک آدم معمولی نیست. او جنگاور، پیشاهنگ و آگاه پرولتاریاست. او نباید فقط نمایندهٔ منافع خویش باشد. او باید ثابت کند که نمایندهٔ زنده و آگاه منافع و ایدئولوژی پرولتاریاست. چون یکی از نمایندگان پرولتاریاست، منافع شخصی او نباید نقطهٔ مقابل منافع حزب و پرولتاریا قرارگیرد — اما کادر و رهبران حزب، بسیار لازم است که به نمایندگان زنده منافع کلی پرولتاریا بدل شوند و کاملاً منافع و مقاصد شخصی خود را با منافع و مقاصد کلی حزب و پرولتاریا ممزوج کنند. در اوضاع و احوال کنونی چین، تنها پرولتاریا می‌تواند بهترین نمایندهٔ منافع آزادی ملی باشد. به همین جهت، اعضاء حزب ما، ثابت کرده اند که بهترین نمایندگان منافع ملت بطور کلی هستند.

این یک جنبه مسالهایست که باید اعضاء حزب ما با آن توجه کنند ولی یک جنبهٔ دیگر هم وجود دارد:

اگرچه منافع کلی حزب، شامل منافع شخصی اعضاء حزب هم هست، با اینحال منافع کلی حزب نمی‌تواند شامل تمام منافع شخصی اعضاء حزب باشد. شخصیت یک عضو حزب را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. در هر حال بازهم یک عضو حزب بعضی مشکلات شخصی دارد که باید حل کند. علاوه بر آن، احتیاج دارد که بنابر شخصیت‌اش و استعداد مخصوص‌اش، رشد کند. از این جهت، حزب به اعضاء خود اجازه می‌دهد که زندگی خصوصی و خانوادگی خود را

بسازند و شخصیت و استعداد مخصوص خود را تا آنجا که ناقض منافع حزب نباشد تکامل بخشند. گذشته از آن، حزب، در تمام اوضاع و احوال ممکن، با اعضاء خود کمک می‌کند که شخصیت و استعداد خود را، به نفع حزب رشد دهند، با آنها کار مناسب می‌دهند، لوازم کار در اختیارشان می‌گذارد، و حتی تشویقات لازم را دربارهٔ آنها معمول می‌دارد. همچنین، در تمام شرایط ممکن، حزب مواظب منافع شخصی لازم اعضاء حزب است و این منافع را حفظ می‌کند، فی‌المثل برای اعضاء خود امکاناتی فراهم می‌کند که تحصیل و مطالعه کنند، با آنها کمک می‌کند که مشکلات خصوصی و بهداشتی خود را حل کنند – در صورت لزوم، برای نگاهداری رفقا، بعضی کارهای حزبی به آنها محول می‌کند، و قس‌علیهذا. بهرحال، مقصود از این تصمیمات چیزی جز حفظ منافع حزب بطور کلی نیست، زیرا اگر حزب نتواند حداقل وسایل زیست، کار و آموزش را برای اعضاء خود تأمین کند تا بتوانند با شور و شوق و بدون دغدغهٔ خاطر کار کنند، وظایف حزب اجرا نمی‌شود. رهبران مسئول هنگامی که با مشکلات اعضاء حزب مواجه می‌شوند، باید به این نکته توجه کنند. این جنبهٔ دیگر مسأله است.

خلاصه کلام آنکه، یک عضو حزب باید بی هیچ شیله پیله‌ای از منافع حزب تبعیت کند. باید بلندنظر و نوع دوست باشد، نباید هیچگونه مقاصد و ملاحظات شخصی داشته باشد. در هیچ جا نباید فقط به فکر خودش باشد. نباید از حزب تقاضاهای شخصی زیاد بکند، سرزنش بکند که چرا به او ترفیع مقام نداده و تشویقش نکرده اند.

علاوه بر آن، یک عضو حزب باید، در هر وضع و حال با آخرین حد توانایی‌اش بیاموزد و خود را اصلاح کند. باید شجاعانه و بی‌امان سطح آگاهی و معلومات

مارکسیستی – لنینیستی خود را بالا برد تا کمک‌ها و مساعدت‌های بیشتری به حزب و انقلاب بکند. حزب و رهبران حزبی موقعی‌که با مشکلات اعضاء حزب روبرو می‌شوند، باید به وضع کار، زندگی و آموزش آنها توجه کنند، تا اعضاء حزب امکان یابند بهتر به حزب خدمت کنند، تا رشد یابند و آگاهی شان را در راه مقصد انقلابی پرولتاریا به بالاترین درجه برسانند. مخصوصاً به رفقایی که واقعاً بلندنظر و خیرخواه عموم اند، باید توجه زیاد مبذول شود. فقط از این راه، یعنی از راه بذل توجه به هر دو جنبه و تلفیق آنها، حزب می‌تواند منتفع شود.

***

نمونه‌های انواع مختلف ایدئولوژی‌های غلط در حزب:

رفقا! اگر حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیستی، استنباط از مقصد کمونیزم، و استقرار مناسبات صحیح میان منافع حزب و منافع اعضا حزب را ملاک تقویم اعضا و کادرهای حزب مان قرار دهیم، می‌بینیم که از یک طرف، بسیاری از اعضا و کادرهای با این ملاک تطبیق می‌کنند، می‌توانند سرمشق سایر اعضا حزب قرار گیرند و از طرف بعضی اعضا حزب و کادرها هنوز با این ملاک تطبیق نمی‌کنند، و هنوز کم و بیش دارای انواع ایدئولوژی های ناصحیح هستند. در اینجا باید صریحاً و بطور کلی متذکر آنها بشوم، تا رفقای ما بتوانند در همان حال که مشغول پرورش خود هستند، آنها هم مورد توجه قرار دهند.

ایدئولوژی‌های اساساً نادرست در میان رفقای حزبی چه ایدئولوژی‌هایی است؟ آنها را می‌توان به زحمت، بشرح ذیل برشمرد:

اولاً، آنهایی که وارد حزب ما شده‌اند نه‌تنها منسوب به قشرهای مختلف اجتماع اند، بلکه مقاصد و انگیزه‌های مختلف همراه دارند. با اینکه غالب اعضاء، برای آن به حزب آمده اند که به خاطر تحقق کمونیزم، بخاطر مقصد عظیم رهایی پرولتاریا و بشریت بجنگد، با اینحال هنوز اعضاء دیگری هم هستند که به دلایل و برای مقاصد دیگر وارد حزب شده اند. فی‌المثل، بعضی رفقای دهقان، فکر می‌کردند کمونیزم، همان «سرکوبی مستبدین محلی و تقسیم اراضی» است که ما سابقاً عملی کرده‌ایم، وقتی که اینها به حزب پیوستند نمی‌دانستند که کمونیزم واقعی، پرمعناتر از آنست. در حال حاضر، شماره افرادی که به طور عمده بخاطر مبارزهٔ ضدژاپنی کمونیست‌ها و به خاطر جبهه متحد ملی ضدژاپنی به حزب پیوسته‌اند، معدود است. بعضی افراد دیگر لاعلاج به حزب پیوسته اند زیرا در جامعهٔ راه گریزی نیافته اند، نه تجارتی داشته اند، نه کاری و نه مدرسه که در آن درس بخوانند، می‌خواسته اند از خانواده‌های خود بگریزند یا به ازدواج اجباری تن ندهند و قس‌علیهذا. بعضی‌ها به مناسبت حیثیت حزب، وارد حزب شده اند، یا تشخیص داده اند – ولو فقط به زور مبهم – که حزب کمونیست می‌تواند چین را نجات دهد. و بالاخره حتی افرادی بودند که حساب می‌کردند کمونیست‌ها مالیات‌ها را پایین خواهند آورد یا قوم و خویش‌ها و دوستان شان آنها را وارد حزب کرده اند و غیره. بسیار طبیعی است اینگونه رفقا فاقد حیات‌بینی و جهان‌بینی روشن و قطعی کمونیستی هستند، نمی‌توانند عظمت و مشکلات مقصد کمونیزم را درک کنند، نمی‌توانند در مقر استوار پرولتاری استقرار یابند. بنابرین، بازهم بسیار طبیعی است که در پاره‌ای فاقد تحول و پاره‌ای نقاط تحول و پاره‌ای شرایط، بعضی از آنها نوسان می‌کنند و تغییر حال نشان می‌دهند. اینها انواع ایدئولوژی‌ها و شبه ایدئولوژی‌ها را با خود به حزب آورده اند. در نتیجه،

آموزش آنها، آبدیده‌شـــدن و پرورش آنها یک امر بی‌نهایت مهم اســـت. در غیر اینصورت، واضح است که نمی‌توانند به جنگاوران پیشاهنگ پرولتاریا بدل شوند.

با وجود این، این مسأله، بهیچوجه یک مساله خطرناک نیست. آری بعضی مردم، حزب کمونیســت را تکیه‌گاه خود قرار داده‌اند، به حزب آمده‌اند تا مفری بجویند و سیاست‌های حزب را حمایت کنند ولی با همهٔ این حرف‌ها نمی‌توانیم بگوییم کار غلطی کرده اند. آنها در جســتجوی حزب، اشتباه نکرده اند. ما این افراد را به غیر از عناصر اپورتونیست، جاسوسان، دشمنان و خاینان – استقبال می‌کنیم. آنها باید برنامه و اساسنامه حزب را بپذیرند و مراعات کنند، مطالعه فهم بیشتر کمونیزم و برنامه و اســاســـنامه حزب را می‌توانند پس از ورود به حزب انجام دهند، علاوه برین، براساس مطالعات شان می‌توانند در جریان مبارزهٔ بیشتر آبدیده شوند و پروش یابند و کمونیست‌های بسیار خوبی بار آیند.

فی‌الحقیقت، نباید از عده زیادی طلب کرد که قبل از ورود به حزب، کمونیزم و برنامه و اساسنامه حزب را عمیقاً فهمیده باشند، زیرا طلب محال است. به همین دلیل اســت که ما قبول اســاســنامه حزب را شــرط ورود در حزب قرارداده و فهم کامل برنامه و اســاســنامه حزب را شــرط ورود در حزب ندانســته‌ایم. با اینکه این افراد هنوز معنی کمونیزم را کـاملاً نمی‌داننـد، می‌تواننـد در جریـان نهضـــت کمونیستی و نهضت انقلاب به جنگاوران فعالی بدل شوند. علاوه برین در جریان مبارزهٔ طولانی انقلابی، می‌تواننـد از راه تحصـــیـل و پرورش پرحرارت بـه کمونیســت‌های عالی و آگاه مبدل گردند. گذشــته از آن، اساسنامه حزب ما مقرر می‌دارد که آزاد اند از حزب اســتعفا کنند (آزادی برای ورود به حزب وجود ندارد). اگر یکی از اعضا ایمان عمیق به کمونیزم نداشته باشد، نتواند زندگی دقیق داخل

حزبی را تحمل کند، یا به هر دلیل دیگر، آزاد است که از حزب بیرون رود. تاوقتی که اسرار حزبی را فاش نکرده، با کمونیزم مخالف ننموده، در فعالیت‌های تخریبی ضدحزب شرکت نداشته است، حزب به او اجازه می‌دهند که بیرون رود و او را به حال خود می‌گذارد. اما اپورتونیست‌ها و خاینان را که در حزب خزیده‌اند طبعاً اخراج می‌کنیم. بدین ترتیب پاکی حزب ما تأمین می‌شود.

ثانیاً، در ایدئولوژی بعضی از اعضا حزب ما هنوز آثار بالنسبه شدید اندیویدوالیزم و نفع‌پرستی دیده می‌شود.

این نوع اندیویدوالیزم به طرق ذیل تظاهر می‌کند: بعضی افراد موقع حل مسایل معین، منافع شخصی خود، دل‌واپس اند و منافع شخصی خود را سبک سنگین می‌کنند؛ یا به خورده‌کاری‌ها سرگرم می‌شوند و از کار حزبی به منظور بعضی مقاصد شخصی استفاده می‌کنند؛ سعی می‌کنند که به بهانه یک مسأله اصولی، یا به بهانه منفعت حزب، دق و دل شخصی خود را سر بعضی از رفقا درآوردند.

وقتی که موضوع حقوق و مزایا و سایر چیزهایی که با زندگی خصوصی ارتباط دارد مطرح می‌شود، همیشه می‌خواهند از دیگران جلو بیفتند، با بالاترین کادرها رقابت و هم‌چشمی کنند و برای حصول این مقصود، از تمام وسایل استفاده می‌نمایند، آن وقت به این قبیل چیزها فخر هم می‌کنند. ولی پای کار که در میان می‌آید، دل شان می‌خواهد با افراد ضعیف مقایسه شوند. وقتیکه سختی‌ها در پیش است، از سختی‌ها می‌گریزند. در موقع خطر پا به فرار می‌گذارند. همیشه تقاضا می‌کنند عدهٔ بیشتری گماشته در اختیار شان گذاشته شود. همیشه می‌خواهند، خانه شان بهترین خانه‌ها باشد. می‌خواهد با افتخاری که به حزب

تعلق می‌گیرد، افاده بفروشــند، و در آن سهیم باشند. سعی می‌کنند همه چیزهای خوب را انحصـــار خود کننـد، ولی نمی‌خواهنـد در هیچ‌یک از کارهایی که درهم برهم و شلوغ و پلوغ است شرکت داشته باشند.

رفقـا! چنین افرادی در حزب مـا وجود دارنـد. مغز آنها آکنده از ایدئولوژی طبقات اســتثمارگر اســت. اینها حتی به ضرب‌المثل‌هایی از قبیل «هر کسی بفکر خویش اســت، کوســه به فکر ریش است» «انسان حیوان خودپرستی است» «در دنیایی که این همه چیز در آن هســت، آدم بلند نظر، یا ســاده‌لوح اســت یا ابله» اعتقاد دارنـد. آنهـا بمنظور توجیـه خودپرســتی و انـدیویـدوالیزم خود، از اینگونـه ضرب‌المثل‌های طبقات استثمارگر استفاده می‌کنند.

اینگونه اندیویدوالیزم خودپرســتانه، کراراً در داخل حزب به شــکل اشــتباهاتی از قبیـل جر و بحـث‌هـای خـارج از اصـــول، مبـارزات دســـتـه‌ها، ســکتاریزم و دپارتمانتالیزم[۱۲] تظاهر می‌کند. همچنین به شــکل عدم رعایت انضــباط حزب یا برهم‌زدن آن، بروز می‌نمـایـد. غـالـب جر و بحث‌های خارج از اصـــول از منافع شخصی سرچشمه می‌گیرد. در مبارزات دسته‌ای غالباً منافع فردی یا منافع اقلیت مافوق منافع حزب قرار می‌گیرد. اینگونه افراد در جریان مبارزات دســـته‌ای خارج از اصـول، آگاهانه سازمان و انضباط حزب را برهم می‌زنند، به بعضی اشخاص به شـیوهٔ خارج از اصـول، یا از روی عمد حمله می‌کنند. با بعضـی اشـخاص دوست می‌شـــوند به این منظور که باهم دعوا نکنند، یار و یاور هم باشـــند، و از همدیگر

---

۱۲ Departmentalism

تجلیل نمایند.

امـا در مورد دیپـارتمـانتالیزم باید گفت که دیپارتمانتالیزم با اینگونه اندیویدوالیزم فرق دارد. دیپارتمانتالیزم بطور عمده ناشی از این می‌شود که یک نفر رفیق، فقط منـافع جزئی را می بینـد، وضـــع کلی و کار دیگران را در نظر نمی‌گیرد. از این جهت، مرتکب اشـــتباه می‌شـــود، آنقدر به دنبال منافع کار خود جلو می‌رود، که مزاحم دیگران می‌گردد. اگر از نظر سـیاسی صحبت کنیم، این عمل چیزی است شبیه، گلیدیزم.[۱۳]

لازم نیســت انگیزه و نقاط شــروع کار رفقایی که مرتکب اشــتباه دپارتمانتالیزم می‌شـوند خیلی بد باشد. البته این عمل را نمی‌توان با اندیویدوالیزم اشتباه کرد. با وجود این، افرادی طرز تفکر انـدیویـدوالیســتی دارنـد غـالبـاً مرتکـب اشـــتباه دپارتمانتالیستی می‌شوند.

ثالثاً خودپســندی، میل به قهرمان شـــدن، خودنمایی و غیره هنوز کم و بیش در ایدئولوژی عدهٔ کمی از رفقای حزبی ما باقی اســـت. فکر و ذکر افرادی که دارای اینگونه نظریات اند، متوجه مقام شـــان در حزب اســـت. دل شـــان می‌خواهد خودنمایی کنند، دل‌شـان می‌خواهد سـایر افراد تملق شـان را بگویند و تحسـین شـــان کنند. دل شـــان لک‌زده که در صـــف رهبران قرار گیرند. از قدرت شـــان سـوءاستفاده می کنند، دوست دارند آدم معتبری شناخته شوند، خودنمایی کنند، و همـه چیز را در حیطـهٔ قدرت خود درآورند. این افراد تحمل‌ناپذیر هســـتند. اینها

---

۱۳ Guildism

دماغ شـان پرباد است، نمی‌خواهند به کار پرزحمت بپردازند، نمی‌خواهند کار فنی بکنند، اینها متکبر اند، وقتی که یک موفقیت جزئی بدست می‌آورند، باد به غبغب می‌اندازند و تحکم می کنند، مثل اینکه در دنیا مثل و مانند ندارند. سـعی می کنند دیگران را تحت‌الشــعاع قرار دهند، نمی‌توانند با دیگران بر اســاس تســاوی و با فروتنی و ادب رفتار کنند. تکبر و افاده دارند، دوست دارند امروز نهی کنند، دستور صـادر نمایند و آقا بالاسـر دیگران شـوند. همیشه سعی می کنند بالاتر از دیگران باشــند، دستورات دیگران را نمی‌پذیرند، از سایرین، مخصوصاً از توده‌ها با فروتنی درس نمی‌گیرنـد و انتقاد دیگران را قبول نمی کنند. دوســـت دارند «ترفیع مقام» بگیرند ولی تاب تحمل «تنزل مقام» را ندارند. فقط می‌توانند در«هوای مطبوع» کـار کننـد، قـدرت کـار در «هوای نـامطبوع» را نـدارند. تاب تحمل حملات یا نارواییها را ندارند و نمی‌توانند خود شــان را با اوضــاع و احوال تطبیق دهند. «از زمره افراد برجسته‌ای نیستند که در موقع لزوم حق خود را مطالبه کنند و در موقع لزوم مهر سکوت بر لب زنند». هنوز از شر هوس شهرت، که در آنها ریشهٔ عمیق دارد خلاص نشــده اند، سعی می کنند در راه مقصد کمونیزم به «مردان بزرگ» و «قهرمانان» بدل شـوند و حتی باکی ندارند که از هرگونه وسیله‌ای برای حصول اینگونه آرزوها استفاده کنند. بهرحال، وقتی که نمی‌توانند به مقصود برسند، وقتی کـه در حزب مورد بی‌اعتنـایی و ســـردی رفقا قرار می‌گیرند، خطر تزلزل آنها را تهدید می کند. در مغز این گونه افراد بقایای ایدئولوژی طبقات اســـتثمارگر باقی است. آنها نه عظمت کمونیزم را می‌فهمند نه دارای سعه‌صدر کمونیستی هستند.

کمونیست ها از خود راضی و مغرور نیستند. آمدیم و بعضی از رفقا خیلی لایقند و کـاری را خوب انجـام داده و موفقیـت‌هـای بزرگ بدســـت آورده اند. فی‌المثل،

افسران ارتش ما هزاران هزار نفر رهبری کرده و به پیروزی‌ها نایل شده اند، یا حزب و رهبران کار توده‌ای ما در نقاط مختلف، با کار خود، اوضاع بسیار مساعدتری فراهم کرده اند.

ممکن است که این افراد موفقیت‌های «بزرگ» و شایان غرور به دست آورده باشند، ولی این موفقیت‌ها بالمقایسه با مقصد کمونیزم بطور کلی چیز قابل ملاحظه‌ای نیست. موفقیت آنها «قطره‌ایست در برابر اقیانوس». برای آدمی که دارای جهان‌بینی کمونیستی است، واقعاً این موفقیت‌ها چیزی که مغرورکننده باشد نیست.

مقام شخصی چیست که سبب اضطراب و دغدغه خاطر شود؟ مقام شخصی افراد هرگز نمی‌تواند از مقام یک امپراتور بالاتر رود تازه مقام امپراتور بالمقایسه با مقام یک جنگاور راه کمونیزم، کاهیست در برابر کوهی. بقول استالین «قطره‌ایست در برابر اقیانوسی». خوب، پس علت دغدغه خاطر و لاف و گزاف چیست؟

آری ما، در حزب‌مان در راه مقصد کمونیزم، به عدهٔ بی‌شماری قهرمانان کمونیست و بسیاری رهبران حزبی که دارای اعتبار و مقام باشند، محتاجیم. در حال حاضر، قهرمانان و رهبران انقلابی که دارای اعتبار باشند، خیلی کم اند. هنوز لازم است که در تمام زمینه‌ها، عدهٔ بسیار زیادی انقلابی کمونیست را آبدیده کنیم و پرورش دهیم. این امر بسیار مهمی است که محققاً نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هرکسی که این موضوع را دست‌کم بگیرد، مسلماً نمی‌داند که چگونه مقصد کمونیزم را به جلو سوق دهد. بنابرین، ما باید هنوز هم بر میزان هشیاری و شوق اعضاء حزب‌مان برای پیشرفت در راه انقلاب بیفزاییم. در حال

حاضـر، درین زمینه به اندازهٔ کافی کار نمی کنیم. مثلاً بعضـی از اعضاء حزب ما خیلی مطالعه نمی‌کنند و علاقهٔ آنها به سیاست و تیوری کافی نیست، این حقیقت گواه نظر ماست.

بنابرین، ما مخالف قهرمانی فردی و خودنمایی هستیم، ولی محققاً با شوق اعضاء حزب برای پیشـرفت مخالف نیسـتیم. این یکی از گرانمایه‌ترین خصـال اعضـاء حزب کمونیسـت اسـت. ولی شوق پرولتری و کمونیستی برای پیشرفت، با شوق فردی برای پیشرفت کاملاً فرق دارد. شوق پرولتری و کمونیستی جویای حقیقت اسـت، حقیقت را حفظ می‌کند و بالاتر از همه به مؤثرترین وجه به خاطر حقیقت می‌جنگد. برای تکامل حدود و ثغوری قایل نسـیت، و دارای ماهیت مترقی است. ولی شـــوق فردی تا آنجا که فرد همراه آن اســـت، دارای ماهیت مترقی محدود است، و علاوه بر آن دارای میدان دید نیست، زیرا به خاطر منافع شخصی فردی، غـالبـاً آگـاهـانـه حقیقـت را نـدیده می‌گیرد، آن را مخفی می‌کند یا کج و معوج می‌سازد.

بنـابرین، رفقـای مـا بـایـد بفهمنـد که رهبران و قهرمانان حقیقی کمونیســـت، خودپرســـت و خودخواه نیســـتند. آنها که خود را به رهبری منصـــوب می‌کنند یا شـــخصـــاً برای رهبری گریبان چاک می‌زنند هرگز نمی‌توانند در حزب ما به مقام رهبری برســـند. تمام رهبران، خواه رهبران ملی، یا رهبران محلی، با پشـــتیبانی مردم به رهبری می‌باشـد. و عدهٔ اعضـاء حزب ما اشـخاص خودخواه، عاشـقان قهرمانی فردی، خود نمایان و آنها را که دل شـــان برای رهبری لک‌زده و باد در بینی می‌اندازند، به رهبری انتخاب نمی‌کنند. هیچ یک از اعضــاء حزب حق ندارد از ســایر اعضاء و توده‌ها طلب کنند که آنها را رهبر خود کنند یا مقام رهبری آنها

را حفظ نمایند. فقط آنعده از اعضـاء حزب که کوچک‌ترین هدف شخصی ندارند، که به حزب وفادارند، که دارای اخلاق و خصـال عالی کمونیسـتی هستند، که بر تیوری و متدهای مارکسـیزم – لنینیزم مسـلط اند، که واجد شـایسـتگی سیاسی قـابـل توجـه اند، که می‌توانند عملاً کار حزبی را اداره کنند، که دایماً و شـــدیداً مطالعه می‌کنند و پیش می‌روند، می‌تواند اعتماد حزب و توده‌ها را جلب کنند و از این رهگذر مقام قهرمانان و رهبران راه کمونیزم را احراز نمایند.

گذشـته از آن، رفقا، باید توجه داشـته باشـند، که یک عضـو حزب، هرکسـی که باشـــد، فقط می‌تواند جزئی از کار مقصـــد کمونیزم را تقبل کند و فقط جزئی از مسـئولیت را بدوش بگیرد. کار کمونیزم یک وظیفه جمعی است که ده‌ها میلیون مردم در طول سـال‌ها، در آن شرکت دارند، و هیچ فردی نمی‌تواند آن را انحصار خود کنـد، حتی رهبران بزرگ مـا، مـارکس، انگلس، لنین و اســتـالین هم فقط قسـمتی از کار کمونیزم را انجام داده اند. که آنها هنوز مسـتلزم سعی مداوم ده‌ها میلیون از ماسـت. ما اعضـاء سـاده حزب هم قسـمتی از کار را انجام می‌دهیم، و قسمتی از مسئولیت کار کمونیزم را به عهده داریم. قسمت ما البته بسیار کوچکتر از قســـمت مارکس، انگلس، لنین و اســتالین اســـت. با وجود این، هریک از ما قسـمتی داریم. اگرچه اختلاف بزرگی میان قسمت بزرگ و قسمت کوچک وجود دارد، با این حال قسـمت کوچک هم خود قسـمتی اسـت. بنابرین اگر ما بتوانیم قســـمتی از کار را خوب انجام دهیم، معنی آن اینســـت که وظیفهٔ خود را خوب انجام داده‌ایم.

البته، باید بالاترین درجهٔ کوشـش خود را به کار بریم که قسمت بزرگتری از کار را انجام دهیم. ولی، اگر به چنین کاری قادر نیســـتیم، می‌توانیم همان قســـمت

کوچکتر را انجام دهیم. این امر تا آنجا که به شخصی ما مربوط است، چیزی نیست که موجب دلواپسی شود. در هر صورت، باید بکوشیم، لااقل مانع تکامل مقصد کمونیزم نشویم، و سهم خود را بزرگ یا کوچک ایفا کنیم. تلقی ما از کارمان باید اینگونه باشد. بعضی از رفقا دل شان نمی خواهند کار فنی کنند، فکر می‌کنند اگر کار فنی کنند کوچک می‌شوند، و در پیشگاه نسل‌های آینده مشهور نخواهد شد (فی‌الحقیقه مشهور می‌شود ادیسن، استاخانوف و غیره، از زمرهٔ این افراد بودند و همه از صف کارگران فنی برخاستند)، و نمی‌توانند استعداد خود را بروز دهند، فکر می‌کنند اگر چنین کاری بکنند لطمهٔ بزرگی به مقصد کمونیزم وارد آمده است. بدین ترتیب این افراد، شوق به پیشرفت را که صفت لازم برای هر یک از اعضاء حزب است کم و بیش از دست می‌دهند.

رفقا این طرز تفکر ناصحیح است. کار فنی، مقام بسیار شامخی در زمره کارهای حزبی ما دارد، آنعده از رفقا که مشغول اینگونه کارها هستند، مانند سایر رفقایی که در سایر رشته‌ها کار می‌کنند، سهم خود را در راه کمونیزم می پردازند. یک نفر کمونیست باید هر کاری که لازم باشد انجام دهد، خواه موافق دلخواهش باشد خواه نباشد، خواه او را مشهور کند یا نکند. فی‌المثل، بعد از پیروزی انقلاب روسیه، بسیاری از کادرهایی که مشاغل مهم حزبی و سیاسی داشتند، برای تحصیل فن تجارت بسیج شدند، مقصود از اینکار اجرای سیاست نوین اقتصادی بود، زیرا در آنوقت حزب کمونیست فقط با ادامه صحیح تجارت، می‌توانست بر سرمایه‌داری خصوصی غالب شود. با اینکه هیچ یک از اعضاء حزب به تجارت علاقه‌ای نداشتند، همه به آن کار پرداختند زیرا لازم بود. آنها، عمل صحیحی کردند، اگر نمی‌کردند، کار غلطی کرده بودند.

در اینجا، لازم است تکرار کنم که رهبران حزبی، هنگام احالۀ به اعضاء حزب، طبعاً باید وضع افراد حزب را در نظر بگیرند، متوجه باشند کاری که به آنها احاله می‌کنند، در خور شخصیت شان باشد، نقاط قوت آنها را تکامل بخشد، و شور و شوق آنها را برای پیشرفت برانگیزد. با اینحال، اعضاء حزب نباید از انجام کاری که به آنها محول شده است، به استناد این معاذیر، شانه خالی کنند.

رابعاً، عده کمی از رفقای حزبی هستند که قویاً آثار ایدئولوژی طبقات استثمارگر را بروز می‌دهند. در برخورد با رفقای حزبی و مسایل داخل حزبی، روشی پیش می‌گیرند که در قبال دشمن باید پیش گرفت. آنها فاقد روحیۀ بزرگ و صمیمانۀ کمونیستی و پرولتری تعاون متقابل و همدردی هستند.

افرادی که دارای اینگونه ایدئولوژی هستند، می‌خواهند در حزب از نردبان ترقی بالا روند و رشد کنند، ولی این منظور را با متوقف ساختن دیگران و جلوگیری از رشد آنها، تحصیل می‌کنند. دلشان می خواهند به گردۀ دیگران سوار شوند. به لیاقت و شایستگی دیگران رشک می‌برند، وقتی که سایرین بالا می زنند، جلو می‌روند یا سبقت می‌گیرند، آنها احساس عدم رضایت می‌کنند و تا آنها را پایین نیاورند، یا پشت سر نگذارند، آرام و قرار ندارند. دل شان نمی خواهند زیر دست دیگران باشند. فکر و ذکر شان، کار و بار و رشد خودشان است، بدون اینکه به مشکلات دیگران بیندیشند. وقتیکه می‌بینند سایر رفقا با مشکلات، عقب نشینی ها، محرومیت‌ها – یا حملات روبرو می‌شوند، از مصیبت آنها خوشحال می‌شوند، در خفا شادی می‌کنند، و به هیچ‌وجه همدردی نشان نمی‌دهند. حتی برای صدمه زدن بسیار رفقا نقشه می‌کشند، «وقتی که ته چاه هستند به آنها سنگ می‌اندازند». از نقاط ضعف رفقا برای حمله به آنها و از بین بردن شهرت شان

استفاده می کنند. در حزب هم، از نقاط ضعف تشکیلات حزبی استفاده می کنند، سعی می کنند زمینهٔ مقاصد بعدی خود را آماده کنند، و با تشدید نقاط ضعف، منافع شخصی خود را تأمین نمایند. دل شان می‌خواهند درحزب پچ پچ راه بیندازند، پشت سر دیگران بد بگویند، و میان رفقا شکراب ایجاد کنند. دلشان می‌خواهند در تمام بگومگوهای خارج از اصول شرکت کنند به «یک بدو» خیلی علاقمند اند؛ مخصوصاً وقتی که حزب دچار مشکلات است این گونه بدوها را در داخل حزب ایجاد می کنند و دامن می‌زنند.

خلاصه کلام، کاملاً خبیث اند و به هیچوجه اثری از صداقت در آنها دیده نمی‌شود. آیا مسخره نیست که بگوییم اینگونه افراد می‌توانند بر تیوری متد مارکسیزم – لنینیزم مسلط شوند، و ایدئولوژی پرولتاریا را منعکس می کنند؟ بسیار روشن است که تمایلات آنها انعکاس کاملی است از ایدئولوژی طبقات زوال‌یابندهٔ استثمارگر. این استثمارگرانند که به منظور تأمین منافع خودشان، به منافع دیگران لطمه می‌زنند. سرمایه‌داران برای افزودن ثروت خود، با جلوگیری از ورشکستگی خود، عدهٔ بسیاری از سرمایه‌داران کوچک‌تر را از میدان خارج می کنند و عدهٔ بیشماری از کارگران را دچار گرسنگی می کنند. ملاکین، برای توسعهٔ املاک شان دهقانان را استثمار می کنند و از اراضی شان می‌رانند. کشورهای فاشیستی، مثل آلمان، ایتالیا و ژاپن، بمنظور توسعهٔ خود، مانع رشد سایر کشور ها شدند و اطریش و چکوسلولکی و حبشه و غیره را تصرف کردند، به چین حمله نمودند. لطمه زدن منافع دیگران و ورشکست کردن آنها، شرط لازم برای رشد استثمارگران است، پیروزی آنها، با سیهروزی دیگران ملازمه دارد. بنابرین، در میان استثمارگران اتحاد تمام‌عیار، کمک متقابل تمام‌عیار و مهر

و مودت انسانی تمام‌عیار نمی‌توان یافت. استثمارگران باید طرح‌های خیانت‌آمیز بر ضد دیگران تهیه کنند، زیرا بی‌آبرو و ورشکست کردن دیگران به نفع آنهاست.

با وجود این، بالاجبار، دروغ می‌گویند و در برابر توده‌ها رل معصومین قلابی و «حامیان عدالت» را بازی می‌کنند. اینها، صفات مشخصهٔ تمام استثمارگران، در دورهٔ انحطاط است. اینگونه صفات می‌تواند معیار اصول اخلاقی «گرانمایه» استثمارگران باشد؛ ولی برای پرولتاریا، اینها خیانت بی‌بر و برگرد است.

پرولتاریا با آنچه که بیان کردیم کاملاً فرق دارد. پرولتاریا دیگران را استثمار نمی‌کند، ولی به وسیلهٔ دیگران استثمار می‌شود. میان خود کارگران یا میان کارگران و توده‌های زحمتکش، مظلوم و استثمارشده، اختلاف منافع اساسی وجود ندارد. کارگران در راه تکامل و تحصیل آزادی خود نه تنها به لطمه زدن به منافع و رشد دیگران احتیاج ندارند، بلکه به اتحاد با سایر کارگران و مردم زحمتکش محتاج اند. فقط بدین ترتیب کارگران می‌توانند تکامل یابند، مقام خود را بالا برند و خود را آزاد کنند. آزادی پرولتاریا فی‌نفسه، باید توأم با آزادی تمام مردم زحمتکش و بشریت بطور کلی باشد. آزاد کردن جدا جدا و یک یک کارگران، یا گروهی از کارگران غیرممکن است. راه آزادی بشریت باید تا پایان دنبال شود، توقف یا مصالحه در نیمه راه غیرممکن است. این آزادی باید آزادی مشترک و تمام و کمال بشریت بطور کلی باشد.

ایدئولوژی کارگران بیداردل که منعکس‌کنندهٔ وضع عینی پرولتاریاست، از بیخ و بن مغایر با ایدئولوژی استثمارگران است. البته از یک طرف باید بیرحمانه‌ترین تصمیمات را در قبال دشمن مشترک مردم اتخاذ کنند؛ و از طرف دیگر، نباید

هرگز در قبال برادران و رفقای خود به این تصـــمیمات دســـت برند. باید بدترین ترتیب اختلاف تلقی و تصـمیمات خود را، در قبال دشـمنان و در برابر دوستان و رفقا، با وضـوح نشان دهند. کارگران نسبت به برادران طبقاتی خود، و تمام مردم زحمتکش که مورد اسـتثمار و ظلم قرار گرفته‌اند محبت فراوان و صمیمانه دارند. در قبـال برادران خود، دارای روحیـهٔ کمک متقابل، تعاون اســتوار و مســاوات تمام‌عیار هســتند. در میان برادران خود، و افراد بشــر برای احدی مزایای خاص قائل نیستند، این نظریه را که خودشان دارای امتیازات خاص هستند، نمی‌پسندند. در نظر آنها، اینکار غیرقابل تصور و توهین‌آمیز تلقی می‌شود. آنها می‌خواهند رشد و ترقی کنند، ولی واقف اند که باید در عین‌حال دیگران را رشـد دهند، مقام تمام طبقهٔ زحمتکش را بالا برند و فقط از این راه می‌توانند خود را ترقی دهند. دلشان نمی خواهند از نظر ایدئولوژی، سـیاسـت یا عمل، پشـت سـر دیگران لک و لک کنند، دلشـان از شور و شوق عظیم برای پیشرفت لبریز است، ولی به افرادی که درین زمینه‌ها شـایسته‌تر اند، احترام می گذارند، آنها را دوست می دارند و به آنها کمک می‌کنند. سـعی می‌کنند که بی هیچگونه رشـک و حسـد از اینگونه افراد درس بگیرند. به وضـع دردناک و دشوار طبقهٔ خود و تمام رنجبران جهان، علاقه و توجه بی‌نهایت نشان می‌دهند. به مبارزهٔ آزادی‌طلبانهٔ رنجبران هر گوشه جهان و پیروزی‌ها و شـکسـت‌های آنها علاقمند اند. می‌دانند که پیروزی یا شـکسـت زحمتکشـان، هر جا که باشـد، پیروزی یا شکست خودشان است؛ و علاوه بر آن، توجه و علاقهٔ فراوان به اینگونه پیروزی‌ها و شکست‌ها نشان می‌دهند.

معتقـد انـد، در مبـارزه‌ای کـه بخاطر آزادی مردم زحمتکش و تمام مردم مظلوم جریـان دارد، اتخـاذ روش بی‌تفاوت یا بر بر نگاه کردن به ناکامی های دیگران،

جنایت اســت. آنها رفقا و برادران خود را دوســت دارند؛ با صــراحت و صــمیمیت ضــعف‌ها و اشــتباهات آنها را متذکر می‌شــوند (محققاً، این عمل نشــانهٔ دوســتی واقعی است). در مسایل اصولی، هرگز با رفقای خود روش سمبل‌کاری و مصالحه در پیش نمی‌گیرند، و هرگز اشــتباهات و ضــعف‌های آنها را تأیید نمی‌کنند (این کار دوستی نیست)، بلکه از تمام وسایل استفاده می‌کنند که بر اینگونه ضعف‌ها و اشــتباهات غالب شــوند و آنها را تصــحیح نمایند. از اینگونه ضعف‌ها و اشتباهات اســتفاده نمی کنند، آنها را تشدید نمی نمایند و رفقای خود را در چنگ بدبختی و حتی نومیدی رها نمی‌سازند.

در قبال رفقا و برادران خود، «بدی را با خوبی جواب می‌دهند» اگر قصــد ســایر رفقا فقط این باشــد که اشــتباهات را تصــحیح کنند، کوچکترین میلی به تلافی نشــان نمی‌دهند. این قدرت را دارند که «یک جوال‌دوز به خودشــان بزنند و یک ســوزن به رفیقان شــان» در مورد خود شــان ســخت و خشکند، و نسبت به سایر رفقا خیلی نرم و مهربان. با وجود این، در مســایل اصولی، روشی محکم و سخت دارند، و رک و راست، قایم، و جدی هستند. در مسایل اصولی مصالحه نمی‌کنند. در برابر کســانی که به منافع حزب لطمه می زنند به هیچوجه صــبر و حوصله به خرج نمی‌دهنــد، و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهند که بی دلیل به آنها توهین کند. از کســانی که به شــیوهٔ غیراصــولی و بی بند و بار آنها را تحســین می‌کنند، تملق می‌گوینــد، و مــداهنه می‌کنند، بیزارند. با انواع مبارزات غیراصــولی در میان رفقا مخالف اند و درعین حال خودشــان از ورود در مبارزات غیراصولی دوری می‌کنند. از انتقادات بی‌خود و خلاف قاعده‌ای که پشت سرشان می‌شود، متأثر و خشمگین نمی‌شــوند، و به این مناســبت روش خود را نســبت به مســایل اصــولی عوض

نمی‌کنند، و خونسرد و آرام باقی می‌مانند.

اینها، نشانه‌های ایدئولوژی پرولتاریا است و تمام اعضاء حزب ما، باید منعکس‌کنندهٔ آن باشد، آن را رشد دهند و بیاموزند. سر تا پای زندگی رهبران بزرگ ما، مارکس، انگلس، لنین و استالین نشان‌دهندهٔ عالی‌ترین نمونه و تجسم مشخص این ایدئولوژی است. تمام اینها، نشانهٔ حقانیت بشریت در جامعهٔ کنونی است و این حزب کمونیست است که مظهر این حقانیت است. ما باید این حقانیت را بمنظور غلبه بر خبائث توسعهٔ و بسط دهیم.

خامساً کاغذبازی هنوز در حزب ما و سازمان‌های مختلف وجود دارد. من بعداً در این باره صحبت خواهم کرد. در میان بعضی از رفقا هنوز ضعف‌هایی مانند کوته‌نظری و توجه به مطالب کوچک و عدم توجه به وضع کلی وجود دارد. بعضی از رفقا فاقد شجاعت عظیم یا دوربینی یک کمونیست هستند. مطالب بزرگ چشم شان را خیره می‌کند و به مسایل کوچک زیر گوششان توجه نمی‌کنند. به مسایل حیاتی وقایع بسیار مهم مربوط به حزب و انقلاب علاقهٔ زیاد دارند و در عوض، غالباً خود را با خورده ریزهایی به کوچکی یک سوزن و نازکی یک نخ، و با مذاکرات بی‌اهمیت سرگرم می‌کنند. سر این خورده ریزها استدلال شدید و نامحدود می‌کنند، و تحت تأثیر احساسات عنان‌گسیخته قرار می‌گیرند. با جزئی چرب‌زبانی یا تحفه، به آسانی تطمیع می‌شوند. این افراد تمام کوته‌نظری های تولیدکنندگان کوچک جامعهٔ کشاورزی را دارا هستند.

همچنین، بعضی ها گویا هنوز نقطه‌نظر روشن و مشخصی ندارند. در نظر آنها، این کار ممکن است خوب باشد، هم آن کار. آنها دوسره بار می‌کنند و می‌کوشند

همه را راضـــی نگاه دارند. از یک نفر بدشـــان می‌آید، ولی جلوی رویش خوش و بش می‌کنند. جلوی روی شـما، مدح تان را می‌گویند، ولی پشت سرتان، زبان به بدگویی می‌گشـایند. می‌توانند دربارهٔ شخص واحدی، پهلوی یکنفر خوب بگویند و پهلوی یـک نفر بـد. اینها، «موقع صـــحبت منم منم می‌کنند، هر کس که در بشـود دالانش و هرکس که خر بشـود پالانش هسـتند»؛ «هر طرف که باد بیاید بـادش می‌دهنـد» بدون رعایت اصـــول، طرف فاتح را می‌گیرند. اینها صـــفات مشـخصهٔ آنهاست. بعضی وقت‌ها بالای گود می‌نشینند و نگاه می‌کنند، هر کس کـه غالب شـــد، دنبال او می‌افتند. از اینگونه افراد که نه «شـــترند، نه گاو و نه پلنگ» ولی کارشـان «دوسـیره بار کردن» اسـت، در حزب ما وجود دارند. اینها صفات مشخصهٔ گرگ‌ها را دارند.

بعلاوه، بعضـی‌ها به آسـانی نمی‌توانند در برابر وسـوسـه‌های طبقات اسـتثمارگر جامعهٔ کهن مقاومت کنند. وقتی که به دنیای شـهر فرنگ مانندی که احاطه‌شان کرده‌اسـت نگاه می‌کنند، وقتی که برق طلا به چشـم شـان می‌خورد، و زن‌های خوشـکل را می‌بینند، عنان اختیار خود را از دسـت می‌دهند و نوسـان می‌کنند. در نتیجه، ممکن است مرتکب جنایت شود یا حتی به حزب و انقلاب خیانت کنند.

گذشـــته از آن، اثر غرور و نااســـتواری که صـــفت خرده‌بورژوازی اســـت و روحیهٔ خرابکاری لومپن پرولتاریا و دهقانان ورشـکست، هم دقیقاً در ایدئولوژی بعضی از رفقای حزبی دیده می‌شـود. احتیاج داریم که بیش از این، این فهرسـت را دنبال کنیم.

خلاصـــه به غیر از افرادی که منعکس‌کنندهٔ ایدئولوژی پرولتاریای کبیر و بااراده

هســـتند، هنوز در حزب ما بعضـــی ها کم و بیش، انواع مختلف ایدئولوژی‌های غیرپرولتری و حتی ایدئولوژی طبقات اســتثمارگر منحط را بروز می‌دهند. اینگونه ایدئولوژی‌ها گاهی در حزب مســتتر است و فقط در بعضی مسایل روزانه کوچک و مخصوص بروز می‌کند. بعضی وقت‌ها اوج می‌گیرد، و در مسایل مختلف اصلی حزبی، و در مسایل مهم سیاسی و مبارزات داخل حزبی، منظماً منعکس می‌شود. بعضی قسمت‌های مخصوص یا سازمان های حزبی ممکن است تحت‌الشعاع این ایدئولوژی‌ها قرار گیرند و فاســد شــوند. وقتیکه این ایدئولوژی‌ها اوج می‌گرفت مثلاً وقتی که چین توهســیو، چانگ کو تائو و امثال آنها در حزب قدرت داشــتند، حتی اینگونه ایدئولوژی‌های غیرپرولتاری بطور موقت قســمت مهم یا مهم‌ترین قســمت رهبری حزب را تحت‌الشــعاع قرار داد، ولی ایدئولوژی پرولتاری در مواقع عــادی، اینگونــه ایدئولوژی ها را منکوب کرده اســـت. مبارزهٔ ایدئولوژیک داخل حزبی، این حقیقت را نشان می‌دهد.

این حکم، دربارهٔ بعضی اعضاء حزب هم صادق است. گاهی ایدئولوژی غلط آنها، مستتر و تحت قید و بند است، ولی گاهی قید و بند را پاره می‌کند، و اعمال شان را تحت‌الشــعاع قرار می‌دهند. تناقضات و مبارزاتی که میان دو ایدئولوژی مختلف فرد واحد روی می‌دهد، نشان دهندهٔ این حقیقت است.

مفهوم پرورش ایــدئولوژیک، این اســـت که باید آگاهانه حیات‌بینی و جهان‌بینی پرولتاری و کمونیستی را تحصیل کنیم، و استنباط صحیحی از تناسب میان رشد شــخصــی و مصــلحت آزادی طبقه، ملت و بشــریت داشته باشیم، تا بتوانیم انواع ایدئولوژی‌های ناصحیح و غیرپرولتری را مغلوب و ریشه‌کن کنیم.

***

ریشه ایدئولوژی‌های گوناگون غلط در داخل حزب:

رفقا! حزب کمونیســـت نمایندهٔ درخشـــان‌ترین و مترقی‌ترین وجوه جامعهٔ بشـــری معاصــر اســت در اینجاست که بهترین ایدئولوژی بشریت – مارکسیزم – لنینیزم – وجود دارد و پرورش می‌یابد. آگاه‌ترین، مترقی‌ترین و ســـالم‌ترین افراد جهان که دارای عالی‌ترین درجه اخلاق و صــداقت اند، در حزب کمونیســت جمع شــده اند.آنها مدام، برضـــد نفوذهای اهریمنی می‌جنگند، و به خاطر آزادی آتی و غایی جـامعهٔ بشـــری مبارزهٔ می‌کنند. حزب کمونیســـت چین، یکی از بهترین احزاب کمونیســـت جهان اســـت. حزب ما، مقتدرانه با تیوری مارکســـیزم- لنینیزم مجهز شــده اســت و در عین حال، گرانمایه‌ترین ســنن بسیاری از متفکرین مترقی افراد برجســته‌ای را که در چین ماضــی، مصــدر کامیابی‌های بزرگ بوده اند، به میراث برده اســت. حزب کمونیســت چین، حامی مترقی‌ترین، درخشان‌ترین وجوه جامعهٔ چین اســـت. بزرگ‌ترین مردان و زنان چینی، در صـــفوف آن گرد آمده اند. حزب کمونیســـت بر ضـــد نفوذ و ســـنن کهنه و اهریمنی جامعهٔ چین به مبارزهٔ دور و درازی پرداخته و تجارب گرانبها به دســت آورده و در مبارزات طولانی انقلابی، از وته بسی آزمایش‌ها گذشته است. ما کمونیست ها، باین چیز ها مفتخریم، علاوه بر آن، می‌توانیم بـا اعتمـاد و قـدرت کـامل بگوییم که محقق پیروزی نهایی، و کامیابی غایی از آن ماست.

باوجود این، ســراپای تشــکیلات ما، سالم و بی‌نقص نیست. تشکیلات ما خالی از نقایص و اشــتباهات نیســت. صــفوف ما منزه از عناصر ناسالم یا حتی افراد کاملاً

لچر نیســـت؛ هنوز اینگونـه افراد ناســـالم و لچر، امکان کثافت‌کاری و اقدامات زیان‌بخش را دارند. یعنی هنوز در حزب تابناک ما زشـتی‌ها وجوه نامطلوبی وجود دارد. اینها چیزی است که من قبلا برشمردم.

وقتیکـه خـانواده‌ای، داماد یا عروس بدگلی به خانه می‌آورد نمی‌تواند او را از نظار مهمان‌ها مخفی کند. چون زشـــتی‌هایی در حزب ما وجود دارد، اگر ســـعی هم بکنیم «زیر جامه چرک خود را نظاره عموم نشـوییم، غیرممکن است» توده‌های مردم بـا حزب تمـاس دایم دارند، ســـمپاتیزان‌ها پیش ما می‌آیند، عده زیادی از مردان، زنان و جوانان، که چشم شان بدنبال ماست، آرزو می‌کنند به اینجا (ینان: مترجم) بیایند. وقتی که به اینجا آمدند، علاوه براینکه چیزهای مترقی، درخشـان و زیبا و اعضا خانواده را می‌بینند با داماد و عروس بدگل هم روبرو می‌شوند، داماد یا عروس بدگل در حضـــور مردم چرت و پرت می‌گویند یا دلقک‌بازی درمی‌آورند آنوقت، بعضـی از مهمانان و اعضـا جدید حزب، دچار حیرت می‌شـود می‌پرسـند، مگر نمی‌گفتند حزب کمونیســت، بهترین حزب‌هاست؟ مگر کمونیست‌ها بهترین مردان و زنان نیســـتند؟ چرا هنوز در حزب کمونیســـت هم اینگونه افراد بدگل و چیزهای بد دیده می‌شود عجیب نیست؟

بعضـــی از رفقـا، قبل از ورود به حزب، از جامعهٔ موجود خیلی ناراضـــی بودند و احســـاس می‌کردند که در آنجا راه گریزی نیســـت درخشـــان‌ترین امیدها، تنها در وجود حزب کمونیســـت جمع شـــده اســـت. فکر می‌کردند پس از ورود به حزب کمونیســـت، همـه چیز را خوب و امیـدبخش خواهند یافت. ولی بعد از اینکه به حزب پیوســتند کم کم دیدند که در آنجا هم بعضی اشتباهات، نقایص و زشتی‌ها وجود دارد. در حقیقت ما نمی‌توانیم کاری کنیم که افراد از همه چیز راضی باشند

(زیرا چیزهایی را که رضایت‌بخش می‌دانند ممکن است کم و بیش با منافع حزب و انقلاب مطابق نباشد) چیزی را که حالا بالفعل احساس می‌کنند، با آرزوهای پیشین شان دقیقاً مطابق نیست: آنوقت کم کم دچار شک و حیرت می‌شوند و می‌پرسند: «چرا در حزب کمونیست هم چنین چیزهایی وجود دارد؟» قبل از اینکه بعضی از آنها وارد دانشگاه ضد ژاپنی ینان شوند، خیال می‌کردند که ینان و دانشگاه ضدژاپنی، به همان خوبی است که در خواب دیده‌اند، ولی بعد از این که به ینان آمدند و به دانشگاه رفتند، دیدند که همه چیز رضایت‌بخش نیست. آنوقت دوباره دچار حیرت شدند و پرسیدند: «چرا در ینان و دانشگاه ضدژاپنی هم اینگونه چیزهای نامطلوب وجود دارد؟» حتی بعضی‌ها مأیوس و نومید شدند، زیرا جوابی برای این سؤال‌ها پیدا نمی‌کردند.

با توجه به این سؤالات، نه‌تنها لازم است که هشیارتر شویم و به اعضاء حزب و کادرهای خود بیآموزیم که در رفتار خود با اعضاء جدید، سمپاتیزان‌ها، و هدایت آنها دقت کامل بعمل آورند و در آنها اثر نامطلوب باقی نگذارند، بلکه لازمست که به رفقای داخل و خارج هم توضیحاتی بدهیم.

چرا هنوز چیزهای بد در تشکیلات عالی ما وجود دارد؟ به نظر من دلیلش خیلی روشن است. حزب ما، از آسمان بر زمین نیفتاده است، حزبی است که در جامعهٔ موجود چین، بوجود آمده است. اگرچه بطور کلی اعضاء حزب ما، بالمقایسه، بهترین مردان و زنان چین و پیشاهنگ پرولتاریا چین اند، با اینحال، از قشرهای مختلف اجتماع چین جدا شده اند و هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که آکنده از نفوذ استثمارگران – خودخواهی، دسیسه‌بازی، کاغذبازی، و انواع و اقسام پلیدیهاست. بسیاری از اعضاء خوب حزب، بالاحتمال تحت تأثیر اینگونه چیزها

قرار ندارند، ولی چه غرابتی دارد عده‌ای از اعضاء حزب، کم و بیش، بعضی پلیدی‌های جامعه را بداخل حزب ما آورده یا آنها را در حزب منعکس کرده باشند؟ آیا عجیب است که لکه‌های لجن، روی بدن کسی که خود را از لجن‌زار بیرون می‌کشد و دایماً در همان لجن دست و پا می‌زند دیده شود؟ به هیچوجه عجیب نیست. یک امر اجتناب‌ناپذیری است. اگر چنین پلیدی‌ها مطلقاً در حزب کمونیست نبود، عجیب بود جامعه‌ای چنین پلید چگونه می‌تواند یک حزب کمونیست که کاملاً مبری از پلیدی باشد، وجود آورد؟ کاملاً غیر قابل تصور است. باید گفت، تا وقتی که اینگونه پلیدی‌ها وجود دارد، تا وقتی که هنوز طبقات، و نفوذ طبقات استثمارگر در جامعه وجود دارد، حتماً آثار اینگونه پلیدی‌ها تا حدودی در حزب کمونیست وجود خواهد داشت.

حزب کمونیست وظیفهٔ اجرای انقلاب را به عهده دارد، و لازم است اعضاء حزب کمونیست به پرورش و آبدیده‌کردن خود بپردازند. به همین جهت، علاوه بر مبارزه برضد انواع نفوذها پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، باید برای مقابله با عناصر متزلزل و نااستوار که انواع پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها را به حزب می‌آورند، به مبارزهٔ داخل حزبی اقدام کنیم. تضادها و مبارزهٔ داخل حزبی ما، مبتنی بر همین اساس است. هدف ما اینست که در جریان مبارزات گوناگون داخل و خارج حزب، جامعه را مجدداً قالب‌گیری کنیم تا تدریجاً گریبان آن از چنگ پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها خلاص شود، در عین‌حال، حزب و اعضاء حزب را مجدداً قالب‌گیری کنیم، تناقضات داخل حزبی را حل کنیم تا حزب ما و اعضاء حزب ما به پایهٔ سالم و استواری برسند.

رفیق استالین می‌گوید:

«...منشاء تضاد در احزاب پرولتری دو چیز است. این دو چیز کدامند؟

اولاً، فشـــار بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی روی پرولتاریا و حزب آن در جریان مبارزهٔ طبقاتی – فشـــاری که نااســـتوارترین قشـــر های پرولتاریا، یعنی نااســـتوارترین قشرهای حزب پرولتری، غالباً به آن تسلیم می‌شوند. نمی‌توان تصور کرد که پرولتاریا کاملاً از جامعه جداست و خارج از جامعهٔ جا دارد. پرولتاریا جزئی از جامعه است و رشته‌های متعددی آن را به قشر های مختلف جامعه مربوط ســـاخته اســـت. حزب جزئی از پرولتاریاســـت. بنابرین، حزب نمی‌تواند از ارتباطات با قشرهای مختلف جامعهٔ بورژوازی و تأثیرات آن برکنار باشـد. فشار بورژوازی و ایدئولوژی آن بر پرولتاریا و حزب آن بـدین ترتیـب تحقق می‌یـابـد که نظریات، اخلاقیات و حالات بورژوازی غالباً، از راه بعضـــی قشـــرهای پرولتاریا که بانحای مختلف با جامعهٔ بورژوازی ارتباط دارند، در پرولتاریا و حزب آن، نفوذ می‌کند.

ثانیاً، ناجوری طبقهٔ کارگر و وجود قشرهای مختلف در داخل طبقه کارگر است و تصور می‌کنم، پرولتاریا، بعنوان یک طبقه باید به سه قشر تقسیم شود:

قشر اول، توده اساسی پرولتاریا، هسته آن، جزء ثابت آن است، این قشر، مرکب است از توده پرولترهای اصیل که مدت‌هاست پیوندهای خود را با طبقهٔ ســـرمایه‌دار گســـســـته اند. این قشـــر پرولتاریا مطمئن‌ترین مؤید مارکسیزم است.

قشـــر دوم، مرکب از کســـانی اســـت که اخیراً از طبقات غیرپرولتری،

دهقانان، طبقات متوسط و روشن‌فکران جدا شده اند، که اخیراً به صفوف پرولتاریا پیوسته اند، عادات، رسوم، تردید و نااستواری را همراه خود به طبقۀ کارگر آورده اند. این قشر، مساعدترین زمینه را برای پرورش انواع دسته‌بندی‌های آنارشیستی، نیمه آنارشیستی و «مافوق چپ» بوجود می‌آورد.

بالاخره، قشر ثالثی وجود دارد: این قشر اریستوکراسی طبقه کارگر، اعیان طبقه کارگر است و به مناسبت تمایل به مصالحه با بورژوازی، تمایل زیاد برای جور کردن خود با قوای مختلف موجود، مناسبت کوشش خود، که «کسی بشود»، برای قطعه قطعه کردن پرولتاریا کاملاً مهیاست. این قشر، دارای بهترین زمینۀ پرورش برای رفرمیست‌ها و اپورتونیست‌های رک و راست است.»

رفقا! این منشاء ایدئولوژی‌های مختلف غیر پرولتری، خطاها، نقایص و پلیدی‌هایی است که هنوز در حزب پرولتاری باشکوه ما، وجود دارد. این منشأ تضادهای گوناگونی است که هنوز در حزب موجود است.

***

طرز برخورد با ایدئولوژی‌های خطای گوناگون در حزب و مبارزۀ داخل حزبی:

به علت نفوذ طبقات استثمارگر، به علت ناجوری طبقۀ کارگر و حزب، میان اعضاء مختلف حزب، اختلافاتی در زمینۀ ایدئولوژی، نقطۀنظر، عادات، رسوم،

حالات، اختلاف روش زندگی، جهان‌بینی، ارتباط اصول اخلاقی شیوه‌های مطالعهٔ اشیاء و تفکر در زمینهٔ مسایل مختلف انقلابی بروز می‌کند. بعضی‌ها اشیاء را به شیوهٔ صحیح عینی، از زاویهٔ تکامل و پیوستگی آنها، مورد توجه قرار می‌دهند؛ درحالی که دیگران اشیاء را به شیوهٔ ناصحیح ذهنی نظاره می‌کنند و راکد و منفرد فرض می‌نمایند. بعضی‌ها فقط یک جنبه را می‌بینند و در آن مبالغه می‌کنند، بعضی دیگر جنبهٔ دیگر را می‌بینند و در آن مبالغه می‌کنند؛ به عبارت دیگر، مسایل را طبق قوانین تکامل به عنوان یک کلی و تناسب اشیاء عینی را در نظر نمی‌گیرند، بلکه مسایل را یک‌طرفه و به شیوهٔ ذهنی مطالعه می‌کنند؛ بنابرین، اختلافاتی بر سر شیوهٔ فعالیت میان اعضاء حزب ایجاد می‌شود و عقاید، نظریات و جر و بحث های مختلف روی می‌دهد و بدین ترتیب مبارزات داخل حزبی پیش می‌آید.

اینگونه اختلافات و جر و بحث ها بطور اجتناب‌ناپذیر و مخصوصاً در نقاط تحول انقلاب، در دورهٔ مبارزات انقلابی متزاید و دشواری‌های روزافزون و تحت نفوذ و فشار طبقهٔ استثمارگر و ایدئولوژی آن، تشدید می‌شود. بنابرین، صحبت بر سر این نیست که چرا اختلافات مربوط به ایدئولوژی و عقاید در حزب وجود دارد، اینگونه اختلافات باید وجود داشته باشد. صحبت بر سر این است که چطور باید تناقضات داخل حزب را حل کرد، چطور باید از شر اختلافات خلاص شد، چطور باید برای ایدئولوژی غلط غیرپرولتری در حزب غلبه کرد. طبعاً، فقط راه مبارزهٔ داخل حزبی است که می‌توانیم تناقضات را حل کنیم، اختلافات را کنار بزنیم و بر ایدئولوژی غلط غلبه نماییم. همانطور که انگلس گفت: «هیچکس نمی‌تواند تناقضات را مدت درازی بپوشاند، تناقضات را باید بوسیلهٔ مبارزه رفع کرد.»

افراد مختلف مردم، هم در داخل حزب و هم در خارج حزب، نظریات مختلف دارند و در زمینهٔ خطاها و نقایص و نمودهای نامطلوب در حزب، روش‌های متفاوت اتخاذ می‌کنند.

یک دسته، نقایص، خطاها و نمودهای نامطلوب را در حزب نمی‌بینند، یا نمی خواهند ببینند. آنها خوش‌بینی کورکورانه دارند و فرض می‌کنند که در حزب همه چیز صحیح و سالم است؛ در نتیجه، هشیاری خود را از دست می‌دهند و مبارزهٔ آنها بر اثر نقایص خطاها و انواع نمودهای نامطلوب، کند می‌شود.

دسته دوم، جز خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب، چیزی را نمی‌بینند، یا تقریباً چیزی را نمی‌بینند؛ آنها وجه درخشان حزب را نمی بینند. آنها هیچ حزب را خوب نمی دانند؛ در نتیجه، بدبین و نومید می‌شوند، و اعتماد آنها به آیندهٔ حزب سلب می گردد. یا می‌هراسند و اینگونه چیزها را «فلاکت‌آور» می‌شمارند.

این نظریات هر دو غلط و یک‌جانبه است. نظر ما با هر دو آنها فرق دارد. از یک‌طرف، می‌دانیم که حزب مان مترقی‌ترین، انقلابی‌ترین حزب سیاسی پرولتاریای چین است؛ از طرف دیگر، صریحاً تشخیص می‌دهیم که در حزب مان هنوز انواع خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب بزرگ و کوچک وجود دارد. در همان حال، با وضوح ریشهٔ اینگونه چیزها و راه تصحیح تدریجی و نابودکردن آنها را تشخیص می‌دهیم. به همین جهت، باید مساعی مان را افزون کنیم و بمنظور پیشرفت حزب مان و انقلاب، به مبارزهٔ مناسب دست زنیم.

درست همانطور که نقطه نظرها و نظریات افراد مختلف متفاوت است، همانطور هم روش افراد نسبت به نمودهای نامطلوب در حزب، مختلف است.

نخستین روش اینست: مشاهدهٔ نقایص، خطاها و نمودهای نامطلوب حزبی، بر بر نگاه کردن به آنها، سوءاستفاده از آنها و بزرگ کردن شان – با تمام وسایل – به منظور لطمه‌زدن بـه حزب (گاهی این شـــیوه را در پیش می‌گیرند که بعضـــی اشـــتباهات مخالفت می‌کنند و خط مشـــی حزب را به ترتیبی تأیید می‌نماید که اشتباهات وارد مجرای دیگر شود) این روشی است که دشمنان، در خارج حزب و جاسوسان و تروتسکیست‌هایی که در داخل حزب مخفی شده اند، دارند.

روش دوم اینســت: موافقت با بعضی ایدئولوژی‌های خطا و نمونه‌های بد، قبول و فراگرفتن آنها به منظور تحقق جاه‌طلبی‌ها و آمال شـخصی افرادی که دارای این روش هســتند، وجود بعضــی نقایص و خطاها را در حزب بنفع خود می‌دانند و در نتیجه، عمداً یا غیرعمد به این نقایص و خطاها میدان می‌دهند و از آنها اســتفاده می‌کنند. این روش اپورتونیست‌ها و بدخوترین اعضاء حزب است.

روش ســـوم اینســـت: کـه خطاها، نقایص و نمودهای نا مطلوب را به حال خود بگذاریم تا به سیر خود ادامه دهند. افرادی که این روش را تعقیب می‌کنند، کارها را سـهل و ساده می‌گیرند، نمی‌خواهند با اینگونه نمودها مبارزهٔ کنند. یا از مبارزهٔ داخل حزبی و انتقاد از خود می‌ترسـند. این کارها را برای حزب مضر می‌دانند، نه مفید. یا شـل و ولند و نمی‌خواهند با این نمودها آشنا شوند، یا در قبال آنها روش ماســتمالی و ســمبل‌کاری، مصـــالحه‌جویی، و التقاط پیش می‌گیرند. این روش افرادیســت که حس و وظیفه شـناسی شان در قبال حزب ضعیف است، لیبرالیزم عمیقاً در آنها نفوذ دارد، و محکوم به کاغذبازی هستند.

روش چهارم اینســت: ابراز تنفر شــدید به خطاها و نقایص آن عده از افراد حزبی

کـه ایدئولوژی ناصـــحیح دارند. افرادی که از این روش پیروی می‌کنند، بی‌بر و برگرد روابط خود را با اینگونه افراد قطع می‌کنند، سـعی می‌کنند طردشان نمایند و فی‌الفور از حزب اخراج شان کنند. ولی اگر در اینکار موفق نشـوند، یا با عایقی روبرو گردند، ســر می‌خورند و ســرد و متحیر می‌شــوند. «دنبال کار خودشـــان می‌روند»، خود را کنار می‌گیرند، یا از حزب دوری می‌کنند. این‌گونه روش مطلق زاییده اسـتنباط مکانیکی از مبارزۀ داخل حزبی و انتقاد از خودست. این افراد فکر می‌کنند مبارزۀ داخل هرقدر شـدیدتر باشـد بهتر است. هر چرت و پرتی را لباس به‌اصطلاح اصول می‌پوشانند، روی کوچکترین خطاء برچسب اپورتونیزم سیاسی و غیره می‌زنند، از شـیوه‌های تشکیلاتی حزب یا حتی از شیوه‌هایی که در مبارزات خارج حزب معمول اسـت، برای مجازات رفقا، سـوءاسـتفاده می‌کنند. آنها، مبارزۀ داخل حزبی را به نحو مقتضـی و مشـخصی، طبق الزامات عینی و قوانین تکامل عینی اشـیاء، اجرا نمی‌کنند، بلکه، بالعکس، به «مبارزه» صـورت مکانیکی ذهنی شدید و بی بند و بار می‌دهند. می‌گویند مبارزۀ داخل حزبی را در هر وضع و حال باید اجرا کرد، مبارزه هرقدر بیشتر و هرقدر شدیدتر باشد بهتر است، نتیجه آنست کـه متعمدانه به شـــکار «هدف مبارزه» می‌پردازند، متعمدانه مبارزۀ داخل حزبی خلق می‌کنند، فکر می‌کنند که با اتکاء به اینگونه «مبارزات» ماشـینی، کار حزب تکامل خواهد یافت. این روش آنعده از اعضـاء حزب اسـت که ریشـۀ تناقضـات داخل حزبی را نمی‌شـناسـند، و با متدهای مقابله با اختلافات داخل حزبی آشـنا نیستند، و از مبارزۀ داخل حزبی، یک استنباط ماشینی دارند.

روش پنجم، همان روشـی اسـت که ما باید داشته باشیم، همان روشی که نقطۀ مقابل روش های چهارگانه بالاست.

۱- اولاً می‌بینیم و تشـــخیص می‌دهیم که کدام یک از نمودها، ایدئولوژی‌های مختلف عقـایـد و نظریات گوناگون صـــحیح و برای منافع طویل‌المدت حزب و انقلاب مفید اند و کدام ناصـحیح و برای منافع طویل‌المدت حزب و انقلاب مضر اند. محتمل است که هر دو جنبهٔ دعوا غلط، و عقیده و نظریه ثالثی درست باشد. پس از تحصـیل و مطالعه متین و آرام، روش صـریحی اتخاذ می‌کنیم و در مقام صـــحیح، جای می‌گیریم. ما کورکورانه دنبال هیچ‌کس نمی‌رویم و بت‌پرســـتی نمی‌کنیم.

۲- هرچه را که خوب و صـحیح باشـد، تحلیل می‌کنیم، ارتقا می‌دهیم، تکامل می‌بخشـــیم. تمام نظریات و عقاید صـــحیح را تأیید می‌کنیم. ما از نمونه‌های بد تقلید نمی‌کنیم، و تحت نفوذ ایدئولوژی ناصحیح نمی‌رویم.

۳- ما دارای روش لیبرالی نیســـتیم، در حزب، مبارزهٔ آشـــتی‌ناپذیری را با انواع ایدئولوژی‌ها و نظریات غلط اصولی، با تمام نمودهای نامطلوب، به منظور غلبه بر اینگونه اشـتباهات و نمودها دایماً دنبال می‌کنیم. در قبال بسط اینگونه اشتباهات و نمودهـا کـه منـافع حزب را به خطر می‌اندازد، مماطله نمی‌کنیم و به آنها اجازهٔ نشو و نما نمی‌دهیم. از اینگونه مبارزهٔ داخل حزبی هم نمی‌هراسیم.

۴- با اینحال، دارای روش ماشـینی و مطلق نیستیم. ما آشتی‌ناپذیری و صراحت اصـولی را با انعطاف‌پذیری در شیوه‌های مبارزه و با اقناع صبورانه، می‌آمیزیم. در جریان مبارزات طولانی ســـعی می‌کنیم رفقایی را که دارای ایدئولوژی‌های خطا هســـتند، ولی اصـــلاح‌ناپذیر نیســـتند، تعلیم دهیم، انتقاد کنیم، آبدیده و اصـــلاح نماییم. در حزب، به مبارزات ایدئولوژیک مشـــخص و مناســـب، که در دوره‌های

مختلف، در زمینهٔ مسایل گوناگون اصولی لازم است دست می‌زنیم، ولی بی‌توجه به عواقب، به مبارزهٔ ذهنی، ماشــینی و تعصــب‌آمیز نمی‌پردازیم. واله و شــیدای مبارزه هم نیستیم.

۵- بـا مبارزهٔ داخل حزبی، حزب را اســتوار کنیم، انضـــباط و حیثیت آن را بالا می‌بریم، عناصـر اصـلاح‌ناپذیر را، کیفر تشکیلاتی می‌دهیم، حتی آنها را از حزب اخراج می‌کنیم تا سـلامت و اسـتحکام حزب تضـمین شـود. تمام اعضاء خوب و پختهٔ حزب، باید دارای این روش باشند.

از پنج روش بالا، فقط روش پنجم، روش صحیح بلشویکی است. واضح است که روش اول و دوم نا صـحیح اسـت. عجیب نیست اگر دشمنان ما، به منظور لطمه زدن حزب، از تمام خطاها و نقایص اسـتفاده کنند. نه‌تنها باید بر میزان هشـیاری خود دایماً بیفزاییم، بلکه، باید وقتیکه نقایص و اشـــتباهاتی در داخل حزب دیده می‌شود، امکاناتی را که ممکن است مورد استفادهٔ دشمن قرار گیرد، تقلیل دهیم. این وظیفهٔ حتمی تمام رفقایی اســت که حزب ما را دوســت دارند. اگر در جریان مبارزهٔ داخل حزبی این نکته را ندیده بگیرند، یا فقط به پیروزی فوری و شـــادی موقت خود علاقمند باشـند، یا اگر دسـت اسـتمداد عناصر ناباب را پس نزنند و با آنها بیامیزند، یا اگر بعضـــی از قوا و کمک‌های خارج حزبی، به منظور وصـــول به هدف معین در مبارزهٔ داخل حزبی، اســـتفاده کنند، چنین افرادی مرتکب اشـــتباه سیاسی نابخشودنی و نقص بزرگ انضباط حزبی شده اند.

اعضـاء حزب ما باید منعکس‌کننده ایدئولوژی صحیح باشند. در حزب، نمونه‌های خوب را سرمشق قرار دهند نه ایدئولوژی‌های ناصحیح و نمونه‌های ناباب را. باید

با اینگونه ایدئولوژی‌های ناصحیح و نمونه‌های ناباب بجنگند. با اینحال هنوز هم بعضی از رفقای حزبی که منعکس‌کنندهٔ ایدئولوژی‌های صحیح و پیرو نمونه‌های خوبند، گاهی کم و بیش به دامن بعضی ایدئولوژی‌های بد می‌افتند و پاره‌ای نمونه‌های ناباب را سرمشق قرار می‌دهند. گویی برای بعضی رفقا بدآموزی آسان است و خوب‌آموزی مشکل؛ این موضوع شایان توجه جدی است.

این رفقا موقعی که پاره‌ای اشتباهات در حزب روی می‌دهند، زمینهٔ نشو و نمای آن را فراهم می‌کنند، یا اینگونه اشتباهات را عمداً یا سهواً بزرگ می‌کنند، در جریان مبارزهٔ داخل حزبی غالباً در اطراف غلط قرار می‌گیرند، یا به دلایلی به طرف فاتح می‌پیوندند. این رفقا، تا وقتی که آبدیده نشوند، به ندرت می‌توانند به پیشرفتی نایل گردند.

تصور می‌کنیم، برای شما شاگردان انستیتوی مارکسیزم – لنینیزم کاملاً روشن است، که رفقای نوع سوم، که در قبال خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب گوناگون، روش لیبرال و بوروکراتیک اتخاذ می‌کنند، بی‌نهایت در اشتباه اند و کاملاً غیربلشویک اند. در کتاب ساختمان حزبی که مطالعه کرده‌اید یک فصل تمام به لزوم انتقاد از خود و مبارزهٔ ایدئولوژیک در حزب اختصاص یافته است. لنین و استالین هم در موارد متعدد، توضیحات روشن و عمیقی درین باره داده اند، می‌توانید به این توضیحات مراجعه کنید.

فصول پنجم و ششم کتاب دربارهٔ احزاب سیاسی، منطبعه اداره انتشارات چین، به تفصیل به این مطلب پرداخته است، بنابرین، لزومی ندارد که وارد جزییات شوم، چیزی که می‌خواهم متذکر شوم این است که هنوز بعضی از رفقا در حزب، دارای

این نوع روش هستند. این افراد، در انتقاد از خود، و مخصوصاً انتقاد از خود از سطوح پایین به بالا، در عرضه داشتن خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب و مختلف در حزب، و اتخاذ روش بجا، مضبوط و صمیمانه بمنظور تصحیح و ریشه کردن آنها – سعی کافی بکار نبرده اند. در این مورد محتاج بهبود بزرگ هستیم. اما، انتقاد و نارضایتی بی‌مورد، نامربوط، و جبن‌آمیز، غیبت و پچ پچ و بگومگو در بارهٔ این شخص یا آن شخص، این موضوع یا آن موضوع، خیلی دیده می‌شود. این‌ها دو مظهر لیبرالیزم در حزب است. این امر نشان می‌دهد که رشد و شجاعت بعضی از رفقا در مبارزهٔ انقلابی هنوز کافی نیست، و اجرای صحیح دموکراسی داخل حزبی هم هنوز کافی نیست.

بعضی از رفقا از آبروی خود می‌ترسند، می‌ترسند دیگران را برنجانند؛ تاب تحمل خصومت یا انتقاد متقابل را ندارند. بیشتر علاقه دارند که خطاها و نقایص مختلف حزب را به حال خود رها کنند و یک روش سرسری و برای به هر جهت و «هلو برو تو گلو»[۱۴] و «هرچه زحمت کم‌تر بهتر» در پیش گیرند، با اینحال هر روز در غیاب دیگران، از آنها انتقاد می‌کنند. این کار برای حزب مفید نیست، مضر است. اینگونه انتقاد و گفتگوی نابجا، ممکن است به جر و بحث‌های خارج از اصول و شکاف در حزب منجر شود. به جاسوسانی که در حزب مخفی شده اند، نباید فرصت داد که به فعالیت نفاق‌افکن دست‌زنند. علاوه بر این، اشتباهات و نقایص حزب هرگز با اینگونه انتقادات نابجا تصحیح نخواهد شد. به همین مناسبت ششمین جلسه شورای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین، اینگونه انتقادات و

[۱۴] ضرب‌المثل، کسی که بخواهد راحت و بی‌دردسر به خواسته خود برسد و یا هر چیزی را شسته رُفته بخواهد.

گفتگوهای نابجا را منع و انتقاد از خود داخل حزبی بجا و رسمی را که مفید بحال حزب است، تأیید کرده است.

چون خطاها و نقایص مختلف و ایدئولوژی‌های غیرپرولتری ناصــــحیح در حزب وجود دارد، هر یک از این ایدئولوژی‌ها ممکن اســـت موقعی به تمایل معینی در حزب تبدیل شود و سبب بعضی اختلافات اصولی شود و وحدت عمل حزب را به خطر اندازد. اگر در این شـــرایط انتقاد از خود را در حزب صـــحیحاً اجرا نکنیم و دائمـاً خطـاها و نقایص مختلف را تصـــحیح ننماییم، اگر بر تمام ایدئولوژی‌های نـاصـــحیح غلبه نکنیم، اگر برای غلبه بر اختلافات داخل حزبی، به مبارزۀ داخل حزبی دست نزنیم و بجای آن یک روش التقاطی و جو «وسط» در پیش بگیریم و بخواهیم که بی دردسر به مقصد برسیم، آن وقت «قادر نخواهیم بود که حزب، پرولتاریا و توده‌ها را صـــحیحاً تعلیم دهیم.» (اســـتالین). «قادر نخواهیم بود که ترقی یـا نشـــو و نمـا کنیم، دیگر انقلابیون پرولتـاریا نخواهیم بود و محکوم به ناکامی هستیم.» (لنین)

استالین می‌گوید:

««مشـــی» «وســـط» در مســـایل اصـــولی «مشی» است که مغز انسان را آشـــفته می‌کند، «مشـــی» اســـت که اختلافات را می‌پوشـــاند، «مشـــی» انحطاط حزب است، «مشی» مرگ ایدئولوژیک حزب است.

سـیاست «وسط» در مسایل اصولی سیاست ما نیست، سیاست «وسط» در مســـایل اصـــولی ســـیاســـت حزبی اســـت که افول می‌کند و روز بروز انحطاط می‌یابد، ســـیاســـت تبدیل حزب به یک ارگان بوروکراتیک است

که کار بی‌ثمر می‌کند، از طبقه کارگر جداست، کاری انجام نمی‌دهد. این راه راه ما نیست.

بنابرین اتخاذ یک روش لیبرال بوروکراتیک ناصحیح است؛ انتقاد از خود و مبارزهٔ داخل حزبی باید به منظور مخالفت با انواع نمودهای نامطلوب و غلبه بر اختلافات در حزب – قبل از آن که بتوانند استوار شوند، نشو و نما کنند، پیش روند – بسط یابد و اجرا شود.»

لیبرالیزم در نمود دیگری هم تجلی می‌کند. وقتی که بحثی در حزب پیش می‌آید، عده زیادی از رفقا کار منظم خود را ول می‌کنند و روزها و شب‌ها به جر و بحث‌های بی‌سرانجام می‌پردازند، یا متعمدانه از همه چیز حزب عیب می‌گیرند، و در جریان اینگونه مباحثات وحدت حزب را تضعیف می‌کنند، همدردی کادرها را بهم می‌زنند، انضباط حزب را سست می‌کنند، رهبری حزب را بی‌قدر و قرب می‌سازند، اعتماد حزب را از میان می‌برند و سازمان‌های جنگاور حزبی و دستگاه حزبی را به مجامع بحث و گفتگو مبدل می‌نمایند. در گذشته از این قبیل اتفاقات در بعضی از سازمان‌های حزبی ما بیش از یکدفعه روی داده است. همانطور که استالین می‌گوید:

«اسم اینکار انتقاد از خود نیست، افتضاح است. این تهمت به طبقه کارگر است. این انتقاد از خود «غریب و ضد بلشویکی است». هیچگونه وجه مشترکی با انتقاد از خودی که ما مروج آنیم ندارد. ما به این دلیل با انتقاد از خود نمی‌پردازیم که اعتبار حزب را از میان ببریم، انضباط حزب را مختل کنیم، رهبری حزب را ضعیف نماییم، مقصود ما بالا بردن

اعتبار حزب، تحکیم انضباط حزبی، و تقویت رهبری حزب است.»

رفقای نوع چهارم هم که روش مطلق اتخاذ می‌کنند، در اشـــتباه اند. این روش، نقطهٔ مقابل لیبرالیزم – روش سـوم که بالا بیان شـد – می‌باشـد. آنها که دارای این روش هســتند نمی‌دانند که ایدئولوژی‌های ناصــحیح در حزب ریشــهٔ عمیق اجتماعی دارند و نمی‌توان آنها را با یک ضـــربت از میان برد. تمام رفقای حزبی، در مواقع مختلف، کم و بیش مستعد اند که یک نوع ایدئولوژی ناصحیح به جامعه بروز دهنـد. فقط افرادی نظیر مـارکس، انگلس، لنین و اســتالین که آنقدر منزه، اســتوار، و در قبال مطالب آنقدر درســت، زیرک و عمیق بودند، می‌توانند از تاثیر این ایدئولوژی ها برکنار باشــند. به همین دلیل است که دکتر سون‌یات‌سن، لنین را «حکیم انقلاب» نـامیـد. تردیـد نیســـت که هر یک از ما در کارمان مرتکب اشــتباهاتی می‌شــویم. اگر صبر و حوصله سعهٔصدر به خرج ندهیم، و تمام رفقایی را کـه کم و بیش ایـدئولوژی های غیرپرولتری جامعه را بروز می‌دهند و مرتکب اشــتباهاتی می‌شـوند – ولی عناصـر ناباب اصـلاح‌ناپذیر نیستند – برانیم و حتی خورد و خاکشیر کنیم، آنوقت بنای حزب ممکن نخواهد شد.

اینگونه راندن‌ها و خورد و خاکشــیر کردن‌ها ممکن اســت منجر به رانده‌شـــدن قهری خود رفقـایی شـــود کـه اینگونـه روش مطلق را اتخاذ کرده اند، زیرا آنها «حکمای انقلاب» نیســـتند، و خودشـــان نمی‌توانند از اشـــتباه مصـــون باشـــند. فی‌المثل، در گذشـــته بعضـــی از رفقا در جریان مبارزه برای منکوب‌کردن عناصـر ارتجاعی، مرتکب اشــتباهاتی شــدند، دلیلش این بود که این روش را اتخاذ کرده بودند. رفقایی که این روش اتخاذ می‌کنند، مخصـــوصـــاً نمی‌دانند که در مبارزهٔ بخـاطر کمونیزم، بزرگ‌ترین و مشـــکل‌ترین وظیفه، تبدیل افراد بشـــر، به افراد

ازخودگذشــتهٔ جامعهٔ کمونیســتی اســت. اگر آنها این نکته را بدانند، اگر بدانند که افراد با تمام ضـعف‌های شان می‌توانند در جریان طولانی مبارزهٔ، آبدیده و تربیت شــوند و به کمونیســت‌های بسیار متمدنی بدل گردند، چرا نباید اعضایی را که به حزب پیوســـتــه انـد، ولی هنوز بقایای ایدئولوژی جامعهٔ قدیم کم و بیش در آنها باقیست، تربیت و اصلاح کنند؟

طبعاً، اصلاح و آموزش اینگونه افراد، مستلزم آموزش و تربیت دور و دراز و پرصبر و حوصـله اسـت. این وظیفهٔ مشـکلی است. با این حال اگر در مقابل این وظیفه دشوار و کوچک اکراه داشته باشیم، و در برابر آن پا پس کشیم، چگونه می‌توانیم از تغییر جهان و بشـریت دم بزنیم؟ چون تصـمیم گرفته‌ایم که وظیفهٔ بی‌سابقه و پرشور تغییر جهان و بشریت را تقبل کنیم و در برابر آن پا پس نکشیم، دیگر چه وظیفهٔ پرشــوری در جهان امروز می‌تواند ما را مرعوب کند؟ اعضــای حزب که به فلســفه زندگی و جهان‌بینی کمونیســتی معتقد اند، از هیچ مشــکل و ســختی نمی‌ترســند، و در عین حال می‌دانند که ســر حوادث جهان، پیچ در پیچ و تو در توست. رفقایی که روش مطلق اتخاذ می‌کنند، هنوز با سرشت پرشور، پیچ در پیچ و تو در توی مقصـد کمونیزم آشـنا نیسـتند. اگر از دشواری‌ها بترسند، بخواهند از راه مســتقیم بگذرند، بخواهند با یک ضــربت تمام نمود های نامطلوب را خورد و خاکشیر کنند، و با یک جست به دنیای ایدآل خود فرود آیند، محققاً آب در غربال می‌کنند. پس از آب به غربال کردن، بدبین و دلســرد می‌شــوند، اعتماد خود را به آینـدهٔ مقصـــد کمونیزم از دســـت می‌دهنـد و بـدین ترتیـب جوهر ایـدئولوژی غیرپرولتری شـان آشـکار می‌شود. جای تأسف است که هنوز در حزب ما، شماره کسانی که کم و بیش این روش را دارند، کم نیست.

علت لزوم مبارزهٔ داخل حزبی اینست که در جریان رشد حزب و مبارزهٔ پرولتاریا، اختلاف اصولی در حزب پیش می‌آید؛ در چنین مواقع غلبه بر اختلافات و حل تناقضات «فقط با جنگ بخاطر این اصل یا آن اصل، بخاطر این هدف مبارزهٔ یا آن هدف مبارزهٔ، بخاطر این شیوهٔ مبارزهٔ یا آن شیوهٔ مبارزهٔ، برای وصول به آن هدف» ممکن است مصالحه سودی ندارد. مبارزهٔ داخل حزبی به این جهت لازم نیست که ما عاشق مبارزهٔ یا احتجاج هستیم. به عبارت دیگر، وقتی که مسایل وارد مرحلهٔ اصولی شد و حل آنها جز از طریق مبارزهٔ امکان‌پذیر نگشت، بدون تردید، برای حل آنها باید به مبارزهٔ داخل حزبی متوسل شویم. معنی این حرف آنست که باید با تمام نظریات متنازع‌فیه مربوط به سیاست‌های جاری و مطالب کاملا عملی، به مبارزهٔ داخل حزبی پرهیاهو و بدون مصالحه و لجوجانه‌ای بپردازیم.

رفیق استالین می‌گوید:

> «ما می‌توانیم و باید با مخالفین داخل حزبی خود در مورد مسایل مربوط به سیاست جاری، مسایلی که دارای خصلت عملی هستند، به انواع مختلف توافق کنیم.»

وقتیکه ایدئولوژی اپورتونیستی بروز می‌کند و اختلافات اصولی در حزب پیش می‌آید، باید با اینگونه اصول خطا و اپورتونیزم مبارزهٔ کنیم و آنها را مغلوب سازیم. مفهوم این حرف آن نیست که وقتی اختلاف اصولی و اپورتونیزم در حزب وجود ندارد، به خیال خود و عمداً بعضی اختلافات عقاید رفقا را که صرفاً جنبه عملی دارد، بزرگ کنیم، و آن را بجای «اختلاف اصولی» بگیریم و عمداً بعضی

از رفقا را بعنوان «اپورتونیســـت»، «شـــکار» کنیم، و «هدف» مبارزهٔ داخل حزبی قرار دهیم. ما باور نمی‌کنیم که کار حزب، رشـــد حزب و پیروزی مبارزهٔ انقلابی پرولتاری به ســـادگی از راه آتش‌فشـــاندن بر این «هدف‌ها» به طور اعجازآمیز تحقق یـابـد. البته، این عمل، مبارزهٔ داخل حزبی جدی نام ندارد، بلکه تمســـخر حزب اســـت. بازی کودکانه اســـت نه مبارزهٔ داخل حزبی؛ دارای ماهیت فوق‌العاده خطرناکی است.

انتقاد علنی و حتی تنبیه تشکیلاتی رفقایی که مرتکب اشتباهات اصولی شده اند، ایدئولوژی اپورتونیســـتی نشـــان داده اند، پنبه در گوش خود چســـبانده و اقناع نشـــده‌انـد، انتقاد حزب را ندیده گرفته اند و علاوه برآن، در خطاهای خود لجاج ورزیده‌اند، کار خودسـری و کله‌شـقی را به آن جا کشـانده اند که با سیاست‌های حزبی مبارزه می‌کنند یا دو سره بارکن هستند، لازم است. ولی رفقایی که مرتکب اشتباه شده اند، ولی در اشتباهات خود اصرار نمی‌کنند، و پس از مباحثه و متقاعد شـدن، علاقمند اند که اشتباهات شان را اصلاح کنند و نقطه‌نظرهای سابق شان را رها نمایند، یا وقتی که با آرامش به اشتباهات خود می‌اندیشند و بی‌غرضانه در بارهٔ آنها با رفقا بحث می‌کنند، نباید مورد حمله قرار گیرند و نباید تنبیه شوند.

در اجرای انتقاد از خود و مبارزهٔ داخل حزبی، ما معتقد نیســـتیم که هر قدر قیافه عبوس‌تر باشد بهتر است، همچنین معتقد نیستیم که هر قدر عدهٔ رفقای مجازات شـده بیشـتر باشد بهتر است. عالی‌ترین هدف انتقاد از خود و مبارزهٔ داخل حزبی آموزش موثر حزب و آموزش رفقایی اســت که مرتکب اشـتباه شـده اند، تصحیح خطاها و تحکیم حزب اســت. اگر این مقصود بجای حمله به رفقا، با بحث آرام و اقناع و انتقاد، قابل حصـول باشـد، اگر این کار ممکن باشد، البته چه بهتر. با این

حال در دوره‌های گذشـــته در حزب به‌ندرت شـــنیده‌ایم که افرادی آشـــکارا گفته باشند اینگونه آرامش و همدردی داخل حزبی که ناشی از فقدان اختلافات اصولی اســـت، مســـتحســـن و لازمســـت. بعضـــی افراد ظاهراً ابله، می‌گویند آرامش داخل حزبی، حتی اگر نتیجه وحدت در زمینه اصـــول و خطمشـــی حزب هم باشـــد بد اســـت، و فقط با ایجاد مبارزهٔ داخلی بر ســـر هیچ و پوچ می‌توانیم تا نام خود را «بلشـــویک» بگذاریم. البته اینگونه افراد به هیچوجه بلشویک نیستند، افراد تقریباً اصـــلاح‌ناپذیر و کاریریســـت‌هایی[۱۵] هســـتند که عنوان «بلشویک» را غصب کرده اند.

به این دلایل، روش‌های چهارگانهٔ فوق غلط اســـت. اینســـت جواب به این ســـؤال که در قبال خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب در حزب، چه روشـــی باید داشته باشیم. فی‌الحقیقت، ما می‌خواهیم از راه مبارزهٔ با زشتی‌های داخل و خارج حزب، جهان و بشریت در عین حال حزب و خودمان را تغییر دهیم. مبارزهٔ داخل حزبی، انعکـــاس مبـــارزهٔ طبقاتی در خارج حزب اســـت. در جریان مبارزهٔ طبقاتی خارج حزب – مبارزهٔ انقلابی توده‌ای – حزب آبدیده می‌شـــود، نشو و نما می‌کند، و در عین‌حال خود را استوار می‌سازد؛ در جریان مبارزهٔ داخل حزبی همدردی و وحدت به دســـت می‌آورد، تا بتواند مبارزهٔ انقلابی توده‌ای را منظماً، صـــحیحاً و موثراً رهبری کند.

بنابرین، اتخاذ روش لیبرال نســـبت به اشـــتباهات و نقایص گوناگون و نمودهای نـــامطلوب در حزب انکار اختلافات اصـــولی گریز از مبارزهٔ داخل حزبی، مخفی

---

۱۵ Careerist

کردن تناقصات داخل حزبی و سرهم بندی کاملاً غلط و به نفع دشمن است، زیرا این اعمال مغایر با قوانین رشـد مبارزهٔ طبقاتی و مغایر با نقطه نظر اساسی ما مبنی بر تغییر جهان و بشریت از راه مبارزه است.

بنابرین، جداکردن مبارزهٔ داخل حزبی، از مبارزه طبقاتی خارج حزب – مبارزهٔ انقلابی توده ‌ای وسیع – و تبدیل آن به حرف خشک و خالی و پوک هم غلط است، زیرا اگر حزب از مبارزه انقلابی توده‌های وسیع جدا شود، نمی‌تواند آبدیده شود، رشد کند و استوار گردد.

با اینحال، کشیدن مطلب به انتهای دیگر – اتخاذ روش مطلق نسبت به رفقایی که نقایص و اشتباهاتی دارند، ولی کاملاً اصلاح‌ناپذیر نیستند، اجرای ماشینی مبارزهٔ داخل حزبی یا ایجاد خیالی آن هم صحیح نیست؛ زیرا به حزب لطمه می‌زند و به دشمن امکان می‌دهد که به حزب حمله کند؛ و مغایر با قوانین رشد حزب است. نباید به محض اینکه رفقای شرافتمند حزبی مرتکب اشتباهاتی شدند، با آنها قطع ارتباط کنیم. باید مترصد باشیم که با روش معقول و دوستانه آبدیده‌شان نماییم. نباید در انتظار عموم به آنها حمله کنیم و تا وقتی که اخراج آنها از حزب لزوم قطعی پیدا نکرده است، نباید اخراج شان کنیم.

با اینکه هنوز بعضی خطاها و نقایص و بعضی نمودهای نامطلوب منفرد و مخرب در حزب وجود دارد، با این حال کاملاً مطمئنیم که در رشد نهضت زحمت و در مبارزه انقلابی بزرگ توده‌ها، می‌توانیم و باید، قطعاً اینگونه نمودها را خورد و خاکشیر کنیم. تاریخ بیش از ده سال گذشتهٔ حزب کمونیست چین، پیشرفت‌های همه‌جانبهٔ آن و تاریخ رشد نهضت زحمت در کشورهای مختلف جهان ما را کاملاً

به این نکته معتقد ساخته است.

مبارزهٔ داخل حزبی یکی از اجزاء واجب و لازم مبارزه انقلابی حزب است. بنابراین، رفقای ما، نباید تنها در جریان مبارزه خارج از حزب، آبدیده و آزموده شوند، بلکه باید در جریان مبارزهٔ داخل حزبی در دو جبهه هم آبدیده و آزموده گردند. بااینحال، عدهٔ زیادی از رفقای ما هنوز کاملاً این نکته را تشخیص نمی‌دهند و از این راه به پرورش و آبدیده کردن خود اقدام نمی‌کنند. انعکاس این امر مبارزهٔ خارج از اصول در حزب و در نمونه‌های زیر نمودار است: بعضی رفقای ما، مخصوصاً آنها که مدت بالنسبه درازی در ارتش کار کرده، در جریان مبارزهٔ بسیار سخت و شدید با ضدانقلاب، متحمل حملات، ناروایی‌ها یا بی‌عدالتی‌ها شده اند و هرگز نوسان نکرده‌اند، هرگز شکایت نکرده‌اند، در جریان مبارزهٔ داخل حزبی به زحمت تاب تحمل یک انتقاد، یک حمله، یک بی‌عدالتی، حتی یک کلمه را دارند. شکاک اند و هرکسی هرچیزی بگوید آن را مربوط بخود می‌دانند، و به همین مناسبت شکایت می‌کنند و بی‌نهایت دلسرد می‌شوند. رفقا، باید به این نمود توجه کنیم.

باید بگوییم که اینها بطور کلی رفقای بسیار خوبی هستند زیرا مصممانه، با ضدانقلاب جنگیده و حزب را مادر مهربان خود دانسته اند. پس از جنگ‌های فراوان با ضدانقلاب و مراجعه به آغوش مادر کبیر خود انتظار دارند که با تشویق، تسلی و مهربانی روبرو شوند، نه با حمله، انتقاد و بی‌عدالتی طبیعی است که باید چنینی انتظاراتی داشته باشند. با این حال آنچه که به حساب نیاورده‌اند یا کاملاً به حساب نیاورده‌اند، اینست که چون هنوز خطاها و نقایص گوناگون در حزب وجود دارد، لازم است که مبارزهٔ داخل حزبی، با شرکت تمام رفقا انجام شود. در

مبـارزۀ داخـل حزبی هر کس با انتقادات حملات صــحیح یا ناصــحیح حتی با بی‌عدالتی و تحقیر روبرو می‌شــود، این یک نمود اجتناب‌ناپذیر حزبی، در جریان مبـارزۀ طبقاتی اســت. با این حال، این رفقا این نکته را به حســاب نمی‌آورند، درنتیجه، وقتیکه با این نمود روبرو می‌شوند، تعجب می کنند و احساس بدبختی و دلسردی فراوان می‌نمایند.

به همین مناسبت، من معتقدم از یک‌طرف رفقای ما باید سعی کنند که با رفقای دیگر گرم بگیرند؛ با آنها صـمیمی و مهربان باشـند، احسـاسات آنها را با تذکرات خیانت‌آمیز و بی‌خود و بی‌جهت جریحه‌دار نکنند، گوشــه و کنایه‌های تند به آنها نزنند، و مخصـوصـاً نباید پشـت سـر رفقا، به انتقاد بی‌جا بپردازند. کسـانی را که اسـتثنائاً خیلی کله‌شـق اند و در اشتباهات خود اصرار می‌کنند و به هر کار غلطی در حزب دسـت می‌زنند، و به طور کلی رفقایی را که مرتکب اشتباه می‌شود، باید حضـور و با صـراحت و صمیمیت به شیوه معقول و مفید، نصحیت و انتقاد کنیم. این کاری اسـت که ما، مخصـوصاً رفقای مسئول باید مورد توجه قرار دهیم. باید ضــرب‌المثل قدیم چینی را بخاطر داشــته باشــیم: «اگر با چاقوی تیزی دریده می‌شـود، درمان خواهد شد، ولی نفرتی که بر اثر طعنه ایجاد شده هرگز بخشیده نمی‌شـود.» از طرف دیگر، رفقا باید به سـهم خود برای مبارزۀ داخل حزبی آماده شـوند و در برابر انتقادات، حملات یا سـوءتفاهمات و بی‌عدالتی‌ها جرأت به خرج دهند. مخصــوصــاً از انتقادات نابجا و ناصــحیح دیگران و پچ‌پچ‌ها و شــایعات، خشـمگین نشوند. علاوه بر انتقاد رسمی و متقابل که میان رفقا در سازمان حزبی معمول است، تا وقتی که ایدئولوژی و رفتار ما صحیح است، می‌توانیم در صورت لزوم توضـیحاتی در جواب انتقادات نابجا و سـوءتفاهمات دیگران بدهیم، اگر این

گونه توضیحات بی‌فایده است، بهتر است بگذریم هر چه می‌خواهند بگویند. باید دو ضرب‌المثل قدیم دیگر چینی را هم بخاطر بسپاریم: «کیست که پشت سرش حرف نمی‌زنند و کیست که پشت سر دیگران حرف نمی‌زند»، «وقتیکه طوفان شروع می‌شود با آرامش خاطر توی قایق ماهیگری بنشین.» هیچکس نیست که دیگران به جهتی، بر او ایراد نگیرند. از یک طرف باید تاب تحمل هرگونه ایراد را داشته باشیم و وارد مبارزات خارج از اصول نشویم، از طرف دیگر باید همیشه هشیار باشیم و ایدئولوژی و رفتار خودمان را آزمون کنیم.

به عبارت دیگر، نباید بی‌خود و بی‌جهت احساسات سایر رفقا را با تذکرات خود جریحه‌دار کنیم، بلکه باید بتوانیم در برابر هرگونه تذکر دیگران تاب بیاوریم.

ما اصولاً با مباحثات غیراصولی در حزب مخالفیم. چون این جر و بحث‌ها «غیراصولی است» برای حزب مضر و ناسودمند است. چون «غیراصولی است» در مبارزات خارج از اصول، دنبال کسی که صحیح می‌گوید و کسی که که غلط می‌گوید کسی که خوب است کسی که بدست نباید گشت، زیرا اینگونه چیزها را نمی‌توان کشف کرد. ما اصولاً با این نوع مبارزهٔ غیراصولی مخالفیم و از رفقایی که بآن اقدام کرده‌اند طلب می‌کنیم که بی چون و چرا متوقف شوند و به مسایل اصولی باز گردند. این سیاستی است که باید در مورد مباحثات غیراصولی داشته باشیم. اگر باوجود منع حزب، و مخالفت ما، باز هم مباحثات غیراصولی وارد شد، یا اگر بسیاری مسایل غیراصولی، در بعضی مبارزات اصولی وارد شد، چه باید بکنیم؟ اگر مسایل غیراصولی را بر ما تحمیل کردند و ما وارد آن شدیم چه باید بکنیم؟

در چنین مواقع، باید توجه خود را روی مســـایل اصـــولی متمرکز کنیم نه روی مسـایل غیراصـولی؛ باید جداً طبق سیاست‌های فوق‌الذکر با مباحثات غیراصولی مقابله کنیم، باید بدون اینکه به مباحثات غیراصـولی کشـانده شویم با استحکام، نقطـه‌نظر خود را دنبـال نماییم. نباید «غلط» پاســـخ بدهیم. باید برای مقابله با «غلط» دیگران، دایماً به« صـحیح» تکیه کنیم. برای بعضی از رفقای ما این کار خیلی آسان نیست، بنابرین باید به آبدیده‌کردن و پرورش خود بپردازیم.

خلاصـه، هدف پرورش ایدئولوژیک، اصـولاً، اینست که اعضاء حزب و کادرهای وفادار، منزه، پیشرو و نمونه‌ای بشویم.

باید بکار های زیر بپردازیم:

۱– از راه مطالعه مارکســیزم – لنینزم و پراتیک انقلاب نقطه‌نظر اســتوار حزبی و طبقاتی خود را بسازیم.

۲– ایدئولوژی و رفتار خود را بســـنجیم، تمام نظرایات خطا را تصـــحیح کنیم و براسـاس فلسـفه کمونیسـتی حیات، جهان‌بینی کمونیسـتی و نقطه نظر اسـتوار، مسایل و رفقا را مورد نظر قرار دهیم.

۳– باید در مبارزه با انواع ایدئولوژی‌های خطا در حزب، مخصـــوصـــاً آنها که به مبارزۀ انقلابی لطمه می‌زنند، همیشه روش مناسبی اتخاذ کنیم.

۴– بیـان و رفتـار خود را از نظر ایـدئولوژی، دقیقـا کنترل کنیم. باید دیدگاه‌های سـیاسـی، نطق‌ها و فعالیت‌هایی را که به مبارزۀ انقلابی مربوط است، با تحصیل یک نقطه نظر استوار و با وصل به اصول، مخصوصاً کنترل نماییم. برعلاوه، بهتر

اســت که حتی به بسـیاری خورده ریزهای خود (زندگی، رفتار خصـوصی و غیره) توجه کنیم. ولی در مورد سـایر رفقا، به اسـتثنای مسـایل اصـولی و مسایل مهم سـیاسـی، نباید مته به خشـخاش بگذاریم. نباید سعی کنیم که میان خورده‌ریزها خطایی بجوییم.

رفقا! به عقیده من این اسـت مفهموم پرورش ایدئولوژیک اسـاسـی اعضاء حزب کمونیست.

خصلت طبقاتی انسان

در یک جامعهٔ طبقاتی، خصــلت طبقاتی انســان، ســرشــت و ذات او را تشــکیل می‌دهد. در یک جامعهٔ طبقاتی تمام افراد بشــر، به عنوان انســان‌های یک طبقه خـاص زندگی می‌کنند. بنابرین اوضـــاع طبقاتی انســـان، تعیین‌کنندهٔ خصـــلت اجتماعی اوســـت. همانطور که وضــع طبقاتی افراد با یکدیگر فرق دارد. همانطور هم خصلت اجتماعی آنها باهم فرق دارد. در گذشته منسیوس، کائوتز و هسونتز[۱۶] و دیگران می‌گفتند: «ســرشــت انسانی یا خوب است یا بد» بدون اینکه نتیجه‌ای به دســـت آورند. علت این بود که اختلافات طبقاتی را خصــلت اجتماعی انســان درک نمی‌کردنـد یا آن را نادیده می‌گرفتند. در یک جامعهٔ طبقاتی، نظریات افراد، دربـارهٔ خوب و بـد مختلف اســـت. آنچـه را کـه اســـتثمارگران خوب می‌دانند، استثمارشده‌گان بد تلقی می‌کنند و بالعکس. طبعاً، بحث دربارهٔ خوب و بد سرشت انســـانی، بدون در نظر گرفتن مناســـبات طبقات، بی‌فایده اســـت. همانطور، اگر نقطه‌نظر پرولتری نداشته باشیم، نمی‌توانیم دربارهٔ خوب و بد افراد قضاوت کنیم، و قضاوت دربارهٔ روحیه حزبی آنها، از اینهم سخت تر است.

خصلت طبقاتی انسان، بوسیلهٔ وضع طبقاتی او معین می‌شود، به عبارت دیگر اگر گروه معینی از افراد مدت درازی وضــع طبقاتی معینی داشــته باشند، (یعنی وضع معینی در تولید اجتماعی داشــته باشــند) و مدت‌های دراز به ســبک معینی تولید

---

[۱۶] Kauze و Hsuntzi هر سه تن از مدرسین برجستهٔ مکتب کنفوسیوس، در دورهٔ آخر سلطنت سلسلهٔ شو هستند (۲۵۵ – ۱۱۲۵ قبل از میلاد). آنها دربارهٔ سرشت انسانی نظریات مختلف دارند. منسیوس معتقد بود که سرشت انسانی قبلاً خوب بوده اســت. هســتونتز اعتقاد داشــت که ســرشــت انسانی بد است و کائوتز می‌گفت که سرشت انسانی در معرض تغییر است.

کرده، زیســته و مبارزهٔ کرده باشــند، دارای اسلوب خاص زندگی، منافع، مطالبات، پسیکولوژی‌ها، نظریات، عادات، نقطه‌نظرها، رسوم و مناسبات خاص با گروه‌های دیگر مردم وغیره خواهنــد شـــد. تمـام اینها، با آنچه که در برابر گروه‌های مردم دارند، متفاوت یا متناقض اســت. بدین ترتیب خصــال مشــخصــهٔ انسان‌ها، یعنی خصلت خاص طبقاتی آنها، ایجاد می‌شود.

همانطور که انســان‌های طبقات مختلف جامعه، منافع مطالبات، نظریات و عادات مختلف دارنـد، همـانطور هم نحوهٔ توجه و مقابلهٔ آنها با مواضـــع جامعه و تاریخ، مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و قس‌علیهذا، متفاوت است. طبقات حاکمه قوانین و دســـتگـاه‌هـا را طبق منـافع، مطالبات و نقطه‌نظرهای خود تنظیم می‌کنند. در نتیجه، تمام دستگاه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به آن دسته طبقات حاکمه مبدل می‌شود، و از خصلت طبقاتی انباشته می‌گردد.

در یک جامعهٔ طبقاتی، تمام نظریات، تراوش‌ها، رفتارهای دســتگاه‌های اجتماعی و دکترین‌های انسانی، انباشته از خصلت طبقاتی است، و منافع و مطالبات طبقات معین را منعکس می‌کنـد. از روی مطالبات، دکترین‌ها، نظریات، تراوش‌ها و رفتار انسان‌ها می‌توانیم به خصال طبقاتی مختلف آنها پی‌ببریم.

فی‌المثل، شــیوهٔ تولید اقتصــاد کشـاورزی طبیعی و صــنعت دســتی، مبانی جامعهٔ فیودالی اســت. در چنین تولید، خداوندان فیودال مازاد زحمت دهقانان را اســتثمار می‌کنند؛ آنها کار نمی‌کنند؛ بلکه به اجارهٔ زمین و ســهم مالکانه، به عنوان وسایل معیشـــت تکیه دارند. بنابرین دل شـــان می‌خواهد زمین بیشـــتر به چنگ آورند و ابدالابد مالک آن باشند. از دهقانان طلب می‌کنند که بیشتر اجارهٔ زمین بپردازند،

بیشـــترین تن بـه بیکاری بدهند، حق اجحاف و اســـتثمار را برای آنها، عادلانه شـمرند، بدین‌ترتیب به سـکسـیونالیزم فیودالی آنها، به بلع دیگران از طرف آنها، افراط، تنبلی سـتمگری و موقع اجتماعی آنها میدان دهند. چنین اسـت خصایص مشخصهٔ طبقهٔ فیودال.

شـیوهٔ تولید ماشـینی در صنعت جدید مبنای جامعهٔ سرمایه‌داری است. در اینگونه تولید، بورژوازی مالک وسـایل تولید و تمام وسـایل برای اسـتثمار کار اضـافی پرولتاریاسـت. معیشـت بورژوازی بسـته به ارزش اضافی است که کارگران ایجاد می‌کننـد. در چنین اوضـــاع و احوال، بورژواهـا هوادار خرید و فروش آزاد کالا و نیروی کار و رقابت آزاد هسـتند. از وسـایل اقتصـادی برای از بین بردن رقباء و ایجاد انحصار اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کنند.

آنها مدعی اند که مالکیت خصـوصـی شـان غیر قابل نقض اسـت و از کارگران تقاضـا می‌کنند که کار اضـافی خود را به مقدار بیشـتر، (با سـاعات کار بیشـتر و تسریع در کار) و کیفیت بهتر (ابراز مهارت بهتر و بیشتر) در قبال مزد کمتر تحول بدهند. از کارگران تقاضا می‌کنند که حق ثروتمندشدن و انحصار ثروت جامعه را، برای آنها عادلانه بشـمرند، بدین ترتیب به رقابت، انحصارطلبی، افراط و خصلت متمرکز و ماشـینی سـازمان آنها، میدان بدهند. چنین اسـت خصـایص مشخصهٔ بورژوازی.

به دهقانان توجه کنیم، دهقانان مدت‌های دراز وابسـته به زمین بوده و به شـکل پراکنده، مسـتقل، سـاده، مستغنی و با همدردی متقابل مختصر، در تولید شرکت داشـته اند. اسلوب زندگی آنها ساده و انفرادی است و بار اجاره و بیگاری بر شانهٔ

آنها فشـــار می‌آورند. بدین‌ترتیب، در میان آنها زمینه برای اهمال محافظه‌کاری، کوته‌فکری، عقب‌ماندگی، جهان‌بینی مبنی بر مالکیت خصـوصـی، طغیان بر ضد خداوندان فیودال و مطالبهٔ تسـاوی سـیاسی و قس‌علیهذا آماده است. چنین است خصایص مشخصه دهقانان.

پرولترها در صـنایع بزرگ متمرکز شده اند و با تقسیم دقیق کار به تولید مشغول اند؛ ماشـــین‌ها و بســتگی متقابل بر تمام اعمال آنها حکومت دارد؛ آنها کارگران مزدبگیری هسـتند که نیروی کار خود را می‌فروشـند و صـاحب هیچگونه وسیلهٔ تولید نیسـتند؛ آنها به مزد خود، به عنوان وسیلهٔ معیشت شان تکیه دارند و منافع اساسـی شـان با منافع سـایر زحمتکشان تصادم پیدا نمی‌کند. بدینجهت، زمینهٔ همدردی بزرگ، همکاری متقابل، حس سازمان‌خواهی و انضباط‌طلبی، جهان‌بینی مترقی و مطالبه مالکیت عمومی ثروت، طغیان بر ضد استثمارگران، مبارزهٔ جویی، سرسختی وغیره میان آنها فراهم است.

تمام طبقات استثمارگر، استثمارشدگان را فریب می‌دهند و تحت فشار می‌گذارند، و بین خودشـان بخاطر تولید اضـافی یا ارزش‌اضافی استثمارشدگان، می‌جنگند و بدین ترتیب، حیله‌گری، فشـــار بر انســان‌ها و غارت متقابل را به وجود می‌آورند. بسـیاری از جنگ‌های تاریخ، بوسـیلهٔ طبقات اسـتثمارگری ایجاد شـد که بر سـر تقسیم تولید اضافی و ارزش اضافی – که نتیجه کار استثمارشدگان بود – با هم می‌جنگیدند.

وجه مشترک تمام استثمارکنندگان اینست که خوشبختی خود را براساس بدبختی مردم بنا می‌کنند؛ خوشـبختی تمام بشـریت یا قسـمت اعظم افراد بشر را پایمال

می‌کنند. آنها را دچار گرسنگی، سرما، و تحقیر می‌سازند، باین منظور که برای یک فرد، یا عدهٔ قلیلی از مردم امتیاز و خوشحالی خاص فراهم آورند. چنین است مبنای «خصلت ممتاز»، عظمت و «احترام» و اساس اخلاقی تمام استثمارگران.

در مورد پرولتاریا و کمونیست‌ها قضیه معکوس است. آنها می‌خواهند خوشبختی خود را بر اساس شرکت در خوشبختی دیگران بنا کنند. در مبارزهٔ برای آزادی توده‌های وسیع مردم کارگر و تمام بشریت، می‌خواهند خودشان را آزاد کنند و امتیازات خاصهٔ عدهٔ قلیلی از مردم را از میان ببرند. چنین است مبنای خصلت ممتاز ما عظمت، احترام و اخلاق کمونیست‌ها.

چنین است خصایص مشخصهٔ طبقات مختلفهٔ انسان‌ها در یک جامعهٔ طبقاتی. خصایل مشخصه طبقاتی، در نتیجهٔ وضع خاص افرادی که مدت‌های دراز در تولید شرکت داشته اند، مناسبات خاصه تولیدی آنها و نحوهٔ خاص زندگی آنها تدریجاً تشکیل می‌شود. این خصایص مشخصه طبیعت ثانوی افراد می‌شود و این طبیعت، دارای خصلت اجتماعی است.

روحیهٔ حزبی، عالی‌ترین تبلور اینگونه خصایص طبقاتی است. بنابرین، افراد دارای روحیه حزبی مختلف هستند: روحیه حزبی طبقهٔ فیودال، بورژوازی و پرولتاریا وغیره.

روحیهٔ حزبی کمونیست‌ها، عالی‌ترین تبلور خصلت طبقاتی، ذات و منافع پرولتاریاست. آبدیده‌کردن و پرورش یک کمونیست با روحیه حزبی، همان تجدید قالب‌گیری ذات اوست.

حزب کمونیست، باید خصلت مترقی متعدد پرولتاریا را به عالی‌ترین درجه ارتقا دهد. هر کمونیست باید خود را، طبق این خصال مجدداً قالب‌گیری کند و با این خصال عالی مجهز نماید. چنین است تجدید قالب‌گیری ذات. آنعده از اعضاء حزب کمونیست که از صفوف کارگران صنعتی جدا نشده اند، دارای خصال غیرپرولتاری هستند و بنابرین، هر چه بیشتر به تجدید قالب‌گیری احتیاج دارند. خصال پرولتاریا غیرقابل تغییر نیست. در جریان تولد و عظمت پرولتاریا بود که خصال پرولتاریا شکل گرفت، رشد یافت و سر انجام به پیدایش مارکسیزم — لنینیزم منجر شد. در جریان تغییر سوسیالیستی در آینده و در دوره‌ای که سوسیالیزم وارد مرحلهٔ کمونیزم می‌شود، پرولتاریا دایماً جامعه و ذات بشری را تغییر می‌دهد و در همان حال، ذات و خصال خودش تغییر می‌کند. در جامعهٔ کمونیستی، امتیازات طبقاتی میان انسان‌ها و همچنین خصلت طبقاتی بشر از میان می‌رود سپس، خصلت مشترک بشری، یعنی طبیعت مشترک انسانی بوجود می‌آید. این امر، نمایندهٔ جریان کامل تجدید قالب‌گیری ذات بشریت است.

با اینحال، در تاریخ جهان، فقط کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها روحیهٔ حزبی و خصلت طبقاتی خود و در عین‌حال روحیهٔ حزبی و خصلت طبقاتی سایر مردم و تمام مطالب تاریخی و اجتماعی را می‌شناسد. آن معلول این حقیقت است که وضع خاص طبقاتی پرولتاریا، کمونیست‌ها را قادر می‌کند که این حقیقت را علناً بشناسند و اعلام کنند. اعلام این حقیقت به پرولتاریا صدمه نمی‌زند، بلکه ضربت سختی بر طبقات استثمارگر وارد می‌کند، زیرا خیانت شان فاش می‌شود و برای حفظ منافع گروه قلیلی از مردم، در وضع دشوارتری قرار می‌گیرند. هیچیک از احزاب و طبقات دیگر به روحیهٔ حزبی و خصلت طبقاتی خود اذعان نمی‌کنند و

می‌کوشند که خود را «مافوق حزب» یا مافوق طبقه معرفی کنند. در حقیقت، پشت سر یاوه‌سرایی در بارهٔ «مافوق حزب» و «مافوق طبقه» همان اندازه که طبقات استثمارگر وجود دارند، منافع مستتر وجود دارد. در برابر طبقات استثمارشده آنها جرأت ندارند به روحیهٔ حزبی و خصلت طبقاتی خود اذعان کنند. خرده‌بورژوازی به علت توهمات و جهل خود، مهمل «مافوق حزب» و «مافوق طبقه» را می‌پذیرد.

خصلت خرده بورژوازی، اصرار در خیالبافی، ترس از پراتیک سخت و مبارزه است.

پایان

واژه‌نامه:

مُتَلون = گوناگون، کسی که پی درپی تغییر عقیده بدهد

مستحسن = نیکو و پسندیده

اجحاف = ستم کردن؛ تعدی و زیاده‌روی کردن؛ از حد اعتدال تجاوز کردن.

مستغنی = ثروتمند؛ توانگر؛ بی‌نیاز.

اهمال = در کاری یا دربارۀ چیزی سستی و تنبلی و سهل‌انگاری کردن.

مستتر = پنهان، پوشیده، مستور، نهان، نهفته

لجاج = ستیزه کردن؛ سرسختی نمودن.

جازم = جزم‌کننده؛ کسی که در قصد خود تردید نداشته باشد؛ قاطع.

منتزع = جداشده؛ ازجاکنده‌شده.

ارقه = حیله‌گر، هوشیار، زرنگ

متعظ = کسی که پند و موعظه را قبول می‌کند؛ پندپذیر.